



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ إِلَهُ خَيْرِ نَاصِرٍ وَمَعِينٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِمَا الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ أَبَدَ الْأَبَدِينَ

قال الله تعالى في القرآن الكريم: وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا ۖ وَادَّكَّرَ رَبُّكَ كَثِيرًا

یاد مولا

(منه السلام
وعلینا سلامه
والیه التسلیم)

حضرت صاحب الامر

جلوه مولا - معرفت مولا - دیدارگاه مولا - الطاف مولا

ذکر مولا - توسل به مولا - کارکنار مولا - در راه مولا

شماره ﴿٤٨٨﴾

طرح و برنامه ریزی پژوهشی و مدیریت و اشرف علمی: داسر المعارف الإلهیّة

ارائه و نشر: پژوهشگاه علوم معرفت الهی بنیاد حیات اعلی

﴿﴾ برای دریافتن بهتر مطالب این مبحث از یاد مولا (منه السلام) باید فصول
زیر را قبلاً مطالعه نموده باشید:

حفظ و ازبر نمودن قرآن کریم

معرفی حاملان (دربدارندگان) حقیقی قرآن
حافظان قرآن حاملان (دربدارندگان) عمومی قرآن
شرایط بهره مندی از فضایل حفظ قرآن کریم
اهداف و کاربرد حفظ و ازبر نمودن قرآن کریم
همگانی و آسان بودن حفظ و ازبر نمودن قرآن کریم
ارزش تلاش و تحمل سختیها برای ازبر نمودن قرآن کریم
دستور العمل برای توفیق حفظ کتاب الهی و منع فراموشی قرآن کریم
آسان ترین راه حفظ قرآن کریم تاسه سالگی: به برکت هوشیاری و همت مادر

﴿﴾ از آنجا که این فصول در سری دروس کلام خوانی منتشر شده است، برای
مطالعه به آدرس زیر مراجعه کنید:

<http://aelaa.net/Ersaal/6/KalaamKhaan-6-J-04.pdf>

حفظ (از بر شدن) قرآن کریم

به عنایت

حضرت ولایت کبری (منه السلام)

حفظ (از بر شدن) قرآن کریم به عنایت حضرت ولایت کبری (منه السلام)

گاهی حفظ و از بر شدن قرآن کریم و توانایی بر تلاوت و احاطه بر معانی و اسرار و علوم نورانی آن؛ به تحصیل ظاهری و تلاش فردی نبوده؛ بلکه به اعجاز الهی و عنایت حضرت ولایت کبری (منه السلام) در اثر معرفت و صدق و التزام دینی نائل می گردد. در اینجا بطور نمونه؛ برخی از وقایع مرتبط با این امر را اشاره و معرفی می کنیم:

۱- واقعه دازان در کوفه

۲- واقعه کربلای کاظم در ساروق فراهان اراک

۳- واقعه حاجی عبود در تهران

۴- واقعه سید بابا در آغوزبُن گیلان

۵- واقعه سید مبین در وَقَس همدان

۶- واقعه حاج علی بزاز در شیراز

۷- واقعه حاج علی کازرونی در کربلا

۸- واقعه خانم عالمتاب در قندهار

که در اینجا ضمن مرور مختصر بر هفت واقعه مورد اشاره؛ به شرح واقعه دوم (که منابع فراوانی دارد) می پردازیم، و علیرغم نشر مقالات و کتابها در این باره؛ اما شرح جامعی تا کنون منتشر نشده بود؛ که بحمد الله توفیق تدوین آن فراهم گردید و برای اولین بار آن را در این فصل (حفظ و احاطه قرآنی) از مباحث کلام خوانی؛ جهت عبرت و تذکر منتشر می کنیم.

واقعۀ دازان در کوفه

❖ جناب دازان (ناقل اسرار جناب سلمان رضی اللہ عنہ و از خواص اهل معرفت اصحاب حضرت مولا علی علیه السلام) می گوید: به حضرتش عرضه داشتم: یا امیرالمؤمنین! من از قرآن بقدر آنچه که در نماز خوانده می شود، بیشتر بلد نیستم. فرمود: نزدیک من بیا، چون بحضورش شتافتم، چیزهائی در گوشم خواند؛ که نفهمیدم، بعد فرمود: دهانت را بگشا؛ و در آنحال با آب دهان مبارکش؛ دهانم را متبرک گردانید. بخداوند سوگند، ای سعد! بعد از آن لحظه، احساس کردم، تمام قرآن را با اعراب و (قواعد) همزه و شرائط دیگر، حفظ کرده و می دانم و بعد از آن، در مورد قرآن به هیچ کس محتاج نشده و نیازی به سؤال پیدا نکردم.

👈 سعد خفاف می گوید: من این قصه را بر حضرت ابی جعفر امام باقر علیه السلام عرضه داشتم، آن بزرگوار فرمود: دازان راست گفته است، همانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام از خداوند تبارک و تعالی، برای دازان، به اسم اعظم درخواست عنایت کرده است، و هر کس با اسم اعظم، خداوند را بخواند ردّ نمی شود (ناسخ التواریخ، مجلد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ص ۷۳۳).

👈 اگر در واقعۀ فوق {که از اعجاز وجه الله زمان حضرت مولا علی علیه السلام بوده، و توسط حضرت وجه اللهی علیه السلام در دورانیهای بعدی نیز تصدیق شده است} تأمل کنیم می بینیم که تفصیل کیفیت اعجاز حاصله؛ در دوسه کلمه خلاصه شده، و آن {عنایت شدن کل قرآن کریم} با همه دقایق و علومی که مورد استفاده شخص بوده؛ که امری فراتر از حفظ الفاظ آیات و سور قرآنی است، و برحسب

توان و افق دید و میزان کاربرد جناب دازان و استعداد او؛ بخشی از علوم قرآنی (إعراب و مباحث ادبی قرآن و لغت و قراءات قرآن) که خود ابواب بسیاری است (و در صدها جلد می تواند نوشته شود) نیز به همراهش عنایت شده است، و البته این کلمات بیانگر تمام وسعت علوم عنایت شده نبوده، و جناب دازان بقدر کشش مخاطب خود (سعد خفاف؛ که راوی واقعه است) اجمالا به گوشه ای از آن عنایت عظیم الهی (حفظ متن قرآن به همراه علومش) اشاره نموده؛ نه اینکه تمام جزئیات ابعاد آن عطیه وجهه الهی ﷺ را بیان کند.

❖ اما خداوند متعال؛ برای هدایت مستعدین و ثبات مهتدین؛ همواره اعجاز های خود را؛ از جلوه گاه تام و اتمّ خود در هر عصر؛ ظاهر فرموده است، حتی در این عصر که زمان مستوریت وجهه الله دوران؛ حضرت ابوالقاسم محمد المهدی القائم بأمر الله ﷺ می باشد.

از جمله آیات اعجاز آمیز حضرت ولایت کبری (منه السلام) در عصر ما؛ مواردی است که در زمینه افاضه متن مصحف و تلاوت و علوم قرآنی؛ ظاهر شده است، وقایعی مشابه واقعه دازان؛ در ساروق (فراهان اراک)، و در تهران، و در کربلا، و در وفس (همدان)، و در آغوزین (رودبار گیلان) و در شیراز و در قندهار رخ داده است، البته این افاضه الهیه مراتبی داشته و مقدار عنایت به هر کدام بر حسب مرتبه خودش و صلاحدید مولا ﷺ بوده است.

وَاللّٰهُ اَعْلَمُ

واقعہ کربلائی کاظم در ساروق فراہان اراک

❖ معروفترین آن وقایع؛ واقعہ {کربلائی محمد کاظم فرزند عبد الواحد ساروق فراہانی} است کہ در عصر اخیر ظاہر گردید، و بہ مدت پنجاہ سال؛ ہزاران نفر از مردم بلاد مختلف اسلامی (ایران و عراق و کشورہای عربی و ملل فارسیان و ترکان و عربان و افغان و پاکستان و ہندوستان و....) او را بارہا دیدار کردند، و آثار الہی حضرت وجہ اللہی را (کہ از وجود این عبد صالح نورانی ظاہری گردید) بہ چشم و گوش خود دیدند، و ہزاران ساعت آزمون و واری این واقعہ توسط دہہا تن از مراجع و فقہاء و صدہا تن از علماء و فضلاء تکرار شد، و صدہا خبر و گزارش و مصاحبہ و دہہا مقالہ در جراید و مجلات و نشریات زمان منتشر گردید، و تا بہ امروز پژوهش در این واقعہ الہیہ ادامہ داشتہ و دہہا کتاب و فیلم مستند در این زمینہ تألیف و تدوین شدہ است.

❖ با ہمہ اینہا؛ حق این موضوع (استفادہ علمی)؛ خصوصاً در زمان خود صاحب واقعہ؛ ادا نشدہ؛ و از این آیت عظیم الہی {کہ مشتمل بر حامل متن و ظاہر قرآن بہ نحو خارق العادہ؛ بہ ہمراہ خواص و آثار و اسرار قرآن و نیز علوم قراءات و تنزیل و شأن نزول آیات قرآنی و معانی کلام اللہ و....بودہ} استفادہ نگردید، و این شخص مورد عنایت و مبارک؛ با اینکہ عمدہ اوقاتش در آن ایام و در طول سالہا بہ بازگویی واقعہ و آزمون دادن و اثبات حقانیت آن می گذشت، حتی غالب اہل علم زمان؛ از او استفادہ علمی کافی نکردہ، و تنہا بہ ابراز تعجب و اظہار اعجاب و مذاکرہ عجیب بودن واقعہ او؛ و آزمونہای لفظی و عددی بسندہ کردند، در حالیکہ این شخصیت سعادتمند نورانی می توانست دروازہ مفتوح علوم الہی قرآن کریم برای زمان خود و آیندگان باشد، اما ظاہر

ساده و بی پیرایه او؛ و شاید جهات شخصی و شخصیتی برخی از معنونین؛ مانع پرداختن به این ابعاد واقع شد.

البته عده قلیلی؛ بهره هایی بردند، غالباً در ساده ترین سطوح از جمله:

۱- تعیین موقعیت حروف و کلمات قرآنی در آیات و سوره ها و کل قرآن، و نیز نشاندهی آنی موضع هر آیه در هر مصحف با حجم و طبعهای مختلف.

۲- آموزش برخی از نکات عددی و حروفی و آماری کلمات و آیات قرآن کریم.

۳- بررسی احادیث اختلاف مصحف و قراءات ائمه علیهم السلام با مصحف رایج (عثمان)؛ و تدقیق نسخ برخی کتب حدیث (قراءات خازنان وحی علیهم السلام) توسط مرحوم آیت الله بروجردی (در دوران زعامت و مرجعیت) نزد مرحوم کربلایی کاظم ساروقی.

۴- تصحیح متن و ضبط مصحف توسط مرحوم آیت الله مرعشی نزد مرحوم کربلایی کاظم ساروقی.

۵- خواندن و تصحیح تلاوت یک ختم کامل قرآن کریم و آموختن برخی قراءات اهل بیت علیهم السلام توسط مرحوم آیت الله خالصی نزد مرحوم کربلایی کاظم ساروقی، که برایشان تصحیح می نمود اشتباهات در مصاحف و قراءات رایج را؛ و برخی از موارد قرائت صحیح خازنان وحی علیهم السلام را نیز بیان نموده و به ایشان آموخته بود.

۶- تصحیح نقل غلط از قرآن کریم در برخی از کتب ادبی (مثل "مغنی اللیب" تصنیف ابن هشام انصاری) که مرجع نحوی همه علمای مسلمین؛ برای حوزه علمیه نجف اشرف و علمای سنیان عراق و کویت، و قبل از آن به این غلط توجه نشده بود، که سبب شگفتی و تعجب اهل علم فریقین گردید.

۷- آموزش برخی از خواص آیات قرآنی در حیات مادی و معنوی.

و غالب این موارد (که در هفت عنوان فوق اشاره شد) به صورتی اتفاقی رخ داده؛ و برنامه ای جدی برای استفاده از ایشان نبوده، و این تجارب ولو محدود و معدود؛ نشان می دهند که علیرغم اظهارات و تظاهرات؛ غالب محیطهای علمی حتی دینی؛ حقیقتاً دنبال علوم حقیقی و حقایق علوم نیستند، با اینکه صحت و اعتبار؛ بلکه اعجاز عظیم الهی منبع جوشش آن ثابت شده؛ و مورد اعتراف و اذعان همه بزرگان دینی عصر و مراکز علمی و دینی شیعه؛ و نیز مراکز سنی در مراکز اصلی دنیای اسلام واقع گردیده بود، و با آن همه سرو صدا و انتشار جهانی واقعه؛ غالب افراد ذی هوش هم مطلع شده، و طی پنجاه سال حیات صاحب واقعه (بعد از رخداد اعجاز الهی) هم مستمرا در جریان این فرصت نادره بودند، و از مواهب الهی آن آگاه شده، و عذری برای بی اطلاعی یا تردید در اعتبار و سندیت آن باقی نمانده بود، اما با همه اینها در عمل و بهره مندی لازم و ممکن؛ غالباً از این گنج عظیم غفلت نموده؛ و بهره ای نبردند، درست است که خداوند حکیم برای امتحان مؤمنان؛ مظهر این آیت الهی را از شخصی با ظاهر معمولی و بی سواد مقرر فرموده بود؛ اما هزاران بار اعجاز این چشمه جوشان علوم قرآنی را بر همگان ثابت فرموده بود، ولی دریغاً که علیرغم آن همه تجارب و شواهد عینی و علنی؛ بخاطر ظاهر عامی او؛ از واقعیت گوهر فشان او غافل شده؛ و آنرا ویرانه تلقی کرده و از او ساده گذشتند، در حالیکه گنج در میان ویرانه نهفته است، خصوصاً او که هزاران بار چه جواهرها آشکار کرده بود.

و مع الأسف حتی همان موضوعات معدود استفاده شده در علوم قرآنی؛ لا اقل بطور کامل؛ ثبت و کتابت و یا نشر نشده است؛ و تنها در حد مثالهایی در لا بلای گزارشها نقل شده، که همان موارد را هم؛ حتی روایان آن در عمل ملتزم

نیستند، و گویا که واقعه و اعجازی رخ نداده؛ و علمی و مطلبی اظهار نشده است؛ با آنکه خودشان راوی وقایعش هستند.

✎ علیرغم صرف غالب اوقات مرحوم ساروقی (بعد انتشار خبر واقعه) به بیان واقعه و پاسخ به سؤالات قرآنی، با همه اینها حتی معاش ضروری او در مضیقه بود، و امور حیاتی زندگیش معطل بود.

✎ شرح موارد فوق و ابعاد این اعجاز الهی و گستره آن در صفحات آتی بیان می شود، که با تأمل در آنها؛ ۱- بجز اطلاع از این واقعه مبارکه؛ ۲- همچنین می توان واقعه "ذازان" را مقداری تصور نموده، و شمه ای از ابعاد عظیم آنرا فهمید. ۳- و نیز **راز نصیب شدن چنین موهبتی** را دریافت، که: همانا {۱- شدت التزام بر وظیفه دینی؛ حتی با مخالفت خانواده و محیط، ۲- قناعت به طبیات و حلال؛ ولو با مشقت و محدودیت، ۳- مواظبت بر فرایض و نوافل و و زیارات و طاعات، ۴- پرهیز از حکومت ظالم و سیستم فاسد و هر گونه همراهی یا کمک یا حتی تایید و رسمیت آن؛ ولو با مشقت فقدان مدارك ضروری خانواده و محرومیت امکانات آموزشی فرزندان، ۵- انفاق نصف درآمد خود به مستمندان، و در زحمت انداختن خود برای تامین ضروریات معاش نیازمندان}، می باشد، این موارد همان مفتاح خیراتی است که همه مورد عنایت واقع شدگان عصور مختلفه (از جمله این دوران) با آنها به جایی رسیده اند.

✎ شایان ذکر است که نه تنها بدست آمدن این موهبت عظیم الهی با آن مجاهدتها و ایثارها و مشقتها بوده، بلکه برای نگهداری و باقی ماندن آثار اعجاز الهی؛ بشدت بر التزامات مذکور مواظبت می نموده؛ و الا آثار آن عنایات

الهی ضعیف می شده و حتی آنرا از دست می داده است، و در موارد متعددی ولو غفلت یا سهوا موفق نبوده؛ آثار این حرمان فوراً بر او ظاهر می شده، بطوریکه از خوف احتمال این محرومیت؛ و عشق بر حفظ این موهبت؛ بیش از معمول مراقبت می نموده و از شوائب احتمالی هم بشدت پرهیز داشته است.

یکی از نکات مهم؛ لازم به تصحیح درباره این واقعه؛ عنوان شایع درباره آن به نام {اعجاز یا معجزه قرآنی} است. که اگرچه موضوع این اعجاز الهی؛ درباره قرآن کریم است، {که در سه عنوان خلاصه می شود: ۱- داراشدن یکباره قرآن در سینه، ۲- صاحب بصیرت (مشاهده نورگی قرآن و نور هر آیه و کلمه قرآنی) شدن، ۳- و اطلاع بر علوم و مطالب دیگر با نور قرآن} اما این اعجاز؛ از طریق قرآن به این شخص نرسیده است، همچنانکه از اصطلاح اعجاز یا معجزه قرآنی غالباً به ذهن متبادر می شود. و نسبت این اعجاز: ۱- اگر به مبدأش لحاظ شود باید "اعجاز الهی" نام گیرد، ۲- و اگر به واسطه و تجلیگاه آن ملاحظه شود، "اعجاز وجه اللهی ﷻ" یا اعجاز مهدوی ﷺ باید نام برده شود، ۳- و اگر بر حسب موجبات آن در نظر گرفته و نامگذاری شود؛ باید به عنوان "اعجاز طیبات و عبادات و صدقات و خیرات" یاد شود.

مطالب مربوط به این واقعه عظیمه سه دسته است:

۱- اصل واقعه اعجاز وجه اللهی ﷻ.

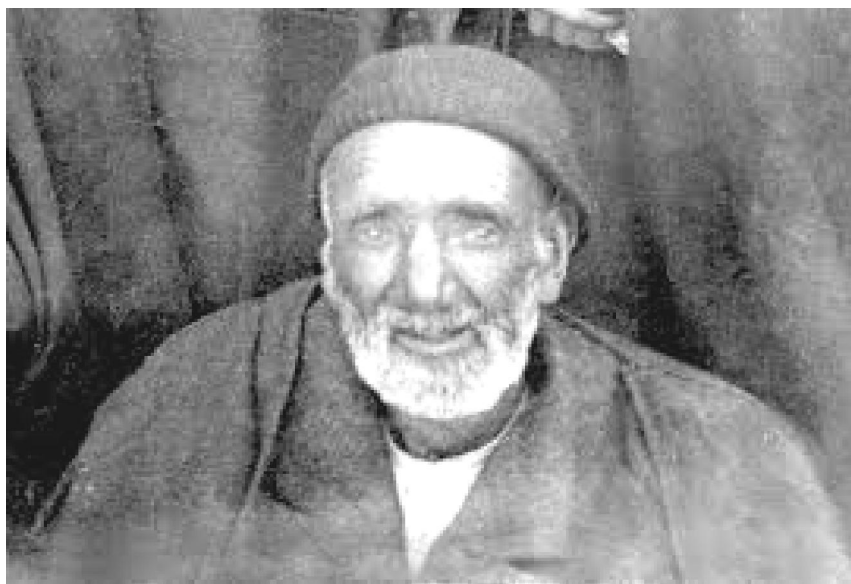
۲- شرح اظهار و اعلان واقعه و آزمونهای مراجع و علما و فضلا و عموم مردم.

۳- احوالات صاحب واقعه که موجبات حصول این توفیق بوده و پندآموز و راهنمای اهل عمل است.

فصل حضرت بابا



ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد ❀ دل‌ریمیده‌ها را رفیق و مونس شد
نخار من که به مکتب زلفت و خط‌نوشت ❀ به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد



برخی از شاهدان و راویان بی شمار واقعه ساروقیه

شیوع و شهرت این واقعه بسیار گسترده است، و با حضور شخصیتها و جمعیتها و خبرگزاریهها و جراید و نشریات؛ که در طول پنجاه سال؛ مستقیماً از صاحب واقعه شنیده؛ و نقل و تکرار شده است، اصلاً نیازی به ذکر مستندات آن نیست، اما درج شمه ای از آنها در اینجا مفید می باشد.

تاریخ شمار ثبت و نقل روایتها و گواهیهای مورد استناد در این گزارش جامع:

۱- صاحب واقعه "محمد کاظم" که آن وقت معروف بوده به "پسر کربلایی عبدالواحد"، اولین نقل او از واقعه: صبح فردای آن عصر که واقعه در آن رخ داده، در سن ۲۷ - ۲۸ سالگی {جمادی الآخری ۱۳۲۷ هـ ق مصادف با تیرماه ۱۲۸۸ هـ ش}؛ و این نقل در خانه برای پدرش و خانواده خود بوده است. (بروایت پسرش حاج اسماعیل از پدرش کربلایی کاظم)

۲- نقل دوم (در همانروز) برای شیخ صابر عراقی^۱ روحانی در روستا با حضور پدر خود و خویشان و اهل روستا.

۳- بعد از آن هم تا مدتی برای پرسش کنندگان واقعه از اهل روستای ساروق بیان می کرده است. (۲۷ سال = از ۱۳۲۷ تا ۱۳۵۴ هـ ق معادل ۱۲۸۸ تا ۱۳۱۴ هـ ش).

۴- اطلاع مرحوم آیت الله شیخ محمد خالصی زاده کاظمینی (که تبعید در تویسرکان بوده است) و آیت الله شیخ محمد سبزواری، عالم، واعظ و مدرّس شهر تویسرکان، و نیز مردم شهر تویسرکان و روستاهای منطقه تویسرکان از جمله اهالی ده سید شهاب. {۱۳۵۴ هـ ق = تابستان ۱۳۱۴ هـ ش}

(۱) شیخ صابر عراقی از طرف مرحوم آیت الله شیخ عبد الکریم حائری برای تبلیغ آمده بود، قبل از مهاجرتشان به قم، در وقت اقامتشان در سلطان آباد (اراک).

۵- نقل و شرحهای در اقامت اول ملایر: اطلاع اهل ملایر، سید اسماعیل علوی بروجردی، که از علماء ملایر بودند، شخصیتهای ملایر (از جمله آیت الله محسنی ملایری)، {۱۳۵۴ تا ۱۳۶۱ هـ.ق = ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۱ هـ.ش = هفت سال}

۶- اطلاع و گزارش به مردم و علمای همدان از جمله آیت الله ملا علی معصومی و آیت الله شیخ محمد جواد انصاری، {۱۳۶۱ هـ.ق = ۱۳۲۱ هـ.ش} و نیز فقهاء و مراجعی از عراق که در حال عبور یا سفر به همدان بوده اند مثل مرحوم آیت الله سید عبد الله شیرازی.

۷- نقل و شرحهای در سفر حجاز برای حُفاظ و علمای سنیان حجاز. (بعد از سال ۱۳۲۱ هـ.ش معادل ۱۳۶۱ هـ.ق).

۸- گزارش در سفر کنگاور به مردم و عالم آنجا مرحوم محمدی عراقی و نیز علمای عابر و یا مسافر به آنجا مثل آیت الله سید هبة الدین شهرستانی (در حال بازگشت علامه هبة الدین به عتبات) و سفر کربلائی کاظم به عتبات به همراه شهرستانی {۱۳۶۳ هـ.ق = ۱۳۲۳ هـ.ش} و بردن ساروقی به عتبات و اقامت چهارماهه..

۹- نقل و شرحهای در سفر مصر (۱۳۶۳ یا ۱۳۶۵ هـ.ق) برای حُفاظ و علمای سنیان.

۱۰- اطلاع و گزارش به مردم و علمای کرمانشاه و انعکاس خبر آن **به حضور آية الله بروجردی در قم** که لازمه اش وقوع سفر کرمانشاه بعد هجرت ایشان به قم {۱۳۶۴ هـ.ق = ۳۲ هـ.ش به بعد} بوده است.

۱۱- نقل و شرحهای در سفر عتبات دیدار با علماء و مراجع در نجف (مثل آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی)، در کربلا (مثل آیت الله سید هادی خراسانی) و فضلا و طلاب و عامه مردم. (۱۳۶۱ تا ۱۳۶۶ هـ.ق = ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۶ هـ.ش).

۱۲- نقل و شرحهای در سفر کویت (۱۳۶۱ هـ ق = ۱۳۲۱ هـ ش) برای امیر کویت و دربار و حُفاظ و علمای سنیان. به نقل آیت الله مرعشی.

۱۳- گزارش در ملاقات با آیت الله مرجع سید محسن حکیم در تهران (که برای معالجه چشم به ایران آمده بودند) و بردن ساروقی به عتبات. {۱۳۶۷ - ۱۳۶۸ هـ ق = ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸ هـ ش}؛ این سفر به ایران در نقلیات فرزند کربلایی کاظم آمده، اما در احوالات مرحوم حکیم شرحی ثبت نشده است.

۱۴- نقل و شرحهای در سفر عتبات (که بوسیله برخی تجار خیرین فراهم شد). {قبل از ۱۳۷۰ هـ ق = ۱۳۳۰ هـ ش}

۱۵- نقل و شرحهای در اقامت دوم در ملایر (از جمله آیت الله محسنی ملایری) ۱۳۷۱ به نقل آیت الله مرعشی گزارش علمای ملایر آیت الله حاج آقا شهاب همدانی که از علمای اعلام ملایر. {قبل از ۱۳۷۰ هـ ق = ۱۳۳۰ هـ ش}

۱۶- اطلاع و گزارش به آیت الله بروجردی و آیات و مراجع از جمله مرحومین صدر و حجت و خوانساری، و دیگر علماء (مرعشی و زنجانی و علامه طباطبائی) و نیز عموم فضلا و طلاب آن زمان قم؛ و آیات و مراجع امروز همچون (شبیری زنجانی، سبحانی، مکارم، مصباح، خزعلی، حائری و... در سال ۱۳۷۰ هـ ق = ۱۳۳۰ هـ ش).

۱۷- روایت مرحومان آیت الله شیخ محمد رازی و آیت الله سید حسن خراسانی که در این باره از خود او به تفصیل شنیده و آنرا نوشته اند: که مرحوم کربلایی محمدکاظم برادرشان نقل کرده در سفرش به قم که ۱۵ روز (در یک نوبت و سه ماه مجموعاً) میهمان خانه شیخ محمد رازی بوده و در آنجا اقامت داشته است. {۱۳۷۲ هـ ق = ۱۳۳۲ هـ ش}.

۱۸- نقل و شرحهای در سفر به تهران و شهرستانهای شمالی کشور. {۱۳۷۲ هـ.ق = ۱۳۳۲ هـ.ش}

۱۹- نقل و شرحهای در سفر به شهرستانهای شرق کشور: سمنان شاهرود سبزوار نیشابور مشهد قوچان. {بعد از ۱۳۷۲ هـ.ق = ۱۳۳۲ هـ.ش}.

۲۰- دستخط آیت الله سید شهاب الدین نجفی مرعشی. {ذیقعه ۱۳۷۴ هـ.ق}.

۲۱- دستخط آیت الله سید احمد زنجانی. {ذیحجه ۱۳۷۴ هـ.ق}.

۲۲- گزارش روزنامه ندای حق شماره ۴۴ سال ۱۳۳۴ هـ.ش.

۲۳- گزارش سالنامه نور دانش، و نقل شهادت عده ای از بزرگان علما. {۱۳۷۵ هـ.ق = ۱۳۳۵ هـ.ش}

۲۴- نقل و شرحهای در سفر به شیراز و شهرستانهای جنوبی کشور. {۱۳۷۵ هـ.ق = ۱۳۳۵ هـ.ش}

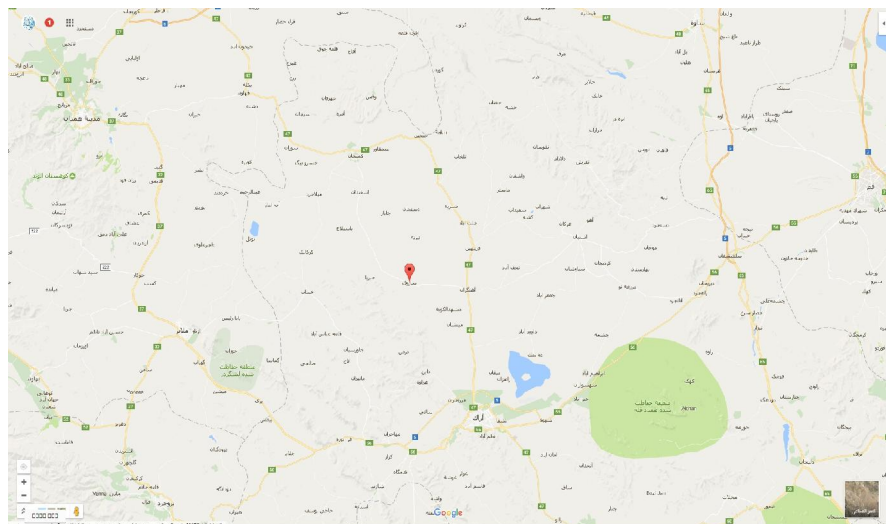
۲۵- نقل و شرح مرحوم آیت الله شهید سید عبد الحسین دستغیب شیرازی (متولد ۱۰ محرم ۱۳۳۲ هـ.ق = ۱۸ آذر ۱۲۹۲) در کتاب داستانهای شگفت نوشته که آنرا در ۶۵ سالگی (۱۳۹۶ هـ.ق) تألیف و ختم کتاب هم در همان سال بوده و نوشته این واقعه را ۱۵ سال قبل (۱۳۸۱ هـ.ق) از جمعی از اعلام قم و نجف اشرف. (واز جمله میرزا حسن نواده میرزای شیرازی بزرگ شنیده است.

۲۶- روایتهای حاج اسماعیل کریمی فرزند ارشد مرحوم ساروقی از پدرش و نیز دوستان و آشنایان: من که فرزند ارشد کربلایی محمدکاظم هستم، نزدیک به ۲۳ سال پس از این واقعه {۱۳۵۱ هـ.ق} زمانی که پدرم در سنین بالای پنجاه سالگی (۵۱ سال) بود، و من کودکی هفت یا هشت (ده) ساله (۱۳۴۱+۱۰=۱۳۵۱ هـ.ق) بودم، (شرح مفصل) ماجرا را از پدرم شنیدم. = {۱۳۵۱ هـ.ق} شنیدن / مصاحبه و روایت ۶ شعبان ۱۴۱۷ هـ.ق = ۱۳۷۵/۹/۲۷ هـ.ش}.

۴۷- روایتهای معمرین روستای ساروق فراهان اراک؛ که هنوز زنده اند و کربلایی کاظم را شخصا دیده و حفظ و احاطه قرآنیش را مشاهده و نقل می کنند.

برای ارائه شرح تفصیلی واقعه از میان مستندات موجود به معتبرترین و دقیقترین آنها مراجعه نموده ایم، و چند دسته از مستندات را برای ارائه يك گزارش جامع بکار گرفته ایم:

۱- شرح خود صاحب واقعه که در همان سالهای آشکار شدن بیان کرده است، و این نقل و شرحهای صاحب واقعه دهها و صدها بار اتفاق افتاده و بزرگان بسیاری به اجمال و تفصیل نقل کرده اند و غالبا بطور اشاره و نقل نمونه و برخی مواردی جزئی. اما مفصلترین نقل مربوط به دو نفر از فضلاء آن زمان قم (مرحومان شیخ محمد رازی و سید حسن خراسانی) که آنرا همان وقت ثبت و کتابت نموده اند، این شرح چون با انشاء و الفاظ و بیان خود شخص مورد عنایت شده (کربلایی محمد کاظم فرزند کربلایی عبدالواحد ساروقی) می باشد؛ و در همان ایام کتابت شده، بر دیگر شرحها و گزارشها {که بعدا و با گذشت



سأها و تكية بر حافظه نوشته شده و با گزارش و بيان راوى است نه صاحب واقعه { ترجيح دارد. امتياز اين روايت شرح واقعه؛ مكتوب شدن آن فى المجلس بوده، و نيز موقعيت و شرايط صاحب واقعه و محل اقامت ١٥ روزه او بوده كه اقتضاى استقرار و بيان جزئيات بيشتر از شرح و بيانهايى است كه در مجلس عبورى اظهار نموده است. با همه اينها؛ طبيعى است كه در اين شرح و بيان نيز؛ همه جزئيات واقعه را نقل و توصيف ننموده باشد، ولذا براى تكميل جزئيات بيشتر واقعه؛ بايد از گزارشهاى معتبر ديگر استفاده نمود.

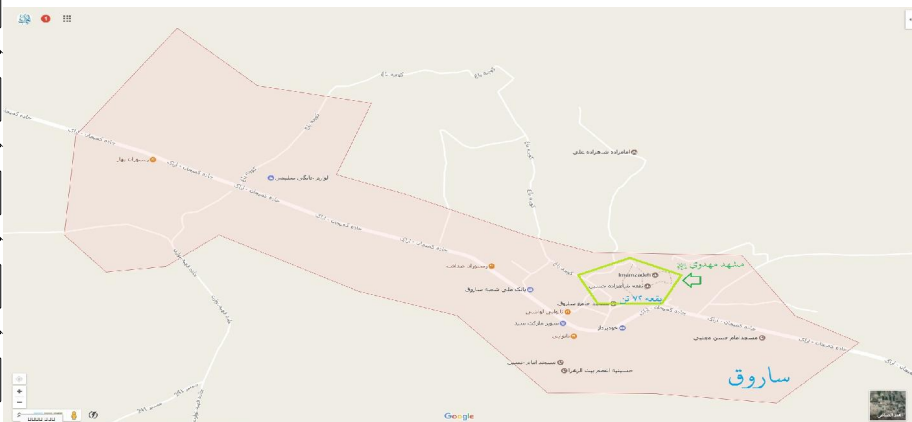
٢- روايت حاج اسماعيل كريمى فرزند ارشد صاحب واقعه از پدرش { كه در اولين زمان شنيدن شرح واقعه طفلى ٧-٨-١٠ ساله بوده؛ و ٢٣ سال از واقعه گذشته؛ و همواره در طول حيات والد خود شرح واقعه را مستقيماً و مكرراً از پدرش و به تدريج از ساير شاهدان و ديگر راويان نقلهاى پدرش شنيده، و در تمام اين سالها براى طالبين نقل مى نموده است، وى هم اكنون در قيد حيات مى باشد و كارمند بازنشسته آموزش و پرورش و مقيم شهر قم بوده و روزها در مرقد پدرش راوى احوال اوست. و منقولات در اينجا از روايت سالهاى كه نسالى اوست كه اخيراً آنرا مصاحبه نموده و حاصل دهها سال روايت او از پدرش و شاهدان و ديگر راويان واقعه است.

ما در اين گزارش جامع؛ روايت ثبت و مكتوب شده از بيان صاحب واقعه را متن قرار داده، و از روايت فرزندش نيز براى تكميل جزئيات و اوصاف و پي آمدهاى واقعه و ماجراهاى اظهار و آزمونها و نيز احوالات شخصى والدش؛ استفاده مى كنيم. امتياز روايت فرزند اشتمال آن بر جزئيات بسيارى از وقايع و احوالات او كربلايى كاظم قبل و بعد واقعه است كه يا آنها را يا خود شاهدش

بوده یا از پدرش یا خانواده و خویشان و دیگران شنیده است. این جزئیات و نکات به فهم بهتر و استفاده بیشتر از آن واقعه کمک می کند.

۳- گواهیهای متعدد {مراجع تقلید و فقهاء و علماء و فضلاء آن عصر، و نیز طلاب آن زمان؛ که امروزه در زمره آیات و مراجع این عصر هستند} و نیز جوامع دانشگاهی و اصحاب رسانه آن زمان بلکه طیفهای منکران و لادینان همگی بر صحت این اعجاز معترف و گواهی داده اند.

🔵 شرح آزمونها و امتحانات عجیبه و غریبه عدیده در راستی آزمایی و شناخت ابعاد وسیعه آن. در جمع آوری و تحقیق همه گزارشهای موجوده اعم از مختصره و مطوله و اجمالی و تفصیلی و نقلهای موردی و مصاحبه ها و آنچه از شواهد واقعه باقی مانده است، مد نظر قرار گرفته و در تکمیل و تصحیح جزئیات بکار رفته و در تدوین گزارش جامع ازین واقعه مبارکه نقش داشته، بلکه منابع تاریخی حوادث این دوره و تراجم احوال شخصیتهای معاصر (که ظرف زمانی وقوع رخدادهای این واقعه و شاهدان آن بوده اند) نیز مطالعه و بررسی شده، و از آنها جهت گویا شدن و تصحیح اشتباهات تواریخ و ترتیبات وقایع نیز استفاده شده است.



شهد مهدوی علیه السلام در روستای ساروق ناحیه فراهان شهرستان اراک

❖ محل وقوع این اعجاز و آیت الهی و حضور و ظهور حضرت بقیه اللهی علیه السلام در امامزاده ای در شمال روستای ساروق از توابع فراهان (ناحیه عراق عجم) و (۵۰ کیلومتری شمال) شهرستان فعلی اراک در استان مرکزی ایران است، و بجز مزار ۷۲ تن از ذریه طاهره که زیارتشان مورد عنایت حضرت وجه اللهی امام زمان علیه السلام بوده و می باشد، بخاطر حضور حضرتش این مکان جزو مشاهد و دیدارگاه های مهدوی علیه السلام محسوب می گردد که اهمیت آنرا مضاعف می کند.



🔵 زیارتگاه ۷۲ تن ساروق در باغ بزرگی قرار دارد، امامزادگان مدفون شده در آنجا ۷۲ تن هستند. این زیارتگاه مشتمل بر سه بقعه غربی و میانی و شرقی است، که هر سه بقعه قدمگاه حضرت صاحب الامر علیه السلام بوده و از مشاهد مهدوی علیه السلام به شمار می رود، اما محل وقوع اعجاز الهی {اعطای قرآن و علومش به مرحوم ساروق} بقعه شرقی می باشد.

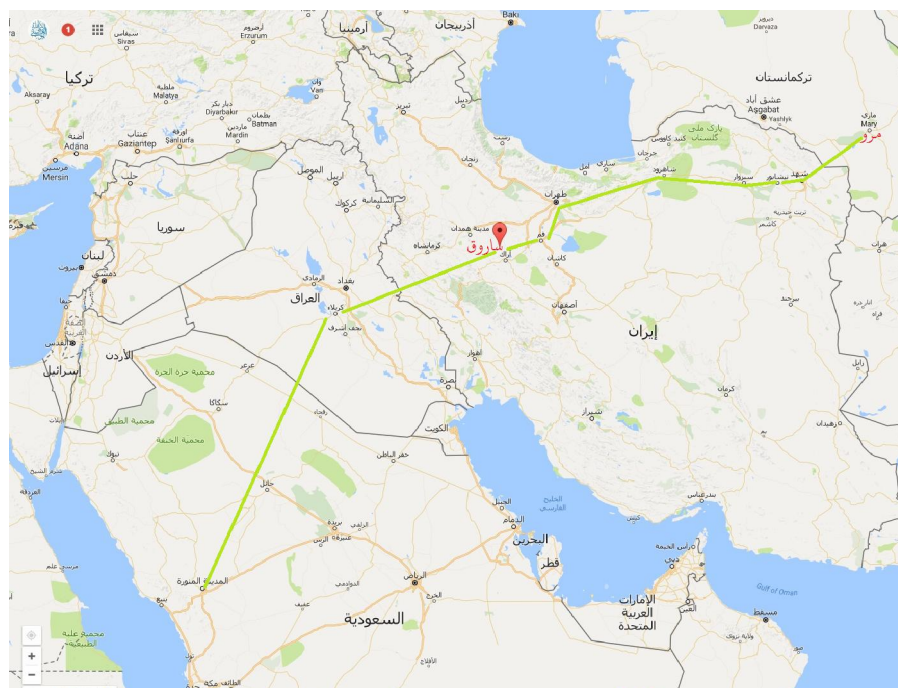
🔵 این مجموعه زیارتی بعد از انتشار شرح واقعه کربلایی کاظم ساروقی بیشتر مورد توجه واقع شده است بطوری که فعلا سالانه دو میلیون زائر دارد، که همه بخاطر زیارت اعجازگاه و مشهد مهدوی علیه السلام مربوط به این واقعه و امامزادگان مدفون در آن؛ از اطراف کشور بلکه کشورهای جهان می آیند.



لله واقعہ شناسی و بقعہ شناسی امامزادگان مدفون به بقعہ ۷۲ تن ساروق:

زمانی که حضرت امام رضا علیه السلام در مرو تشریف داشته و عنوان ولایتعهدی برایشان اعلام شد؛ علویان حجاز و عراق و ایران برای ملاقات و همراهی و یاری امام علیه السلام به سمت مرو حرکت می کنند. اما مأمون امام علیه السلام را به شهادت می رساند و دستور می دهد که همه علویان در راه را قتل عام و شهید کنند. **امام زادگان ۷۲ تن مدفون به ساروق** از نوادگان امام زین العابدین علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام کاظم علیه السلام هستند که به صورت دسته جمعی از کربلا جهت زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام عازم **مرو** بودند، **و از مرز غربی** وارد ایران شده و پس از طی منازل مختلف به آستانه شهر مثلث (سه سوک؛ در شهرستان الیگودرز) رسیدند که از این سفر مزدوران مأمون و والی او به نام بودلف معروف به "کارکیا" از ورود امامزادگان مطلع شدند. با هماهنگی والیان در فراهان لشکری برای سرکوب کاروان سادات ترتیب دادند، در هنگام شب سپاهیان کارکیا شبیخونی را تدارک دیده که به شهادت جمعی دیگر از سادات منجر گردید و تعدادی از امامزادگان نیز به اطراف متواری و در نقاط دیگر به شهادت رسیدند. و با به شهادت رساندن شاهزاده یعقوب، شاهزاده اسحاق و اسماعیل و شاهزاده محمود باعث انکسار کاروان خاندان نبوت صلوات الله علیهم گردیدند. **بقیه کاروان در حال عبور از این ناحیه در ساروق؛ در داخل یک باغی محاصره می شوند، ۳۱ مرد و یک زن و چهل نفر دختر بودند.** همگی قتل عام شده و همه به شهادت می رسند. در حالی که بیشترشان زنان و دختران بوده و همگی از ذریه حضرت زهرا علیه السلام و از فرزندان اهل بیت علیهم السلام بوده اند. بعد از شبیخون اموال سادات مظلوم را تصرف و به مقرهای خویش برگشتند. یکی از بزرگان فراهان به نام محمد بن قاسم که نمی توانست شاهد به زمین ماندن پیکر امامزادگان به زیر

آفتاب سوزان باشد؛ به دفن شاهزادگان در قلعه پایین ساروق اقدام نمود و شهدای سادات را در اطراف مرقد آن بزرگواران به خاک سپرد. یکی از ذریه طاهره امامزاده ابو محمد حسین (مشهور به امامزاده حسین) حدود چهار قرن بعد از شهادت جد اعلایش (امامزاده علی الصالح) به ساروق آمده و بانی ساخت بقعه امامزادگان ۷۲ تن گردیده است، ولذا پایه بنای فعلی آن مربوط به قرن ششم هجری است. امامزاده ها در سه قسمت یک باغ مدفونند؛ به این ترتیب که شانزده تن از آنان که در قسمت غربی مدفون اند، مرد هستند، بزرگ امامزادگان قسمت غربی، امامزاده جعفر است، و در قسمت میانی؛ چهل زن و دختر که بزرگ ایشان بانو ام سلمه دفن شده اند، و در قسمت شرقی باغ نیز پانزده مرد و یک نفر خانم (به نام نصرت خاتون) نیز دفن هستند. و بزرگ امامزادگان شرقی، علی الصالح عبدالله اصغر بن امام زین العابدین علیه السلام است.



تبارشناسی و پیوند شناسی امامزادگان مدفون به بقعه ۷۲ تن ساروق:

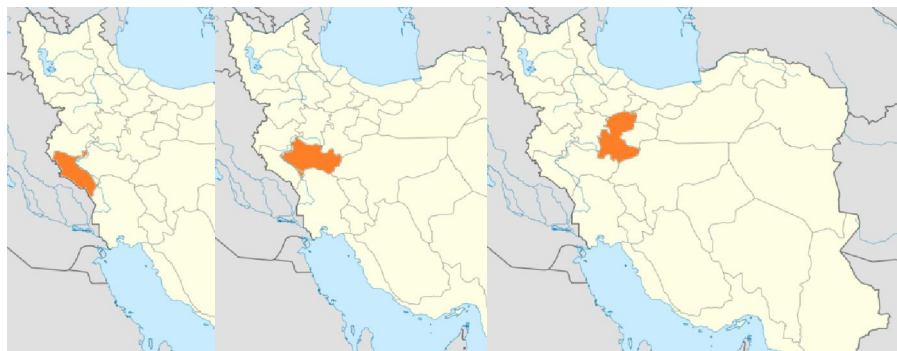
۱- امامزاده عبیدالله (عبدالله ثانی) فرزند امامزاده علی الصالح بوده و نسب شریف وی با سه واسطه به امام سجاد علیه السلام منتهی می شود.

۲- امامزاده علی الصالح فرزند امامزاده عبدالله اعرج بوده و او فرزند شاهزاده حسین اصغر بن امام زین العابدین علیه السلام است، که نسب شریف وی با دو واسطه به امام سجاد علیه السلام منتهی می شود.

۳- سیده ام سلمه همسر امامزاده علی الصالح و مادر امامزاده عبیدالله (عبدالله ثانی) بوده، و دختر عبدالله بن حسین اصغر بن امام زین العابدین علیه السلام است.

۴- یکی از ذریه امامزاده ابو محمد حسین (مشهور به امامزاده حسین) حدود چهار قرن بعد از شهادت جد اعلایش (امامزاده علی الصالح) به ساروق آمده و بانی ساخت بقعه امامزادگان ۷۲ تن گردیده، وی پس از وفات در همان بقعه غربی مدفون می گردد. نسب شریف امامزاده حسین به امام سجاد علیه السلام منتهی می گردد.

۵- در بقعه چهل دختران (چهل اختران) دختران و بانوان خاندان علوی علیه السلام و سیده سکینه دختر امام موسی کاظم علیه السلام مدفون هستند.



شماره ای از اوصاف و احوال صاحب واقعه {کربلایی محمد کاظم کریمی ساروقی فراهانی}

❖ خانواده: پدرش کربلایی عبدالواحد ساروقی فراهانی، مادرش معروف به "خانم"، و تنها برادر و خواهر او "علی" و "زینب" نام داشتند.

❖ ولادت: {۱۳۰۰ هـ.ق برابر با ۱۲۶۱ هـ.ش} کربلایی محمد کاظم در روستای ساروق ناحیه فراهان از توابع عراق عجم و سلطان آباد قدیم (اراک و استان مرکزی فعلی) به دنیا آمد.

ولادت او در زمان مرجعیت محلی (سلطان آباد عراق = اراک) آیت الله حاج آقا محسن عراقی و آیت الله حاج آقا نورالدین عراقی، و مرجعیت عامه (جهان شیعه) آیت الله میرزای شیرازی بزرگ و حکومت ناصرالدین شاه قاجار؛ در خانواده بی بضاعت و کشاورز، در خانه ای متشکل از سه اتاق تو در تو بوده است، (که آخری صندوق خانه هم بوده و محل ذخیره کاه و یونجه خشک برای گوسفندها که برای تهیه خوراک گوسفندان و گاوها به آن اتاق می رفتند تا با مخلوط کردن یونجه ها با کاه؛ خوراک دام فراهم کنند).

❖ کودکی و نوجوانی: حاجی اسماعیل کریمی فرزند مرحوم محمد کاظم ساروقی؛ از پدرش نقل می کند: کربلایی کاظم در سن هفت سالگی می خواست برود مکتب القرآن که قرآن یاد بگیرد. پدر ایشان کشاورز بود و وضعیت مالی مناسبی نداشت، و قادر به پرداخت شهریه مکتبخانه نبود. ایشان را می برد صحرا و مشغول به چوپانی می شدند. پدرم؛ پس از گذراندن ایام کودکی به کار کشاورزی مشغول شد و او نیز همانند سایر مردم ده از خواندن و نوشتن محروم

شد و بهره ای از دانش و علم نداشت. اما نسبت به انجام فرایض دینی و خواندن نماز شب جدیت می کرد. در نوجوانی و جوانی با خلوص نیت نماز، روزه، زیارت امام زادگان هفتاد و دو تن، کمک به مستمندان، نیکی به پدر و مادر و آنچه را که دستورهای خداوند می دانسته؛ انجام می داده است.

❖ جوانی (قبل از اعجاز الهی): {۱۳۰۰ تا ۱۳۲۱ هـ ق = ۱۲۶۱ تا ۱۲۸۲ هـ ش} زندگی در روستای ساروق زادگاه، و اشتغال به چوپانی و کشاورزی (در ملک پدر) داشت، تا اینکه در سن ۲۴ سالگی از پدرش جدا می شود و می رود کشاورز ارباب روستای شان می شود. ارباب زمینی به او می دهد، تا ایشان روی زمین کار کند، و دوسوم از محصول زمین برای ارباب باشد و یک قسمت از آن برای کربلای کاظم باشد.. و بعدا برای مالک و ارباب روستا، به صورت نصفه کاری (نصف محصول برای مالک و نصف محصول برای زارع) کار کند.

حاجی اسماعیل کریمی فرزند مرحوم محمد کاظم ساروق؛ درباره پدرش نقل می کند: پدرم مرد بسیار ساده ای بود. خیلی ساده وضو می گرفت. معمولی نماز می خواند. بی آزار و بسیار مهربان. اگر مردم به او نیازمند می شدند، هر چه در توان داشت، صرف آنان می کرد.

پدرم اهل مسجد و منبر بود، یکی از خصوصیات کربلایی محمدکاظم این بود که از ابتدای جوانی «نماز شب» و نمازهای مستحبی اش را به طور مرتب می خواند و هیچگاه این اعمال را ترک نمی کرد. به ویژه به «نماز جعفر طیار علیه السلام» اهتمام داشت و از آنجا که به شدت سردمزاج بود، در گرمای تابستان پالتومی پوشید و در زیر آفتاب مشغول نماز جعفر طیار علیه السلام می شد. نماز جعفر طیار علیه السلام چهار رکعت است که دو تشهد و دو سلام دارد. در رکعت اول بعد از حمد،

سوره «اذا زلزلت الارض» خوانده می شود و در رکعت دوم بعد از حمد، سوره «والعادیات» را می خوانند. در رکعت سوم بعد از حمد سوره «اذا جاء نصر الله»؛ و در رکعت چهارم حمد، «قل هو الله احد» خوانده می شود. پس از فراغت از هر سوره، در هر رکوع و سجده ۱۵ مرتبه «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر» گفته می شود؛ که در مجموع چهار رکعت، سیصد مرتبه «تسبیحات اربعه» تکرار می شود. پس از نماز نیز همه دعاها و طولانی آن را می خواند و همچنین نمازهای ائمه علیهم السلام را می خواند.

❖ **توانایی ذاتی ذهن و حافظه:** از ویژگیهای ذاتی او کم حافظگی و کم استعدادی بود. حتی بعد از واقعه اعجاز الهی و عنایت خاص و فوق العاده به او، و با وجود حفظ قرآن؛ راجع به مسائل دیگر حافظه اش کم بود؛ مثلاً:

۱- در ایام اقامت قم؛ راه مدرسه حجتیه را که سر راست و نزدیک حرم بود؛ هر روز گم می کرد!!

۲- اگر بیست بار هم فردی را می دید، او را نشناخته و در دیدار بعدی اظهار ناآشنایی می کرد! حتی اگر وی مدتی میزبان او بود، ولذا به ندرت میزبان خود را می شناخت!!!

۳- مرحوم آیت الله محسنی ملایری می گوید: کربلایی کاظم، شخصاً بسیار کند ذهن بود، و یک ماه رمضان در ملایر میهمان من بود و به مسجد می آمد. هر چه کردم دعای سی روز رمضان را یاد بگیرد نتوانست ولی به معجزه امام علیه السلام تمام قرآن را مستقیماً و معکوساً تند و سریع بدون هیچ توقفی می خواند.

۴- همچنین مرحوم خراسانی نقل کرده است: کربلایی محمد کاظم به قدری کم حافظه و ساده لوح و کم استعداد بود که در مدت پانزده روزی که من شب و روز با او بودم، با آنکه من اصرار زیادی داشتم که او اسم مرا یاد بگیرد و در

حافظه ای که قرآن محفوظ است اسم من هم حفظ شود، (اما به شدت ناتوان بود و) او خیلی با زحمت این اواخر؛ اسم و فامیل مرا یاد گرفته بود، و حتی عرفیات خوبی نداشت. ای کاش او را می دیدید، که خود این کم حافظه ای و سادگی و کم استعدادی، بهترین دلیل بر معجزه بودن حفظ قرآن او بود.

۵- شاید این کاستی خلقتی؛ از آن جهت بود که خداوند متعال می خواست روشن

سازد که حفظ
قرآن ایشان امری
موهبتی است و
عادی نیست، و
البته بر حسب
تعالیم الهی نمی
خواست به غیر یاد
حق و کتاب الهی
مشغول شود، و به
قول نظامی
گنجوی:

هر که نه گویای
تو خاموش به =
هر چه نه یاد تو
فراموش به



مرحوم ملا محمد کاظم ماروقی

شرح واقعه اعجاز الهی حضرت صاحب الامر علیه السلام در اعطای قرآن و علومش به کربلایی کاظم ساروقی

❖ مرحوم کربلایی محمد کاظم فرزند عبدالواحد ساروقی فراهانی بیان می کند:

مقدمات توفیق واقعه: در ایّام محرم { ۱۳۲۱ هـ ق = ۱۲۸۲ هـ ش } واعظی (برای تبلیغ) به قریه ای که ما در آن سکونت داشتیم، (یعنی ساروق که در اطراف شهر اراک است)، آمد. او شبها منبر می رفت، من هم که آن روزها جوان بودم و خیلی دوست می داشتم که از معارف و احکام اسلام اطلاعی داشته باشم، پای منبر او می رفتم. يك شب او در منبر، سخن از مسأله خمس و زکات به میان آورد و گفت: اگر کسی خمس ندهد نمازش درست نیست، زیرا يك پنجم مال غیر محمّس متعلّق به سادات و امام زمان (صلوات الله علیه) است، و ممکن است شما لباس و یا مسکنتان را از اموال غیر محمّس خریده باشید و يك پنجم آن مال سادات و امام زمان (صلوات الله علیه) باشد و شما در اموال آنها تصرف غاصبانه نموده باشید. و خلاصه مطالبی از این قبیل در منبر گفت. و من تصمیم داشتم که هر چه می شنوم و یاد می گیرم عمل کنم، لذا با مختصری تحقیق متوجّه شدم که ارباب و مالک ده، خمس و زکات نمی دهد.

حاجی اسماعیل کریمی فرزند مرحوم محمد کاظم ساروقی؛ از پدرش نقل می کند: کربلایی کاظم چند روز بعد و تحت تأثیر سخنان روحانی با ارباب ده صحبت می کند، و می پرسد که: آیا شما زکات گندی که زمینش را من می کارم پرداخت می کنی؟ ارباب ناراحت می شود و می گوید: تو به کار من کاری نداشته باش و خودت هرکاری می خواهی بکن. پدرم می گوید حالا که زکات نمی دهی من هم برای تو کار نمی کنم، ابتدا به او تذکر دادم، ولی او اعتنا نکرد.

من به خانه رفتم و (چون در خانه پدری زندگی می کردم) به پدرم گفتم: شما چرا زکات اموالت را نمی دهی؟ گفتم: پسر جان! این حرف ها را از کجای می گویی؟ گفتم: «این روحانی که از (عراق عجم = سلطان آباد = اراك) آمده می گوید: اگر کسی حقوق مالی خویش، همچون خمس و زکات را ندهد مالش حرام است. پدرم گفت: او برای خودش می گوید. من گفتم: با این وضع، من دیگر در خانه شما نمی مانم، تصمیم گرفتم که در آن قریه نمانم و برای ارباب و مالک ده کار نکنم و از آن ده خارج شوم. هر چه اقوام و به خصوص پدرم به من گفتند که: این کار را نکن؛ من که از خدا می ترسیدم، نتوانستم حرف آنها را قبول کنم، و بالأخره شبانه از ده فرار کردم. بعد با حالت قهر روستا را ترك می کند، و به حالت قهر به قم رفتم. پس از مدتی، پدرم کسی را فرستاد و مرا به روستا بازگردانید، و باز هم بحث ما ادامه یافت. من اصرار داشتم او زکات مال خویش را بدهد، او هم می گفت: این فضولی ها به تو نمی رسد. تا آنکه بار دیگر من خانه پدر را بر سر این موضوع ترك کردم و به تهران رفتم، و آنجا مشغول کار شدم، و پدرم باز کسانی را فرستاد و مرا به روستا بردند. درگیری ما ادامه یافت...

{۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ هـ ق معادل ۱۲۸۲ تا ۱۲۸۵ هـ ش} تقریباً سه سال به عملگی و خارکنی در دهات دیگر برای امرار معاش کاری کردم. {و در مابین اراك و قم، که جاده ماشینی ساخته می شد، به کارگری می پردازد} و مدت سه سال در اطراف اراك به فعلگی و کارگری می پردازد با مزد روزانه ۳۰ شاهی.

بعد از مدتی ارباب پشیمان می شود، يك روز که مالك ده از محل زندگی من مطلع شده بود، برای من پیغام فرستاد که: من توبه کرده ام و خمس و زکاتم را می دهم، و دوست دارم به ده برگردی و در نزد پدرت بمانی. و برای او پیغام می

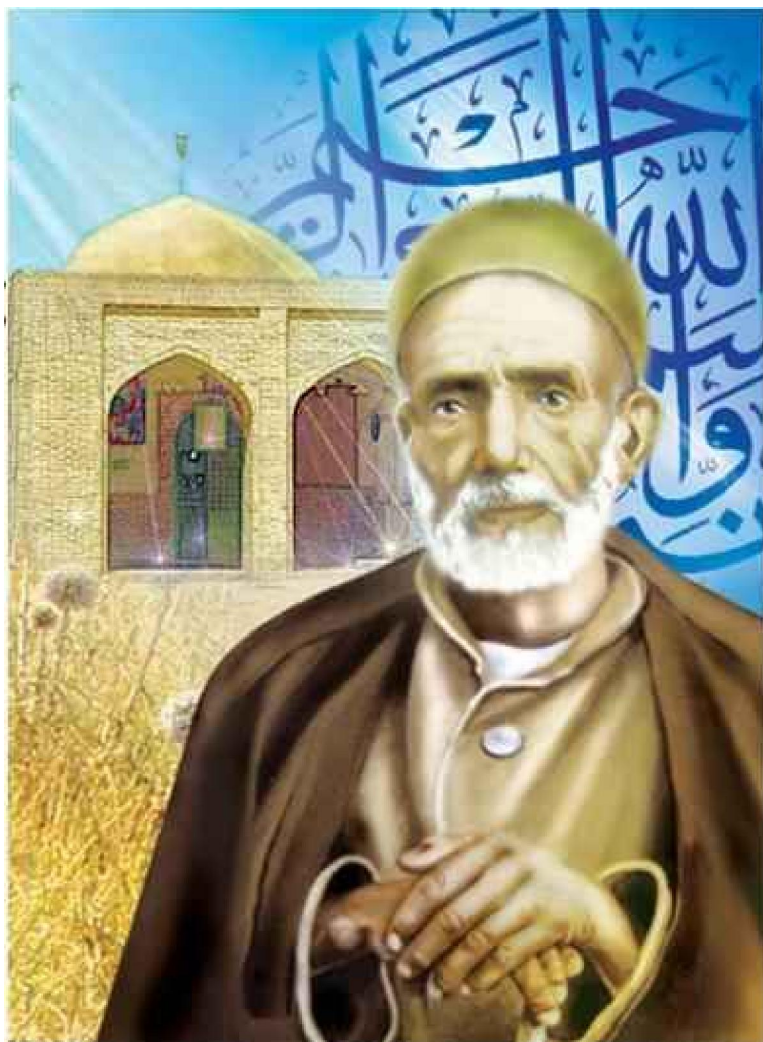
فرستد که حاضرم زکات بدهم و با خیرخواهی سالخوردگان روستا، پدرم حاضر شد مقداری زمین و بذران را به من واگذار کند تا من به طور مستقل به کار کشاورزی بپردازم و مستقل زندگی کنم. و پدرم مجدداً به ساروق برمی گردد و مشغول کشت و کاری شود.

{۱۳۴۴ هـ ق معادل ۱۲۸۵ هـ ش} ایشان پس از اطمینان کامل از توبه صاحب ملک، به شغل رعیتی بازمی گردد؛ من قبول کردم و به ده برگشتم و صاحب ملک قطعه زمین کوچکی را نیز به کربلایی کاظم می دهد تا افزون بر کار برای ارباب، بر روی زمین خودش نیز کار کند. او پذیرفت و یک قطعه زمین بزرگ با هشت بار گندم را به من واگذار کرد. من بی درنگ، نیمی از گندم را به فقرا دادم و نیم دیگرش را کشت کردم و در زمین خودم که ارباب و مالک ده به من داده بود، نصف کاری می کردم.

پدرم (کربلایی کاظم بعد درو محصول) سهم مالک را می پرداخت، و همان جا زکات سهم خود را جدا می کرد، و به مستحقّی که به طور کامل از وضع زندگی و معاش او مطلع بود، می داد. افزون بر این، پس از جدا کردن خرج سالانه خود و بذری که برای کاشت سال بعد کنار می گذاشت، مابقی را بین فقرا تقسیم می کرد. او پس از برداشت اولین محصول، نیمی از آن را به فقرا داد. در حالیکه مقدار زکات یک دهم یا یک بیستم است و نیم دیگر محصول را در زمین پاشید. به این ترتیب محمد کاظم با خود عهد کرد که از آن پس نیمی از محصول هر برداشت را به نیازمندان بدهد. خداوند به پاس وظیفه شناسی و احسان محمد کاظم به کار او برکت داد و در آن سال حاصل زراعت بیش از حد انتظار شد. و خدای متعال، برکتی داد که در آنجا بی نظیر بود. محصول را برداشتم و به شکرانه لطف خدای متعال با بینوایان نصف کردم.

{ ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۷ ه‍.ق معادل ۱۴۸۵ تا ۱۴۸۸ ه‍.ش } چند سال به همین صورت

گذشت و نصف درآمد خود را بین فقرای همان محل تقسیم می نمودم، و بسیار به فقرا و مستمندان کمک می کردم، و دوست داشتم همیشه یار و مددکار مردمان ضعیف و مستضعف باشم؛ از این روی ما همواره بیشتر از زکات معمولی در راه خدا انفاق می نمودیم و خداوند هم برکت زیادی به آن می داد.



متن واقعه و بروز اعجاز الهی: {در سن ۲۷ سالگی = جمادی الآخری ۱۳۲۷ هـ ق =

تیرماه ۱۲۸۸ هـ ش} تا آنکه در یک فصل برداشت، يك روز تابستان که برای خرمن کوبی به مزرعه رفته بودم و گندمها را جمع کرده بودم، و منتظر بودم نسیمی بیاید تا گندمها را باد دهم و گاه را از گندم جدا کنم، هر چه منتظر شدم بادی نیامد و آسمان کاملاً راکد بود، تا بالاخره مجبور شدم به طرف ده برگردم.

در بین راه؛ یکی از فقرای ده (همان شخصی که هر ساله زکات مال خود را به او می دادم) به من رسید و گفت: بچه هایم نان ندارند. امسال چیزی از محصول را به ما ندادی، آیا ما را فراموش کرده ای؟ گفتم: خیر، خدا نکند که من از فقرا فراموش کنم، ولی هنوز نتوانسته ام محصول را جمع کنم و این را بدان که حق تو محفوظ است. می بینی که باد نمی آید؛ ولی سعی می کنم مقداری گندم برای تهنیه کنم. او خوشحال شد و به طرف ده رفت.

شخص مستمند می رود. ولی من دلم آرام نگرفت. پس از رفتن او، به مزرعه برگشتم کربلای به وسیله غربال مقداری گندم از گاه جدا کرده، و مقداری گندم با زحمت زیاد جمع کردم وزن می کند و برای آن مرد فقیر برداشتم، تا به منزل او برسد؛ و از آنجا به باغ خود که پایین ده بود، می رود تا اندکی علوفه برای گوسفندان تهیه کند. و قدری هم علوفه برای گوسفندانم درو کردم؛ و چند ساعت بعد از ظهر، یعنی حدود عصر بود که گندمها و علوفه را برداشته و به طرف ده به راه افتادم.

قبل از آنکه وارد ده بشوم، به باغ امامزاده (مشهور به نام هفتاد و دو تن) رسیدم. در آنجا دو (بقعه) امامزاده به نامهای امامزاده جعفر و امامزاده صالح دفنند، و یک قسمت هم به نام چهل دختران معروف است.

من روی سگویی درب امامزاده، برای رفع خستگی نشستم، و گندمها و علوفه ها را کناری گذاشتم و به طرف صحرا نگاه می کردم.

دیدم دو نفر سید جوان که یکی از آنها بسیار با هیبت و خوش قد و قامت بود، با شکوه و عظمت عجیبی به طرف من می آیند. لباسهای آنها عری بود و عمامه سبزی به سر داشتند. وقتی به من رسیدند، سلام کردم، پاسخ مرا با محبت دادند. بدون آنکه من آنها را قبلاً دیده باشم، همان آقای با شخصیت؛ اسم مرا بردند و گفتند: کربلای کاظم، بیا با هم برویم فاتحه ای در این امامزاده برای آنها بخوانیم. من گفتم: آقا من قبلاً به زیارت رفته ام، و حالا باید برای بردن علوفه به منزل بروم. فرمودند: بسیار خوب، این علوفه ها را کنار دیوار بگذار و با ما بیا فاتحه ای بخوان.



من هم اطاعت کردم من فکر کردم که آنان راه امامزاده را بلد نیستند، اما هنگامی که حرکت کردیم؛ دیدم آنان جلوتر می روند، و عقب سر آنها حرکت نمودم.

آنها به طرف امامزاده (قسمت غربی باغ) رفتند. ابتدا (شانزده امامزاده که در قسمت غربی مدفون اند، مرد هستند، بزرگ امامزادگان این قسمت غربی، امامزاده جعفر است) امامزاده اول را زیارت کردند، و امامزاده شاهزاده حسین را زیارت کردیم. و آنان سوره های حمد و قل هوالله برای آن امامزاده ها خواندند، و من چون سواد نداشتم به همراه آنان می خواندم و صندوق را نیز می بوسیدم، و دور (ضریح) می زدم، ولی آنان چنین نمی کردند و تنها فاتحه می خواندند.



و سپس از آنجا بیرون آمدیم به طرف امامزاده بعدی رفتند. به امام زاده دیگری در قسمت میانی رفتیم. به سمت چهل دختران می روند (چهل زن و دختر به سرپرستی یک خانمی به نام ام سلمه دفن شده اند) و داخل می شوند؛ آن دو سیّد بزرگوار داخل امامزاده شده، و به مرحوم پدرم می گویند: شما هم بیایید. مرحوم پدرم می گوید: متولیان امامزادگان می گویند: فقط زنهای توانمند داخل این قسمت شوند و ممنوع است؛ آقایان به این قسمت وارد شوند! آن دو بزرگوار می گویند: ما محرم هستیم؛ بیایید داخل؛ اشکال ندارد. یکی از آن آقایان می گوید: اشتباه کرده اند، اینجا خرافات است. اگر چنین باشد پس مردها نمی توانند قبر حضرت زینب علیها السلام در سوریه و حضرت معصومه علیها السلام در قم را زیارت کنند. و تأکیدی کنند که بیا فاتحه بخوان. ایشان هم داخل می شود.



توضیح: این بقعه میانی قرنهای معمور و مورد زیارت بود، و در این واقعه مبارکه جزو مشاهد مهدویه علیها السلام می گردد، و تمام دوره طاغوت و یاقوت هم برقرار

بود، تا در سالهای اخیر (به اسم توسعه!!) برخی از عوامل وهابیه نفوذی در حکومت محلی؛ آنرا بکلی ویران و با سطح زمین یکسان کردند!!! و الآن سنگفرش غیر مسقفی است، که تنها تابلویی محلیها زده اند به عنوان نشانه محل قدیم بقعه (شبییه رفتاری که در تخریب بقعه لسان الأرض و مصلاهی امام مجتبی علیها السلام در تخت فولاد اصفهان انجام شد)، این اقدامات تخریبی در صورتی انجام شد که محل زیارتگاه ۷۲ تن ساروق زمین وسیعی دارد، و بجای توسعه و بنای مجدد و یا ساختن بقعه بزرگتری که هر سه بقعه را در بر بگیرد، این بقعه وسطی را تخریب و تسطیح کردند و الآن محل عبور شده است. (لعنهم الله و افضحهم).

و پس از قرائت فاتحه برای آنان به سمت امامزادگان قسمت شرقی باغ عازم می
 شوند که مدفن امامزاده عبیدالله بن علی الصّالح و سایر امامزاده ها را
 زیارت کنند. و در قسمت شرقی باغ نیز پانزده مرد و یک نفر خانم (به نام
 نصرت خاتون) نیز دفن هستند. و بزرگ امامزادگان شرقی، علی الصّالح بن
 عبدالله بن حسین الأصغر بن امام زین العابدین علیّه السلام است. من هم عقب سر
 آنها، به آن امامزاده داخل شدم. باز هم من دور می زدم و قبر را می بوسیدم اما
 آنان باز هم (ایستاده) فاتحه می خوانند

در اینجا دیدم آنها چیزهایی می خوانند [که] من متوجّه آن نمی شوم. لذا ساکت
 کنار امامزاده ایستاده بودم.



پس از زیارت و خواندن فاتحه، نماز و دعای (من)، یکی از آن آقایان (که کربلایی هیچ یک را قبلاً ندیده و نمی شناخت) به بالای حرم، دورتادور سقف اشاره می کند و به پدرم می گوید: نگاه کن به آن کتیبه، می توانی بخوانی؟ این کتیبه ها را ببین و بخوان! پدرم به محلّ مورد اشاره نگاه می کند، نگاه کردم، کتیبه ای دیدم که نه پیش از آن دیده بودم و نه بعد از آن دیدم. و در آنجا خطهایی نورانی می بیند؛ که گویی با آب طلا نوشته شده است؛ خطهایی که آنها را هیچ گاه در گذشته که بارها و بارها به امامزاده آمده بود، ندیده بود. نگاه کردم، ناگهان چشمم به کتیبه اطراف سقف افتاد. دیدم کلماتی از نور آنجا نوشته شده.



همان آقای با عظمت، روبه من کرد و فرمود: کربلای کاظم، پس چرا چیزی نمی‌خوانی؟ گفتم: آقا من ملا نرفته‌ام، من سواد ندارم. و نمی‌توانم بخوانم، تشخیص می‌دهم که خط‌هایی نورانی در آنجا نوشته شده است که تا کنون ندیده‌ام؛ ولی قادر به خواندن آنها نیستم. یکی از (آن دو نفر) آقایان سادات می‌فرماید: محمدکاظم! بخوان؛ می‌توانی بخوانی. باز عرض می‌کند: نمی‌توانم بخوانم؛ سواد ندارم. باز هم همان آقا فرمود: ولی تو باید بخوانی. و سپس نزد من آمد و دست به سینه من گذاشت و محکم فشار داد، و گفت: حالا بخوان! بخوان!! می‌توانی!!! گفتم: چه بخوانم؟ فرمود: این طور بخوان:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلُ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٥٤﴾ اَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٥٥﴾ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا ۚ إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾ وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۗ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ۚ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٥٧﴾ وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ ۗ وَالَّذِي

خَبَتْ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِيدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ
يَشْكُرُونَ ﴿٥٨﴾ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَتَقَوْمِ اعْبُدُوا
اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ
عَظِيمٍ ﴿٥٩﴾ . (قرآن کریم سوره مبارکه اعراف آیات ۵۴ تا ۵۹)

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلرباشیدن = به رخت نظاره کردن، سخن خدا شنیدن

دیدم به خط سفید و پر نوری این آیه شریفه نوشته شده بود: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ
الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلُ
النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ
وَالْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾. و من این آیه را با چند آیه دیگر که بعد از
این آیه است، به همراه آن آقا خواندم. آن آقا در حین خواندن آیه و تکرار آن به
وسيله من؛ همچنان دست به سینه من می کشید،... تا رسیدم به آخر آیه ۵۹، که با
این کلمات آن آیه ختم می شد: ﴿إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾. آیه را
خواندم، آنگاه جلوتر آمدم، و دست خویشتن را از پیشانی تا سینه ام کشیدند، و
سوره حمد را خواندند و به چهره من فوت کردند، و همه قرآن را در سینه من
نهادند.

من صورتم را برگرداندم که به آنها چیزی بگویم، ناگهان دیدم کسی آنجا
نیست! و از آن آقایی که تا همین لحظه دستشان روی سینه من بوده، خبری
نیست!! و دیگر از آن نوشته ها هم که روی سقف بود، چیزی وجود ندارد!!!

آیات سفارش به تلاوت شده معروف به آیات تسخیر

❖ آیاتی که در این واقعه حضرت ﷺ آنرا تلاوت فرموده اند و به اشاره مبارك به صورت کتیبه نورانی در دورتادور سقف مزار ظاهر شده است، در لسان و اصطلاح اهل حدیث و فقه و دعا؛ معروف به آیات سخره و تسخیر می باشد، چه اینکه در تعالیم نورانی مکتب وحی و کلام حضرات معصومین ﷺ فضیلتش مکررا بیان و به تلاوت مستمرش سفارش شده است، و بجز فضایل معنوی و اجر اخروی خواص بسیاری برایش ذکر شده است که عمده آنها که موجب نامیده شدن بدان گردیده است؛ خاصیت عظیم {تسخیر قوای ارضی و نیروهای آسمانی} در جهت حفظ و حراست و موفقیت‌های ظاهری و باطنی {است. در اینجا شمه ای از برکات این آیات شریفه را از کتاب تعقیبات نماز نقل می کنیم:

❖ نام دیگر این آیات (آیت العرش) می باشد، و در دستور العمل رقعہ استغاثه نیز از این آیات شریفه یاد شده، و بخشی از این عمل است. و از نشان و شهرت آیه (تسخیر) کاربری و تأثیر آن در تمام کائنات (از جمله انس و جن) است، و از جمله موارد آن محفوظ ماندن از انواع شرور ظاهره تا عوارض خفیه و القاءات نفسانیه، می باشد، بلکه آنقدر تأثیر آن (بإذن الله) قوی است؛ که نه تنها خود عامل شر از شرارت بازمانده؛ بلکه در جهت حفظ شخص؛ مأمور و ملزم می گردد.

❖ از آثار تلاوت آیات تسخیر؛ دفع شر شیاطین است، که موجب پیراستن دل از هواجس و القاءات شیطانی و نفی خواطر نفسانی گردیده، و این امر سبب صفای نفس؛ و در نتیجه اطمینان دل بر ایمان، و منور شدن قلب به نور یقین می باشد.

❖ از مضمون واقعه ارسال خداش (پیک طلحه و زبیر) نزد حضرت مولا علی ﷺ

و سفارش آنها به وی بر حذر از تاثر وی از مولا عَلَيْهِ السَّلَام و توصیه به تلاوت این آیه؛ و واداشتن مولا عَلَيْهِ السَّلَام او را به تکرار این آیات تا ۷۰ بار و تغییر حالت انکار خداهش و ایمان آوردنش به مولا عَلَيْهِ السَّلَام (بر می آید که: تلاوت این آیات به عدد مذکور؛ برای رفع شك و وسوس قلبیه و حصول اطمینان و آرامش دل و صفاء و نورانیت قلب و هدایت انسان مستعد؛ نافع و مجرب است).

❖ و نیز حضرت مولا علی عَلَيْهِ السَّلَام فرموده اند: هر که شبی در محل تنها یا دور افتاده ای (در معرض آسیب یا نگران از آن) باشد؛ و این آیات (تسخیر) را تلاوت نماید؛ ملائکه از او حراست کنند؛ و شیاطین از وی دوری بجویند، و نیز فرمود: تلاوت آنها قبل از خواب همین نتایج را دارد.

❖ و نیز حضرت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: هر که آیات فواتح سورة بقره (۱-۵) و آیت الکرسی بقره ۲۵۵-۲۵۷؛ و آیات اواسط سوه بقره؛ (۱۶۳ و ۱۶۴)، و آیات تسخیر (اعراف ۵۴-۵۶)؛ و فواتح سوره صافات (۱-۱۱)؛ و آیات سوره الرحمن (۳۳-۴۰)؛ و خواتیم سوره حشر (۲۱-۲۴)؛ و فواتح سوره جن (۱-۴)؛ را تلاوت کند؛ کفایت کند او را از هر شیطان مارد (سرکش) و هر سلطانی که از شر او به خداوند پناه برده شود، حضرت امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام فرموده اند: من ضامنم برای هر که این آیات را تلاوت کند تا اینکه خداوند او را از شر هر سلطان ظالم و شیطان مارد و هر دزد متجاوز و هر درنده آسیب رسان مصون بدارد.

❖ همینطور وارد شده که يك اعرابي به حضور پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسید و گفت برادری دارم دردی دارد، حضرت فرمود دردش چیست؟ گفت مبتلا به لَمَمٌ (تشنج مغزی) است، حضرت فرمود او را نزد من بیاور، وقتی آورده شد، حضرت

او را به این آیات قرآنی تعویذ فرمود: فاتحة الكتاب، فواتح بقره، و دو آیه از وسط بقره " وإلهكم إله واحد لا إله إلا هو الرحمن الرحيم إن في خلق السموات والأرض " تا آخر این دو آیه، وآية الكرسي، و سه آیه خاتمة بقره، و از سوره آل عمران آیه شهادت، و از سوره أعراف آیه "تسخير" (از "إن ربكم الله الذي خلق السموات والأرض " تا آخر آیه)، و از سوره مؤمنون آیه "فتعالى الله الملك الحق" تا آخر آیه، و از سوره جن آیه (۳) "وأنه تعالى جد ربنا ما اتخذ صاحبة ولا ولدا"، و فواتح سوره صافات؛ ده آیه اول (... تا "من طين لازب")، و خواتيم سوره حشر، و سوره های "قل هو الله أحد" و معوذتين. و آن مرد بیمار فوراً خوب شد و از جا برخاست آنچنانکه هیچوقت مریض نبوده است.

❖ به فرموده حضرت امام صادق عليه السلام: با تلاوت این آیات (تسخير)، به همراه سه بار آیت الكرسي، و آیت شهادة، و آیه سجدة؛ قبل از خواب؛ خداوند شیاطین را بر خلاف میلشان ملزم به حفاظت او، و سی فرشته را موکل به حمد و تسبیح و تهلیل و تکبیر و استغفار فرموده تا بیدار شود، و ثوابش برای تلاوت کننده آنهاست.

🔸 توضیح: متن حدیث شریف یا روایت موجود از آن در کتب حدیث؛ در این فقره مجمل است؛ و در آن به این تعبیر "آیه سجدة" اکتفا شده است، در بیان مقصود از آن؛ و اینکه کدام يك از آیات است؟ احتمالات متعددی مطرح است: ۱- مشهور گفته اند: مقصود از آن آیه های (خاتمه سوره) حم سجدة (فصلت ۵۳-۵۴) می باشد. ۲- برخی نیز گفته اند: مقصود از آن؛ آیه بعد از آیه سجده در سوره الم تنزيل سجده (سجده ۱۶) می باشد. ۳- و بعید نیست که مقصود آیه سجده در سوره حم سجده (فصلت ۳۷-۳۸) باشد، چه اینکه سوره معروف به عنوان "سجده" در میان قدماء و محدثین همان حم سجدة است که امروزه به (فصلت) معروف است،

و نص حدیث هم صریح است که آیه سجده؛ و نگفته: آیه بعد سجده یا خاتمه سجده؛ فلذا وجهی ندارد که از آیه سجده در سوره معروف به سجده نزد قدماء (فصلت امروز) عدول به غیر آن شود. ۴- برخی هم از روی احتیاط روش جمع بین احتمالات سه گانه و تلاوت هر سه آیه را برگزیده اند.



الحاصل: از اینکه اعطای حضرت وجهه اللهی {قرآن کریم و علومش را} به کربلایی محمد کاظم ساروقی؛ با تلاوت این آیات و توصیه به خواندن آنها؛ اتفاق افتاده است، معلوم می شود که: خود این آثار و برکات واقعه ساروقیه؛ اگرچه به تصرف الهی و تکوینی مولا صاحب الأمر (منه السلام) می باشد، اما به برکت تلاوت این آیات شریفه عنایت شده است، فلذا این واقعه خود نمونه ای از شواهد آثار تلاوت این آیات شریفه است، همچنین و مرحوم ساروقی برای حفظ و یاد ماندن محفوظات و دانسته های قرآنی؛ نیز از مداومت بر تلاوت این آیات می بهره می برده است، ولذا در خلال شرح این واقعه و بیان نقش این آیات شریفه؛ یک راهنمایی معنوی برای حافظان و علاقمندان به حفظ قرآن کریم وجود دارد که {برای توانایی و سهولت حفظ آیات قرآنی و نیز احاطه و دوام آن} می توانند از این آیات مبارکه قرآنی بهره مند شوند. بفضل الله و منه و کرمه.

احوال بعد از واقعه: کربلای کاظم به گونه ای غرق در خواندن کلام الله با لهجه خوش آن بزرگوار می شود؛ که حضور آنان را از یاد می برد؛ وقتی به خود می آید، می بیند آن دو بزرگوار از نظر غایب شده اند! و فرصتی برای گفت و گو و پرسش از آنان برای او نمانده است! یک دنیا افسوس که چرا آن گونه که باید از آنان تجلیل نکرده است! و ای کاش می توانست بیش از این با آن دو بزرگوار مصاحبت می کرد!

بعد با خودش می گوید: که آنها یا امام بوده اند یا فرشته؟! اسم مرا از کجای می دانستند؟ آنها غریب بوده اند! آنها قرآن را در سینه من گذاشتند و رفتند. در این موقع دچار ترس و رعب عجیبی شدم و دیگر نفهمیدم چه شد، با **خطور** این اندیشه ها و مهابت آنچه برایش پیش آمده، بیهوش می شود. ... **افتاده بودم**. یعنی بیهوش روی زمین افتادم.



این بیهوشی تا (سحر) صبح روز بعد ادامه داشت. با نسیم (سحری) صبحگاهی به خود آمده، از جا برخاستم، **هنگامی به خود آمدم که دیدم شب فرا رسیده است.** و پاسی از شب گذشته بود، تعدادی شمع که در امامزاده روشن کرده بودند، تمام شده و رو به خاموشی گذاشته بود. نزدیک اذان صبح بود که به هوش آمدم. هوا هنوز تاریک بود، جریان روز قبل را هم فراموش کرده بودم. چند دقیقه، مثل کسی که از خواب بیداری شود و نمی داند کجا است، نشستم و به اطرافم نگاه کردم. در بدنم احساس خستگی عجیبی می نمودم. وقتی متوجه شدم که در امامزاده هستم، به خودم بد و بیراه گفتم و خودم را سرزنش کردم که: مگر تو کار و زندگی نداری، آخر اینجا چکاری کنی؟ **برخاستم،** و به زحمت درِ امامزاده را در تاریکی پیدا کردم.



بعد که به هوش می آید (نماز مغرب و عشاء را خوانده) و تا اذان صبح در امام زاده می ماند. به این امید که آن بزرگواران را دوباره ببینم، چند بار به محلّ واقعه آمدم؛ ولی از آنان خبری نبود. از کتیبه ها و آیاتی که بر روی قسمت فوقانی دیوار نوشته شده بود نیز اثری باقی نمانده بود. نماز صبح را در امامزاده خواندم.



هوا که روشن (روشنی بعد فجر) می شود بالأخره از جا برخاستم و از امامزاده بیرون آمدم، و علوفه را از همانجا که گذاشته بودم، برداشتم، علف ها را بر می دارد، بار علوفه را به دوش گرفتم و به سوی ده و به طرف خانه حرکت کردم. در بین راه متوجه شدم کلمات عربی زیادی بلدم، در راه، با خود زمزمه می کردم! گویا چیزهایی می دانستم؛ مطالبی را می خواندم؛ سینه ام مملو از کلماتی بود که معانی آن را نمی دانستم؛ ولی هر گاه آنها را می خواندم، قلبم آرامش پیدا می کرد، احساس سرحالی و سبکی می کردم. و سپس ناگهان به یاد تشرّفی (که روز قبل خدمت آن آقا پیدا کرده بودم) افتادم. باز ترس و رعب مرا برداشت.

انتشار خبر واقعه و بروز آثار این اعجاز الهی (عطا شدن قرآن به مرحوم ساروقی)

اولین آگاهی دیگران از واقعه: بین راه که مردم با من برخورد می کردند، سلام و علیکی می گفتند و می پرسیدند: از دیروز تاکنون کجا بودی؟! سراغت را می گرفتند و می گفتند: فرزند کربلایی عبدالواحد" گم شده است!.... ولی این دفعه زود خودم را به منزل رساندم.

به منزل آمدم؛ خانواده و پدر و مادرم دورم جمع شدند و پرسیدند: از دیشب تاکنون کجا بودی؟ خیلی دنبالت گشتیم. همه جا سراغت را گرفتیم؛ ولی تو را پیدا نکردیم. منزل همه دوستان، بستگان و آشنایان را جویا شدیم؛ ولی اثری از تو نیافتیم. حتی سر خرمن و باغ هم رفتیم؛ هیچ جا از تو نشانی نبود. گفتم: من شب را در امامزاده به صبح رساندم! و آنها گفتند: مگر دیوانه شده ای! تا صبح در امامزاده چه می کردی؟! اهل خانه ام خیلی مرا سرزنش کردند که: تا این موقع شب (نهایت تاریکی شب و نزدیک طلوع آفتاب) کجا بودی؟

من چیزی نگفتم و علوفه را به گوسفندان دادم، و صبح زود آن گندمها را به درب خانه آن مرد مستمند بردم، و به او تسلیم نمودم. {و اکنون در برابر والدین و خانواده در چنین مواقعی سکوت است؛ و حتی اگر سخن ناسزا یا بی ربط بگویند نباید برانگیخته و عصبانی شد}.

(بعد) ماجرا را تعریف می کند. اهل خانه فکری کنند که (او) دعایی شده (جن گرفته است او را) پس او را نزد همان (واعظی که هر ساله به ساروقی آمد) می برند. و بدون معطلی به نزد پيشنماز محل، آقای حاج شیخ صابر عراقی رفتم.

در آن زمان، مرحوم حاج آقا صابری عراقی که واعظی متقی، متدین، ملاً و مشهور بود، همه ساله به ساروق می آمد، و مدتی در آنجا می ماند، و مردم را موعظه و ارشاد می کرد. وقتی این واقعه رخ داد، آقای صابری عراقی در ساروق بود. مرحوم ابوی نقل می کرد که: پس از این که از امامزاده برگشته بود، نزد آقای صابری می رود. معمولاً مردم از روستاهای اطراف نزد او می آمدند، و مسائل شرعی خود را از او می پرسیدند، و او به مسائل یک یک آنان رسیدگی می کرد.

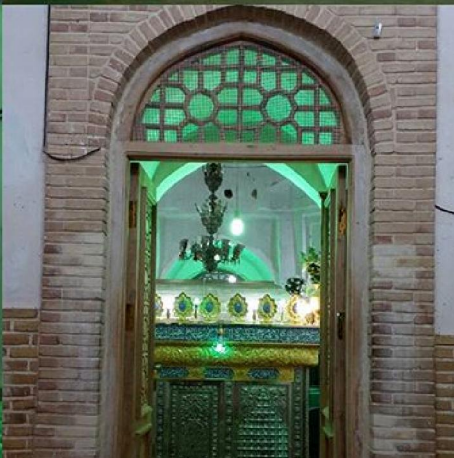
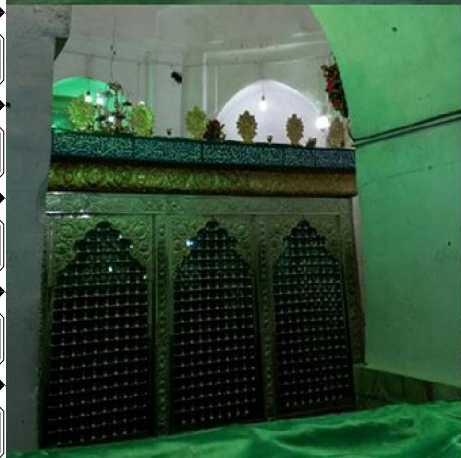
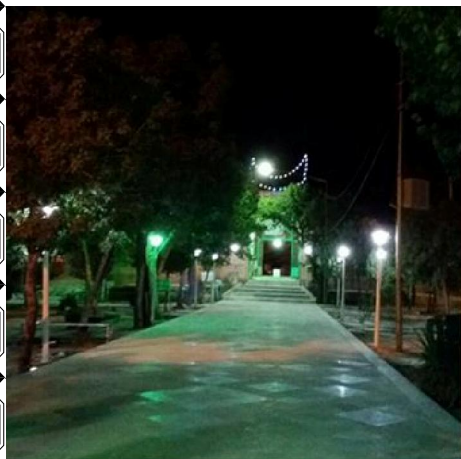
پس از این که مردم (حاضر) مسائل خود را مطرح می کنند و آقای صابری به آنها رسیدگی می کند، کربلایی کاظم جلو می رود و پس از احوالپرسی؛ به واعظ می گوید: مثل اینکه من قرآن را به طور تمام و کمال حافظ شده ام! آقای صابری مرتبه اول متوجه مطالب کربلایی کاظم نمی شود. کربلایی دوباره تکرار می کند.... بعد آقا صابری پرسد: پسر جان چطور شده؟ خب حالا قصه چیست؟ پدرم ما وقع را توضیح (بیشتر) می دهد. و داستان خودم را از اول تا به آخر گفتم. ...

آقا می گوید: شاید خواب دیده ای؟ شاید خیال می کنی؟ محمدکاظم می گوید: خیر، بیدار بودم و با پای خودم به امامزاده رفتم و همراه آن دو نفر چنین و چنان شد، و حالا هم همه قرآن را حفظ دارم! آقا می گوید: آیا سواد داری؟ پدرم می گوید: نه، سواد ندارم. کسانی هم که آنجا بوده اند گواهی می دهند که سواد ندارد. پیشنماز بدو می گوید: شاید قبلاً سواد داشته ای و بخشی از قرآن را حفظ کرده ای! ایشان می گوید: من هیچ گاه درس نخوانده ام. و برای اینکه از مردم تأیید بگیرد، رو به آنان کرده و می گوید: ای اهالی ساروق! شما می دانید که من تاکنون هیچ گاه به مکتب نرفته ام، و پدرم کربلایی عبدالواحد مرد بی بضاعتی

است؛ و نمی توانسته مرا به مکتب بفرستد و یا معلّم سرخانه برایم بگیرد تا مرا با سواد کند. اگر کسی می داند که من درس خوانده ام به آقا عرض کند. همه اهالی بالاتفاق می گویند: آقا؛ محمداظم درس نرفته و مکتب ندیده است، ما شاهدیم که ایشان هیچ گاه تاکنون سواد نداشته است. اهالی دهات دیگر هم می گویند: ما نیز تاکنون نشنیده ایم که محمداظم کریمی سواد داشته باشد. ما از گذشته، او را فردی بی سواد می دانستیم.

آقا صابر می پرسد: چه چیز را یاد دادند؟ پدرم شروع به خواندن قرآن می کند. آقا صابر می گوید: این قرآن می خواند! جن گرفته نیست! به او کرامت شده! آقا صابر قرآن می خواهد (که بیاورند)، می آورند، هر جایی از قرآن را که بازی کند و یک آیه می خواند؛ پدرم بقیه اش را می خواند! پدرم می گوید: پس از این، به ملاّ گفتم: قسمتی از اینها را دیروز عصر در بیداری در امامزاده به من یاد داده اند؛ و من آن را فراگرفته ام؛ بلکه الآن می بینم، بسیار بیشتر از آنچه به من گفته اند، در سینه و حافظه دارم! آقاي پیشنماز به من گفت: آنچه می دانی، بخوان. من آنها را خواندم. حاج شیخ صابر عراقی به من گفت: بله، اینها آیات قرآنند. او ساعتها مرا امتحان می کرد، و هر چه می پرسید جواب می دادم! آقای صابری می پرسید: معجزه بود؟! امام زمان بود؟! چه شد؟ و آنها که این کرامت را به تو عطا کردند نشناختی؟ وقتی همه ماجرا را گفتم، حاج آقا صابر پس از امتحانات فراوان، به زبان محلی جمله ای می گوید که معنیش این است: کارش درست شده، و یک مسأله مهمی برایش پیش آمده، و نظر کرده شده است. آقا صابر می گوید: حالا که به تو کرامت شده، برویم خط هایی را که در سقف امام زاده است ببینیم. آقا بلند شد و به اتفاق ایشان و اهالی به امامزاده

آمدیم. وقتی وارد امامزاده می شوند پس از زیارت، به این سو و آن سونگاه کردند می بینند نه خطی است، نه نوری! و اثری از آن آیات نیافتند!



سپس قرآن را بوسیدم. و آقای عراقی به مردمی که آنجا بودند، گفت: مردم! کاظم درست می گوید، او مورد لطف قرار گرفته است. (اهالی ده که) در این هنگام که متوجه رخداد فوق العاده و کرامت و تفضّل الهی شده بودند، به سوی من هجوم آوردند مردم بر سر من ریختند، و به قصد تبرک، لباس مرا پاره پاره کردند؛ و

لباس هایم را به عنوان تبرک بردند، و اگر او مرا در خانه خود و اتاق زن و بچه اش نبرده بود، مردم ده، گوشت بدن مرا نیز به عنوان تبرک می بردند. آقای صابر عراقی به زحمت مردم را از خانه بیرون کرد و به من گفت: کاظم، اگر جان خودت را دوست داری شبانه از این محل برو. در غیر این صورت به عنوان تبرک به دست مردم آسیب خواهی دید. گفتم: خرمن و گوسفندانم را چه کنم؟ گفت، من دستور می دهم آنها را حفظ و جمع آوری کنند، و پولی هم به من داد و شبانه به ملایر آمدم. (بعد از مدتی) سپس مرا به عزّت و احترام تمام به ده آوردند!!

توضیح راوی {خراسانی}: در آن وقتها که کربلایی محمد کاظم جریانش را برای علماء نقل می کرد، برای عموم نمی گفت که آن آقا چه کسی بوده، و تنها به عنوان برخورد با دو سیّد قضیه را شرح می داد. جمعی گمان می کردند که این دو نفر همان دو امامزاده (معروف مدفون در آن بقعه) بوده اند که این موهبت را به او نموده اند، و حال آنکه به دلایلی این چنین نبوده، بلکه به طور قطع یکی از آن دو سیّد که با کربلایی محمد کاظم حرف می زده و دست به سینه او کشیده، حضرت بقیّه الله (صلوات الله علیه) بودند، زیرا آنها به زیارت امامزاده رفته بودند و برای آنها فاتحه می خوانده اند، و معنی ندارد که خود امامزاده ها خودشان را زیارت کنند و برای خودشان فاتحه بخوانند؛ و علاوه، یک چنین معجزه ای، آن هم با آن خصوصیات در ظرف یک لحظه، نمی تواند جز کار ولیّ الله الأعظم که ولایت تکوینی بر ما سوی الله دارد، بوده باشد؛ و از همه بالاتر، گاهی مرحوم کربلایی محمد کاظم خودش تصریح می کرد که آن آقا حضرت ولیّ عصر (صلوات الله علیه) بوده است.

او در اثر عمل کردن به آنچه از احکام اسلام دانسته است، مورد توجّه حضرت

بقیة الله (صلوات الله علیه) قرار گرفته و بزرگترین ثروت معنوی را به او داده بودند؛ یعنی او را در یک لحظه حافظ قرآن کریم کرده بودند، آن هم نه به طور معمولی، بلکه هر سوره و آیه ای را که به او تعلیم داده بودند، خواص آن و تمام خصوصیات آن آیه را در حافظه او سپرده بودند.

تکمیل: اگرچه کربلایی محمد کاظم در نقل عمومی و از جمله راوی فوق؛ نظرش را درباره اشخاص ملاقات شده و عنایت کننده؛ نظرش را نگفته است، و از ابراز تشرف به حضور حضرت صریحا ابا داشته است، اما قلبا معترف بوده و یقین داشته است که به زیارت حضرتش مشرف شده است، کما اینکه در نقل شرح ملاقات با روحانی روستا هم از او این استظهار را بیان کرده است، و بجز اینها در موارد عدیده ای که احتمال انکار نداده به این حقیقت تصریح کرده است.

تحقیق تاریخ واقعه: آنچه در نقلها آمده؛ تنها سال وقوع آن ۱۳۲۷ هـ ق است که ذکر و تأکید شده است، اما ماه آن تصریح نشده است، ولی از آنجا که زمان آن از فصول سال بیان شده که در تابستان و وقت برداشت محصول گندم بوده است، و در نواحی مذکور؛ این موسم در اوایل تابستان و تیرماه است، فلذا می توان با محاسبات ریاضی تقویمی گفت که: رخداد این واقعه در ماه جمادی الآخری سال ۱۳۲۷ هجری قمری؛ معادل برج سرطان و تیرماه ۱۲۸۸ هجری شمسی بوده است.



احوال کربلائی کاظم ساروقی بعد از واقعہ مبارکہ (حائل قرآن شدن)

ایام بعد از واقعہ: {کربلائی محمد کاظم}: کم کم مردم ده از موضوع مطلع شدند، ولی من مشغول کشاورزی و کار خودم بودم. کار رعیتی خود را کماکان ادامه دادم و همه ساله زکات مال خود را می پرداختم، و از همان وقت، نافله و نماز شب را به طور مرتب و بهتر از قبل می خواندم.

توانایی فوری بعد از واقعہ: یکی از خصوصیات دیگر پدرم این بود که بآبی سوادی که عموم اهالی ساروق و قوم و خویشان خودش (داشتند و او هم بیسواد بود) و من هم خودم شاهد بودم و چندین مرتبه او را امتحان کردم که چیزی نمی توانست بخواند یا بنویسد؛ ولی هر جای قرآن را می خواندند و از او می خواستند؛ جای آن کلمه و آیه را پیدا کند؛ فوری قرآن را می گرفت؛ یکی، دو برگ از قرآن را بر می گردانید و آیه مورد نظر را نشان می داد.

اگر دویست نفر سؤال پیچش می کردند؛ هر کدام از یک سوره یا یک آیه را می خواندند؛ همه را جواب می داد. ما بعد و ما قبلش را می خواند، می گفت در چه سوره و آیه چندم است. بعضی وقت ها قرآن را بر عکس می خواند؛ یعنی (کلمات هر آیه را) از جلو به عقب (با ترتیب معکوس می خواند).

ازدواج: پس از کرامت حفظ قرآن، کربلائی کاظم با آمنه خانم دختر عمه اش (که دختر با تقوا و متدینی بود) ازدواج کرد. حاصل این ازدواج بعد گذشت ۱۳ و ۱۶ و ۱۹ سال از ازدواج؛ سه پسر (به نام های: اسماعیل، ابراهیم و اکبر) بود، که (بعدها و از نوجوانی) او را در امر کشاورزی کمک می کردند.

تحقیق تاریخ ازدواج: بنابر آنچه در تحقیق تاریخ واقعه ساروقیه بیان شد؛ از آنجا که در نقلها آمده بعد از این واقعه ازدواج کرده است، فلذا می تواند در ایام میلاد فاطمیه (اواخر ماه جمادی الآخری) و یا ایام مبارکه ماههای رجب و شعبان همان سال ۱۳۲۷ هـ ق و تابستان ۱۲۸۸ هـ ش بوده باشد.

سالمای بعد واقعه: به هر حال تا مدتی؛ صحبت من سرزبانها بود؛ تا اندک اندک از خاطر مردم رفت، و من هم از ترس اینکه با گفتن ماجرا به مردم یا با خواندن آشکار قرآن از ثواب عمل کم شود، یا گفته شود که برای شهرت چنین می کند، سعی می کردم آن را پنهان کنم.

پدرم گفت: پس از این، کم کم مردم مرا فراموش کردند و کسی سراغ مرا نمی گرفت، (اما من) پیوسته در خفا به خواندن قرآن مشغول بودم، و البته خودم نیز آن طور که باید؛ قدر خود را ندانسته، و به درستی درک نکردم که خدای متعال چه موهبت بزرگی به من عطا کرده است!

نقل شده است که در این سالها کربلایی کاظم بارها برای خرید و تهیه مایحتاج زندگی به شهرستانهای اطراف از جمله نواحی اراک و تویسرکان می رفته است.

شدت مواظبت بر لقمه حرام و پرهیز از دخوری با دیگران و لقمه شبهه ناک: پدرم همه جا نمی رفت. غذای همه کسی را نمی خورد. از خوردن غذا و لقمه مشکوک و شبهه ناک سخت بر حذر بود. زیرا می ترسید با خوردن لقمه شبهه ناک، معجزه قرآنی اش از بین برود و آن را فراموش کند. بسیار به سختی منزل افراد متفرقه می رفت. هرگاه غذای شبهه ناک می خورد، می فهمید و بلافاصله به گلوی خود انگشت می زد تا آن را بالا می آورد! و وجودش را از غذای شبهه ناک پاک می کرد. می گفت: همین که غذای شبهه ناک می خورم، حالم دگرگون می شود.

تلاش برای معیشت حلال: پس از مدتی به دلیل عائله مند شدن، خشکسالی (و قحطی مصنوعی متفقین در ایران) و نبود بضاعت، گوسفندها، گاوها و ملک اندک را (تدریجاً) از دست می دهد، و روزگار را با کارگری می گذراند.

مرحوم کربلایی کاظم ساروقی می گوید: در همین ایام استخدام قشون دولت (احمدشاه قاجار) شد که سرباز استخدام می کرد، {حدود ۱۳۳۳ - ۱۳۳۴ هـ.ق}.

من سرباز بودم در زمان احمدشاه، که می آمدند داوطلب سربازی گرفتند تا بروند و برگردند؛ مثل حالا سرباز اجباری نبود. ما رفتیم سربازی در مرز ایران و عراق بودیم..... {شرح این موضوع به مناسبتی دیگر در مقام بیان "مقاومت وی در برابر مدارس غریزده" نقل شده است}.

مواظبت بر تلاوت به دوام: {نقل از خاطرات کودکی حاج اسماعیل کریمی فرزند کربلایی کاظم از پدرش}: ما در ساروق منزلی داشتیم که از سه اتاق تودرتو تشکیل می شد. پدرم در اتاق آخری که صندوق خانه هم بود، مقداری کاه و یونجه خشک برای گوسفندها ذخیره کرده بود. موقعی که پدرم برای تهیه خوراک گوسفندان و گاوهای خود به آن اتاق می رفت تا با مخلوط کردن یونجه ها با کاه خوراک دام را فراهم کند، من شاهد زمزمه و آوازهایی از وی بودم؛ نزدیک می رفتم تا ببینم پدرم چه چیزی را زمزمه می کند؛ و او زمزمه را قطع می کرد. گاهی که متوجه نبود، به طور پنهان گوش می دادم؛ ولی از آنچه می خواند سر در نمی آوردم. گاهی نیز از او می پرسیدم: پدر! چه می خوانی و چرا فقط هر وقت به صندوق خانه می روی، می خوانی؟ می گفت: تو چه می دانی چه می خوانم! بزرگ که شدی می فهمی که من چه می خواندم، برو سراغ کارت و به من کاری نداشته باش. پدرم از بس که ساده بود، گمان می کرد اگر به من که فرزندش

هستم، بگوید که قرآن می خواند، ثواب قرآنش کم خواهد شد یا ممکن است من آن را به مردم بگویم.

ایشان یک لحظه هم از خواندن قرآن غافل نبود. دائم مشغول خواندن قرآن بود، بارها می دیدم حتی خواب هم که بود لبهایش تکان می خورد و چیزی می خواند. از ایشان می پرسیدم: مگر در خواب هم قرآن می خوانید؟ می گفت: من خواب و بیداری ندارم؛ من باید در هر شب و روز یک بار قرآن را ختم کنم.

مواظبت بر تهجد و نماز شب: من خود گاهی شبها بیداری شدم و ایشان را مشغول «نماز شب» می دیدم. می گفتم: پدرجان! خسته شده اید، لااقل قدری استراحت کنید و بخوابید. ایشان می فرمود: اگر حالش را دارید شما هم بلند شوید و نماز شب بخوانید؛ و اگر حالش را ندارید، بخوابید و کاری به من نداشته باشید. من هر چه دارم از نماز شب است. افسوس از آنها که از نماز شب غافلند!

ولادت فرزند اول: بدنیا آمدن فرزند اول کربلایی کاظم، به نام اسماعیل کریمی.

تحقیق تاریخ ولادت فرزند اول: تحقیق در تاریخ ولادت فرزندش؛ فوایدی برای تصحیح و تشخیص تواریخ دیگر وقایع زندگی مرحوم ساروق دارد، و نیز مشخص شدن میزان صحت و عدم صحت تواریخ عددی که فرزندش و دیگران (به نقل از او) ذکر می کنند.

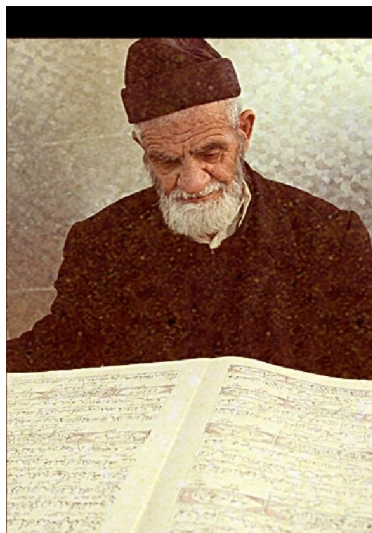
بنابر نقل خود حاجی اسماعیل و شناسنامه او (متولد ۱۳۰۷ هـ ش معادل ۱۳۴۶ هـ ق) می باشد، که مستلزم ولادت او در سن ۴۷ سالگی پدرش و ۱۹ سال بعد از

ازدواج وی می باشد، ولی این تاریخ علیرغم ثبت سجلات؛ و تکرار آن توسط خود شخص؛ نباید صحیح باشد، چون این تاریخ با سایر تواریخ مسلم مربوط به وقایع زندگی پدرش؛ سازگار نیست، از جمله سفر او به توپسرکان که سبب شهرت کشوری و بین المللی او گردید، این سفر در سن ۱۲-۱۳ سالگی حاجی اسماعیل همین فرزندش و دوران تبعید دوم مرحوم شیخ محمد خالصی زاده بوده است، که با ملاحظه تاریخ قطعی و ثبت تاریخی ایام تبعید دوم خالصی (۱۳۵۱ تا ۱۳۶۱ هـ.ق معادل ۱۳۱۱ تا ۱۳۲۱ هـ.ش) که از تاریخهای مندرج در سجلات قدیم معتبرتر است، و لازمه تاریخ ثبتی شناسنامه؛ و سن فرزند در وقت سفر توپسرکان؛ انجام سفر او بعد ایام تبعید خالصی به توپسرکان می باشد، که صحیح نیست، فلذا نمی تواند تاریخ ثبتی شناسنامه او صحیح باشد، از آنجا که مرحوم ساروقی سه سال در توپسرکان با مرحوم خالصی اقامت نموده است و خالصی از او در این مدت يك ختم قرآن را یاد گرفته است، فلذا باید تاریخ آشنایی و شروع اقامت مرحوم ساروقی در توپسرکان؛ سه سال قبل از انتهای مدت تبعید خالصی باشد (۱۳۵۱ تا ۱۳۵۸ هـ.ق معادل ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۸ هـ.ش)، و از آنجا که یکسال بعد از اقامت تنهایی در توپسرکان؛ خانواده را به توپسرکان دعوت می کند و آن مقارن ایام کشف حجاب (شروع ۱۷ دی ۱۳۱۴ هـ.ش معادل ۱۳ شوال ۱۳۵۴ هـ.ق) توسط رضاخان ملعون و اولین نوروز بعد آن بوده است، و همین نشانه هم توسط خود حاجی اسماعیل نقل شده است، و سنش در این زمان (بهار ۱۳۱۵ هـ.ش) حدوداً ۱۴ ساله بوده، فلذا سفر مرحوم ساروقی در میانه سالهای تبعید دوم خالصی در توپسرکان بوده است، برای استخراج تاریخ ولادت این فرزند؛ تاریخ اقامت مرحوم خالصی را مبدأ قرار داده و ۱۴ سال سن او را هنگام این سفر (انتقال

خانواده) کسری نمایم، بنابراین تاریخ تولد اولین فرزند باید بین سالهای (۱۳۳۷ تا ۱۳۴۴ هـ ق معادل ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۵ هـ ش)، بوده باشد، و اگر سن او در وقت سفر خانواده به تونسرکان و اولین بهار بعد کشف حجاب را هم ملاک قرار دهیم؛ باید تاریخ دقیق ولادتش حدود ۱۳۴۱ هـ ق معادل ۱۳۰۱ هـ ش بوده که حدود ۱۳ سال بعد ازدواج پدرش رخ داده است. و شش سال زودتر از تاریخ تولد شناسنامه اش باشد، و این رسم در قدیم متداول بوده که شناسنامه پسران را بقدری کوچک می گرفتند تا وقت مشمولیت سربازی؛ پس صاحب عیال و اولاد شده باشد و طبق قانون وقت کشور معاف شود، بنا بر این تحقیق؛ سن حاجی اسماعیل؛ امروزه حدود ۹۶ سال می باشد، (ماشاء الله و حفظه الله).



ولادت فرزند دوم: دنیا آمدن فرزند دوم کربلای کاظم، به نام ابراهیم کریمی طبق شناسنامه متولد ۱۳۱۰ ه‍.ش (۱۳۵۰ ه‍.ق).



ولادت فرزند سوم: دنیا آمدن فرزند سوم کربلای کاظم، به نام اکبر کریمی طبق شناسنامه متولد ۱۳۱۳ ه‍.ش (۱۳۵۳ ه‍.ق)

تحقیق تاریخهای ولادت فرزندان دوم و سوم:
از صدور شناسنامه ها بطور متوالی آنها چنین بر می آید که در وقت ولادت و فوراً بعد از آن صادر نشده، و مدتها بعد و یکجا؛ با رعایت فواصل زمانی اولاد (سه

سال بین هر کدام) صادر شده است، خاطرات ثبت شده جداگانه ای (حاکی از وقایع مسلم و تواریخش) از فرزندان دوم و سوم نداریم؛ که با آنها تواریخ مذکور را بسنجیم و تصحیح کنیم، چه اینکه غالب مصاحبه ها با فرزند اول است، و صحبت و نقل مطلبی از فرزندان دوم و سوم کربلای کاظم در رسانه ها مطرح نیست، علیرغم اینکه هر دو در قید حیات هستند و بطور مستمر مصاحبه ها و همایشها و مراسم های یادبود و بزرگداشت پدرشان برگزار می شود؛ اما با ایشان صحبتی نشده و تاکنون رسانه ای نشده اند! با توجه به اشکالاتی که در بررسی تاریخ تولد فرزند اول مشهود گردید؛ فلذا تاریخ مندرج شناسنامه های فرزندان دوم و سوم هم بر همان نهج شناسنامه فرزند اولی غیر معتبر است، و تنها نکته قابل استفاده از آنها فاصله زمانی بین ولادتهاست نه تاریخهای مندرجه در شناسنامه ها، اگر این فاصله زمانی را لحاظ کنیم و بر تاریخ تحقیق شده در

ولادت فرزند اول وارد کنیم؛ تاریخ تولد فرزند دوم می شود در سال ۱۳۰۴ هـ.ش (معادل ۱۳۴۴ هـ.ق)؛ و تاریخ تولد فرزند سوم هم در سال ۱۳۰۷ هـ.ش (معادل ۱۳۴۷ هـ.ق) بوده است. که تفاوت تواریخ شناسنامه ها با واقعیت همان شش سال می باشد.

اهتمام به تعلیم قرآن فرزندان: فرزند ارشد کربلایی کاظم حاجی اسماعیل کریمی می گوید: به یاد دارم که یازده ساله بودم (۱۳۱۱ هـ.ش) هنوز به مکتب نرفته بودم. یک روز در حالی که قرآن را در دست گرفته بود، نزد من آمد و گفت: بیای قرآن یادت بدهم؛ تا قرآن خوان شوی. گفتم: چگونه قرآن بخوانم در حالی که اصلاً الفبا را نمی شناسم؟! گفت: پس من چطور می خوانم؟ گفتم: قرآن خواندن شما معجزه است؛ معجزه که شامل حال همه نمی شود. من لیاقت آن را ندارم! گفت: من نمی دانم باید بخوانی. و سوره «اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِینًا» را آورد، من در شگفت بودم که چگونه هر سوره را که می خواست می آورد؛ بی آنکه سواد داشته باشد و کلمات را بشناسد. البته من نمی دانستم چه سوره ای است؛ قرآن را به من داد و گفت: نگاه کن، من می خوانم، شما هم بخوان. و شروع کرد به خواندن؛ من نگاه می کردم؛ ولی چیزی سرم نمی شد. چند آیه که خواند، گفت: حالا بخوان. من هرچه سعی کردم به جز کلمه «اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِینًا» را نخواندم؛ زیرا چیزی جز این به خاطر منمانده بود. با صدای بلند فرمودند: شما تا درس نخوانی، چیزی یاد نمی گیری. باید درس بخوانی. مدتی گذشت و من به مکتب رفتم و با (الفبای) قرآن آشنا شدم و با کمک پدرم قرآن را به طور کامل یاد گرفتم، و به خواندن قرآن مسلط شدم. مقداری از قرآن را نیز حفظ کردم و در موارد بسیاری هرکس قسمتی از قرآن را می خواند می توانستم بقیه آن را بخوانم؛ ولی حالا (در سن ۹۶ سالگی) دچار نسیان و فراموشی شده ام.

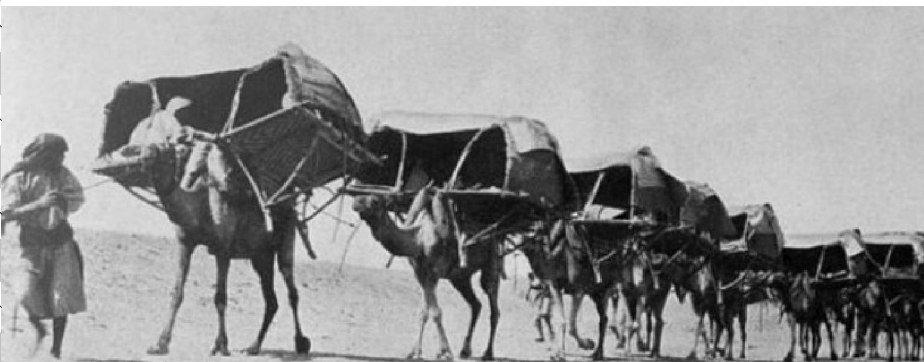
انتشار کثوری و بین المللی واقعۀ و کشف ابعاد عظمت اعجاز الهی با آزمونهای علمی از مرحوم ساروقی

رفتن از ساروق: تا مدتی (۲۷ سال از ۱۳۲۷ تا ۱۳۵۴ هـ ق معادل ۱۲۸۸ تا ۱۳۱۴ هـ ش)

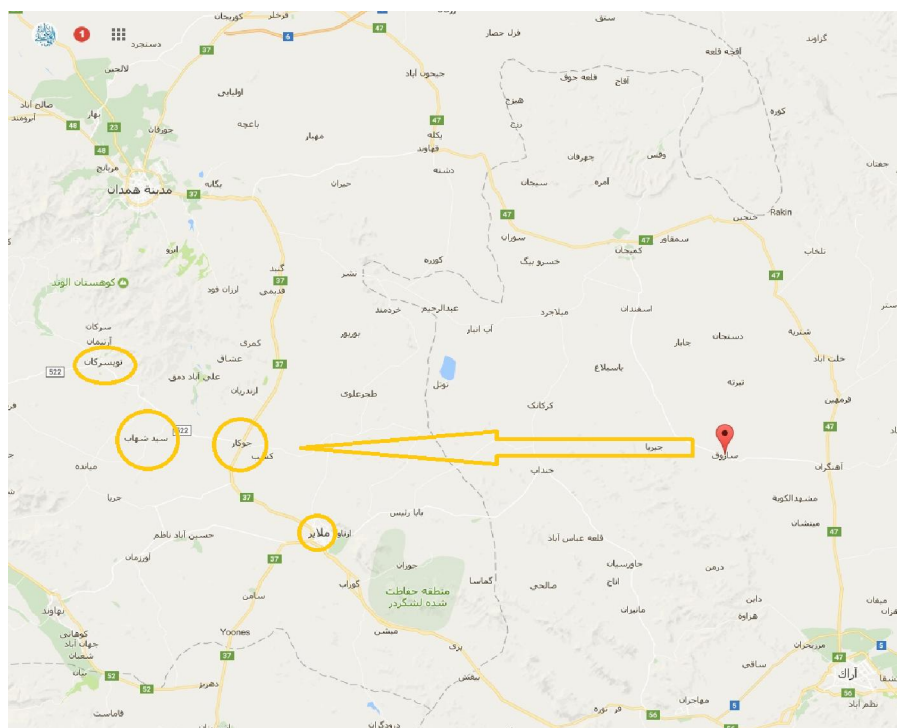
پدرم این کار (اعجاز حامل قرآن بودن) را (از غیر اهل محل) مخفی می کند، تا اینکه در اول تابستان سال ۱۳۱۴ هـ ش معادل ۱۳۵۴ هـ ق (تواریخ بسیار مغلوط بود که تصحیح شد) که به قصد زیارت عتبات عالیات از ساروق بیرون می رود.

وقتی پدرم قصد می کند که به سفر عتبات عالیات بروند، حدوداً ۵۴ ساله بودند و من حدوداً ۱۲-۱۳ سال داشتم. به یاد دارم زمانی که مرحوم پدرم تصمیم گرفت به کربلا برود، به مرحومه مادرم؛ سفارش ما را کرد و گفت: می خواهم به مسافرت بروم و به کربلا مشرف شوم.

پیش از سفر، مخارج یک سال را با محصولات مختصری که از باغ عایدش شده بود، برای ما گذاشت و در سال ۱۳۱۴ هـ ش (۱۳۵۴ هـ ق) عازم مسافرت و هجرت از وطن به سوی کربلا شد. آن موقع ساروق خود بر سر راه کربلا و کاروان رو بود؛ مردم با کجاوه اسب و قاطر به سوی عتبات عالیات روانه می شدند؛ در حالی که پدرم همان راه را پیاده در پیش گرفت و رفت.



در راه به «جوکار» و به «حسین آباد» (از توابع ملایر و سپس عصر آن روز به «دو سید شهاب» وارد می شوند.



کربلای کاظم می گوید: تا اینکه يك روز به دهكده شهاب كه نزديك ملایر بود رفتم و مشغول كار بودم.

حاجی اسماعیل کریمی می گوید: در آنجا سراغ منزلی را می گیرد که شب را استراحت کند. مردم او را به منزل فردی به نام «مشهدی رحمان بیات» راهنمایی می کنند؛ و پدرم به منزل او وارد می شود و میزبان از او به گرمی استقبال می کند. پس از صرف شام، از او جریان مسافرت و شغلش را جویا می شود. مرحوم پدرم قصد سفرش را بازگویی کند و مشهدی رحمان می گوید: من سخت به

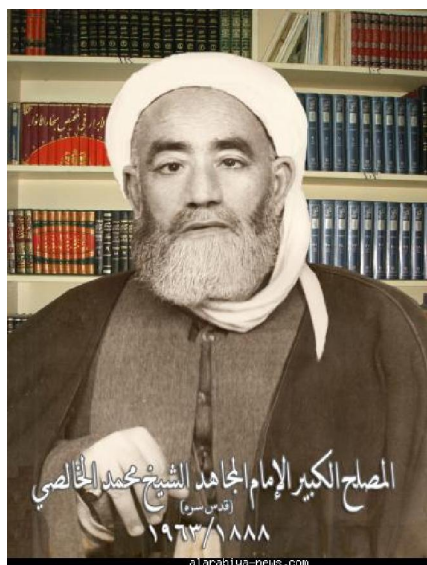
کارگر و دروگر نیازمندم. و از او تقاضای کند که یکی دو روز به او کمک کند و اگر خواست همان جا بماند تا پس از پایان درو، راهی کربلا شود. فردای آن روز پدرم به همراه فرزندان مشهدی به سوی زمینهای وی روانه می شود و کار درو را آغاز می کنند. فرزندان مشهدی می بینند دروگر خوبی است؛ به او می گویند: همین جا نزد ما بمان و هر چه بخواهی به تو می دهیم. پدرم به آنها می گوید: ان شاءالله اگر سال آینده توفیق شد، نزد شما خواهیم آمد.

شب که به منزل بر می گردند، می بینند صاحب خانه به دل درد شدیدی مبتلا شده است. بستگان و فرزندان تصمیم می گیرند برای مداوای پدر خود، فردا او را به توپسرکان ببرند. بر سر اینکه چه کسی او را ببرد، بحث می کنند و در نهایت قرعه به نام پدر من که مهمان بوده می افتد، و قرار بر این می شود که روز بعد پدرم به همراه مشهدی به توپسرکان بروند و پس از معاینه و مداوای طبیب به ده «سید شهاب» برگردند.

صبح روز بعد پدرم خیلی زود از خواب بلند می شود و برای رفتن آماده می شود و به سوی مقصد حرکت می کنند. فاصله بین ده «سید شهاب» تا توپسرکان، دو فرسخ بیشتر نیست. هوا خوب و مساعد بوده است.

در همان زمان (مرحوم آیت الله) جناب آقای آشیخ محمد سبزواری، عالم، واعظ و مدرس شهر توپسرکان به اتفاق آیت الله شیخ محمد خالصی زاده مواجه می شوند. برای خواندن فاتحه اهل قبور از شهر بیرون رفته بودند؛ و پس از خواندن فاتحه در حال قدم زدن به سوی شهر در حرکت بودند که با کربلایی محمدکاظم و مشهدی رحمان همراه می شوند.

(مرحوم آیت الله) آقای خالصی زاده که در بغداد بوده اند و در زمان تسلط انگلیسی ها بر عراق؛ از طرف دولت عراق (دست نشانده انگلیس) به حالت تبعید (۱۳۵۱ تا ۱۳۶۱ هـ.ق معادل ۱۳۱۱ تا ۱۳۲۱ هـ.ش) در ایران در توپسرکان به سر می برده است، پدر ایشان آیت الله شیخ مهدی خالصی هم در راه مبارزه با استعمار انگلیس در عراق شهید شده بودند.



مرحوم پدرم با مشهدی رحمان پشت سر آنها بودند. پدرم می شنود که آنها در حال مباحثه هستند، و یکی از آنان آیه ای از قرآن را می خواند و ترجمه می کند. نظیر آیه مورد نظر که آقای خالصی زاده آن را می خوانده، در قرآن متعدّد است؛ با این تفاوت که قبل و بعد آنها با هم فرق دارد، مرحوم پدرم می بیند آیه ای که خوانده شده با توجّه به آیات ماقبل و مابعد خود، اشتباه خوانده شد؛ از پشت سر آنان صدا می زند: ... نشد! غلط خواندی!! آیه را اشتباه می خوانید!!! حاج آقای خالصی زاده نگاهی به پشت سر می کند، و جزیک مرد

دهاتی، همراه با یک نفر دیگر (که سوار بر الاغ است) کسی را نمی بیند. از این رومی گوید: مرد دهاتی! توجه می دانی که من غلط خواندم یا درست؟! شما روستایی هستید و با این مسایل آشنا نیستید. ایشان می گوید: من حافظ کل قرآن هستم قرآن خواندن که دهاتی و شهری ندارد، آقا! اشتباه خواندید، قبول کنید که اشتباه خواندید؛ من همه قرآن را از حفظ می خوانم بی آنکه درس خوانده باشم و به مکتب رفته باشم. اگر باور نداری، بسم الله امتحان کن. با کمال شگفتی کسی که تا آن روز کرامتی را که به او عطا شده بود، کتمان می کرد تا ثوابش کم نشود؛ حال چه شده بود که یک مرتبه این گونه به سخن آمده است! این برخورد، آغاز آشنایی پدر من با مرحوم خالصی زاده می شود که تا آخر ادامه داشت. آنها هم چند نوبت پدرم را امتحان می کنند و می بینند که این در حد معجزه است.

در باقیمانده راه به طور مختصر ماجرای خود را برای آقای خالصی زاده نقل می کند. ایشان می پرسند: این همراه شما کیست؟ می گوید: مریض است و او را نزد حکیم می برم. مرحوم آقای سبزواری می فرمایند: خود آقا، حکیم هم هستند؛ او را به منزل بیاورید تا معاینه اش کنند. به اتفاق منزل آقای خالصی زاده می روند. پس از معاینه و تهیه دارو، مشهدی را روانه «سیدشهاب» می کنند و پس از آن خالصی زاده مرحوم پدرم را در آنجا نزد خود نگاه می دارند؛ تا آقای خالصی زاده به کمک او همه قرآن را (طبق روایتی که از امام زمان علیه السلام به اعجاز آموخته) حفظ کند.

مصاحبه: آیا شما و خانواده هم تویسرکان بودید؟ نه (ابتداءً) پدر؛ خانواده را با خود نبرده بود، اما وقتی قرار شد نزد آقای خالصی زاده بماند، (نامه فرستاد

عمویمان) آمد و ما را هم به توپسرکان برد. پس از مدتی که نزدیک به یک سال از رفتن پدر ما گذشت؛ و ما از ایشان اطلاعی نداشتیم؛ ناگهان نامه ای از او در شب عید نوروز سال ۱۳۱۵ هـ.ش (معادل ۱۳۵۵ هـ.ق). به ساروق رسید. پدرم در نامه سفارش کرده بود که عمویم ما را به توپسرکان ببرد. باغی داشتیم، فروختیم و قدری اثاث خانه را به الاغ بار کرده و به سمت توپسرکان حرکت کردیم. در آن زمان در روستاها ماشین نبود و حمل و نقل با چهارپایان انجام می شد.

کشف حجاب از سال قبل (۱۷ دی ۱۳۱۴ ش = ۱۳ شوال ۱۳۵۴ ق) شروع شده بود اما اوج حمله مأمورین رضاخانی در ایام اولین نوروز بعد این فرمان بود که خانمها برای دیدنی عید از خانه ها بیرون می آمدند (بود) فروردین سال ۱۳۱۵ ش (۱۳۵۵ ق). مصادف بود با این که از طرف حکومت وقت؛ یعنی رضاشاه ملعون، چادرها را از سرزنها بر می داشتند. مادرم را از کوچه باغها مخفیانه به منزل آقای خالصی زاده رساندیم. در حوالی منزل ایشان، آزاد بودند و دیگر در آنجا کسی جرأت نمی کرد به خانم مرحوم خالصی زاده (در موقع بیرون آمدن از منزل یا رفتن به مسجد یا حمام) حرفی بزند یا متعرض شود. مرحوم مادرم همراه ایشان با چادر رفت و آمد می کرد.

مرحوم جناب آقای علوی بروجردی، مواردی از این حالات پدرم (در قناعت و پرهیز شدید از شبهه ناک و غیرحلال قطعی) را برایم نقل کرده که یادآوری آن، خالی از لطف نیست. ایشان می گفت: موقعی کربلایی محمدکاظم با من مأنوس بود و معمولاً منزل ما می آمد. یکی از روزها که منزل ما آمده بود، برایم نقل کرد که: وقتی در توپسرکان مقیم بودیم، یکی از معتمدین توپسرکان من و آقای خالصی زاده را برای شام به منزل خود دعوت کرد. چند تن از رفقا هم بودند.

منزل وی رفتیم و شام خوردیم. پس از چند لحظه، حالم به هم خورد و دل درد شدیدی گرفتم. به آقا گفتم: من دلم درد گرفته، به منزل می روم و منتظر هستم تا شما تشریف بیاورید. طولی نکشید که آقای خالصی زاده به منزل بازگشت. کماکان دلم به شدت درد می کرد. ایشان قدری نبات و آب جوش به من دادند؛ و تا اندازه ای دلم آرام گرفت. خوابم برد؛ در خواب دیدم در مسجد بالا سر حرم حضرت معصومه علیها السلام در قم هستم؛ و چند نفر از علما گرد هم نشسته اند و در رأس آنها مرحوم آیه الله حائری یزدی نشسته بودند. سفره ای پهن کرده، انواع غذاهای لذیذ و مرغوب بر روی سفره بود. من اشتهای زیادی به خوردن غذا داشتم؛ قدری برنج زعفران زده برای خود کشیدم. دیگران و آقا هنوز مشغول نشده بودند؛ من به اصرار گفتم: آقا! میل کنید تا دیگران هم مشغول شوند. آقا جواب ندادند و قدری از برنج را برداشت و در مشت خود فشار داد؛ دیدم خون از آن می چکد؛ و فرمودند: چه بخورم! آیا به چشم خودت ندیدی! مال چه کسی را بخورم؟! از خواب بیدار شدم؛ دانستم غذای دیشب شبیه ناک بوده است.

پدرم (با خانواده) یکی دو سال نزد آقای خالصی زاده ماندند تا ایشان قرآن را (طبق روایت پدرم) به طور کامل حفظ کند. قرار شد در آخرکار، آقای خالصی زاده امتحان شود. موقع امتحان، وقتی سه، چهار جزء از قرآن را خواند، اشتباهات بسیاری داشت. از جمله اینکه اواخر آیه ها را که شبیه و نظیر دیگر آیات بود، جا به جا می خواند. مثلاً علیم حکیم را علیم عظیم می خواند. به هر حال، اقرار کردند که هرگز قادر نیستند مانند مرحوم ابوی قرآن را حفظ کنند؛ زیرا حفظ ابوی به معجزه الهی بوده است.

پس از دریافت این کرامت از خداوند و حافظ شدن، خواندن قرآن خود را از

مردم ساروق پنهان می کرد و آقای صابری هم که اولین بار در جریان آن قرار گرفته بود، مرحوم شده بود و مردم هم او را فراموش کرده بودند؛ تا زمانی که ایشان در تویسرکان به آقای خالصی زاده برخورد کردند؛ و ایشان نامه ای (درباره کرامت از خداوند و حافظ شدن) به سید هبة الدین شهرستانی نوشتند، مرحوم شهرستانی؛ در آن زمان از عالمان طراز اول شیعه عراق بودند. {و ارتباطات جهانی گسترده با ملل و علمای بلاد اسلامی، و بین ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۵ هـ.ق مناصبی همچون وزیر معارف، رئیس دیوان عالی، نماینده مجلس و... داشته و می توانسته در معرفی این معجزه الهی مؤثر باشد} مرحوم خالصی زاده در نامه خود پیشنهاد کرده بود که به همت مرحوم شهرستانی، پدرم به "کنگره حفاظ قرآن" در دانشگاه الأزهر معرفی شوند. مرحوم خالصی زاده نامه ای به مرحوم آیت الله سید هبة الدین شهرستانی نوشتند. که از آن اطلاعی ندارم، عملی شد یا خیر؟

اقامت در ده سیدشهاب: پس از یکی دو سال که پدرم (همراه خانواده) در تویسرکان ماند؛ مردم ده «سیدشهاب» از آقای خالصی زاده تقاضا کردند که اجازه دهد محمدکاظم به اتفاق خانواده اش در «سید شهاب» ساکن شود تا محافظت انبار قلعه های آنها را به عهده گیرد، و از این طریق، مخارج خانواده خود را تأمین کند. با موافقت آقای خالصی زاده؛ پدرم در "سیدشهاب" به کارگری (حفاظت انبار) و خارکنی مشغول شد.

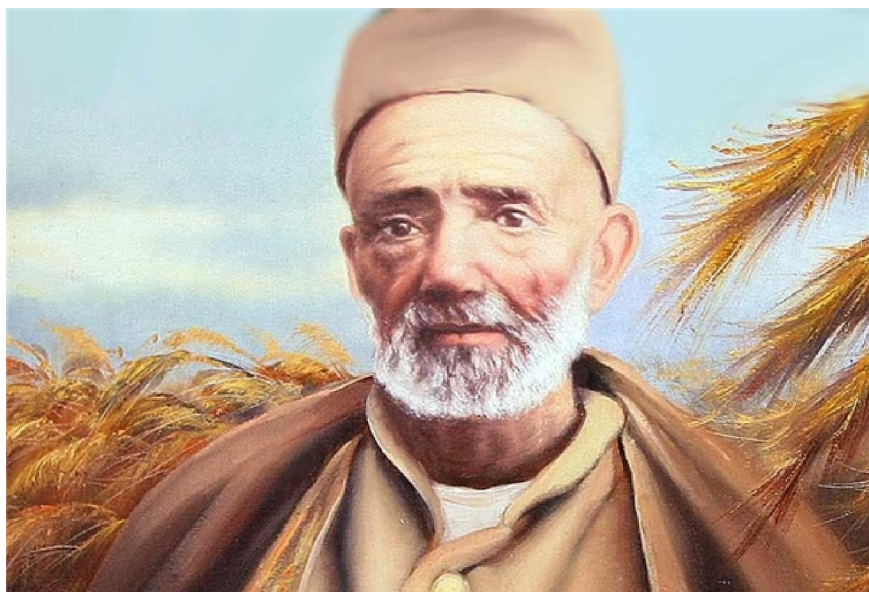
بزرگتر که شدم؛ گاهی سربه سر پدر می گذاشتم و در صدد امتحان پدر بر می آمدم: پدرم در موقع خواندن قرآن چشمهایش را می بست و من از این فرصت استفاده کرده و یک آیه از وسط سوره بقره را می خواندم و قرآن را ورق می زدم و یک آیه از سوره انعام را می خواندم و باز یواشکی و به گونه ای که متوجه نشود،

قرآن را ورق زده و مثلاً یک آیه را از سوره یونس می خواندم؛ و سپس به پدر می گفتم: حال شما بقیه آن را بخوان. چشمهایش را باز می کرد و به شوخی می گفت: ای فضول می خواهی مرا امتحان کنی؟ همه فضلا و علما و قرآن خوانان نتوانستند از من غلط بگیرند و مرا به اشتباه اندازند، حال تو می خواهی مرا به اشتباه بیاندازی؟ آن آیه اوّل را که خواندی، آیه چندم سوره بقره و ماقبل و مابعدش این آیات است. آیه دوم را که خواندی، آیه چندم سوره انعام و ماقبل و مابعدش چه و آیه سوم در سوره یونس و ماقبل و مابعدش فلان آیه و فلان کلمه. بارها کسره یا ضمه می خواندم و به قول خودش زبر را زیر یا پیش می خواندم. ایشان مرا عتاب می کرد که: مگر چشمت را باز نمی کنی که این گونه می خوانی؟ خوب دقت کن بین حرکتی که می خوانی، زیر است یا زبر یا پیش؟! هر حرکتی، معنی خاصّ خود را دارد.

اقامت کربلائی کاظم در ملایر: آنچه که من اطلاع دارم و خود ایشان هم می گفتند، این بود که شهرت ایشان از زمانی شروع شده در ملایر با آقای سیّد اسماعیل علوی و آقای ابوالقاسم مجتهدی دیدار کرد و آنها سرگذشت وی را در روزنامه آن وقت ملایر درج نمودند و او را معرفی کردند. مردم ده شهاب قصّه مرا به آقای سیّد اسماعیل علوی بروجردي، که از علماء ملایر بودند، می گویند. ایشان به ده شهاب تشریف آوردند و با من ملاقات کردند، مرحوم سید اسماعیل علوی که از بنی اعمام مرحوم آیت الله بروجردي (رضوان الله تعالی علیه) بوده و ریاست ثبت اسناد ملایر را به عهده داشته است. از طریق مرحوم سید اسماعیل علوی با شخص دیگری به نام ابوالقاسم مجتهدی که رئیس دادگستری ملایر بوده است، آشنا می شود؛ و آنها از کیفیت حال مرحوم پدرم اطلاع پیدا می کنند.

و با اصرار مرا به ملایر بردند و جلسه ای تشکیل دادند و قصّة مرا برای شخصیت‌های ملایر نقل کردند. در همان سالها بسیاری از علمای ملایر پدر را امتحان کردند، آنها مرا بسیار آزمایش و امتحان نمودند، و همه تعجب می کردند. از این زمان به بعد، باز فصل دیگری در زندگی پدرم و دوران شهرت ایشان آغاز می شود؛ زیرا آنان شرح حال او را همراه با عکسهایی از پدرم در روزنامه آن روز ملایر به چاپ می رسانند. و آنجا روزنامه ای بود به نام «مرد مبارز» که شرح حال کاملی از پدرم به چاپ رساند. از همین جا، آوازه مرحوم ابوی فراگیر می شود.

آیت الله محسنی ملایری می گوید: کربلای کاظم، بسیار کندذهن و یک ماه رمضان در ملایر میهمان من بود و به مسجد می آمد. هر چه کردم دعای سی روز رمضان (که دعا‌های مختصری است و هر کدامش چند کلمه بیشتر نیست) را یاد بگیرد نتوانست! ولی به معجزه امام علیه السلام تمام قرآن را مستقیماً و معکوساً تند و سریع بدون هیچ توقفی می خواند.



بازگشت خانواده به ساروق: اقامت ما در توپسرکان و ملایر هفت سال طول

کشید {سال ۱۳۱۴ هـ ش معادل ۱۳۵۴ هـ ق تا سال ۱۳۲۱ هـ ش معادل ۱۳۶۱ هـ ق}.

لازم به ذکر است که (ما خانواده بعد از آن) از دِو «سید شهاب» (و ملایر) به وطن خودمان، که همان ساروق فراهان است، برگشتیم.

می گفتم: چرا ما را به مدرسه دولتی نمی گذارید تا درس بخوانیم، مدرکی بگیریم و در جایی مشغول باشیم؟ ما بنیه کارگری را که نداریم! می گفت: درس مدرسه دولتی (زمان پهلوی اول)، درس مدرسه شیاطانی است. آدم را بی دین می کند. رئیس مملکتش که (رضا) شاه باشد، نوکر خارجی است، آدم بی دینی است، تو چطور می خواهی درس دولتی بخوانی! برو کارکن، خدا کمکت می کند.

من شناسنامه نداشتم؛ می گفتم: شناسنامه چرا برای من نمی گیری؟ (نه من، سه برادر بودیم، هیچ کدام نداشتم). می گفت: شناسنامه اگر بگیرم، شما را می برند سربازی، سربازی برای این شاه حرام است. شناسنامه برای ما سه برادر نگرفته بود، و هیچ کدام هم به سربازی نرفتیم. من می گفتم: اگر انسان سربازی برود، خدمت به وطن می کند، چه عیبی دارد؟ می گفت: عیبی ندارد؛ اما اگر دولتش و شاهش (حداقل ظاهراً) مسلمان باشد، نه مثل رضاشاه خان، می خواهی داستانش را بگویم؟ گفتم: عیبی ندارد. ایشان گفتند: من سرباز بودم در زمان احمدشاه {حدود ۱۳۳۳ - ۱۳۳۴ هـ ق} که می آمدند، داوطلب سرباز می گرفتند تا بروند و

برگردند؛ مثل حالا سرباز اجباری نبود. ما رفتیم سربازی در مرز ایران و عراق بودیم. انگلیسی ها هم نزدیک ما بودند که تسلط کامل به عراق داشتند. اسطبل بود که اسب و قاطر زیادی در آنجا نگه می داشتند و چند بشکه حلبی هم انگلیسی ها آورده بودند، حمام صحرایی درست کرده بودند؛ و هیزم و پهن قاطرها و

اسب ها را به آفتاب می ریختند تا خشک شود، زیر بشکه ها آتش می زدند، آنها را گرم کند. حمام نبود، یک نفر سرباز کچلی بود که با پاهایش پهن های اسب ها و قاطرها را به هم می زد تا خشک شود، که زیر آن بشکه ها بسوزانند؛ به فارسی هم حرف می زد. از یکی پرسیدم: این کیست؟ گفتند: گماشته انگلیسی ها است و نامش رضا است. بعد از مدتی قزاق شد. پس از کودتای ۱۲۹۹ ه.ش. به تهران آمد؛ در رأس مملکت قرار گرفت. احمدشاه را بیرون کرد. من که برای کارگری پس از سربازی به تهران رفتم، عکس او را دیدم شناختم، دیدم همان رضا کچلی است که آنجا گماشته انگلیسی ها بود. او بعد از مدتی بنای نانجیبی را گذاشت. علمای اسلام را یکی پس از دیگری خفه کرد، چادر زن ها را برداشت، اسلام را لگدمال کرد. خدا لعنتش کند. چطور می خواهی بروی سربازی برای چنین گرگ خونخوار؟! من گفتم: پدر! این حرف ها را زن، می ترسم از او زخم و ضرری به تو برسد. می گفت: کسی جرأت ندارد به من حرف بزند. من به جز خدا از کسی نمی ترسم، رضاخان چه سگی است!؟

توضیح: حضور نیروهای انگلیسی در مرزهای غربی مربوط به باقیمانده حضورشان در جنگ جهانی اول بود. بردن قشون دولتی به مرزها بخاطر تعدی دولت عثمانی و اشغال برخی نواحی مرزی غربی در ایام ضعف حکومت قاجار بود.

رضا سوادکوهی در ۱۴ سالگی (۱۳۰۹ ه.ق) در قزاقخانه مشغول کار شد اما کار غیر رسمی مانند پادویی و خدمات سرپایی و درازای آن کار غذای خود را می خورد و لباس هم می گرفت ولی حقوق نداشت. در ۲۰ سالگی {۱۳۱۵ ه.ق} برای اینکه ترقی کند و حقوق بهتری داشته باشد به ماموریت خارج از تهران رفت، او به فوج سلطان آباد اراک منتقل شد و (کار پادویی و خدمات سرپایی) و ماهانه هفت تومان مواجب داشت و شد رضا قزاق. با آغاز جنگ جهانی اول

در اواخر سال ۱۲۹۳ ه‍.ش ۱۳۳۳ ه‍.ق، حکومت مرکزی (عهد احمدشاه قاجار) متزلزل شد و سپاهیان روس و انگلیس به شهر وارد و در آن مستقر شدند. بر اثر اشغال شهر، راه‌ها ناامن شد و در نتیجه اقتصاد تجاری سلطان‌آباد بطور ناگهانی سقوط کرد. در همین دوره رضاخان به خدمت نیروهای انگلیسی مأمور شد. با اشغال کشور توسط نیروهای انگلیسی و ایجاد قحطی روی آوردن به اشتغال غیرکشاورزی و کارگری در قشون دولتی به عنوان سرباز از راه‌های کسب معیشت و قوت لایموت بوده است، در تواریخ و جراید آن زمان (مثل روزنامه وقایع اتفاقیه) ثبت شده که قشون دولتی احمدشاه در ناحیه فراهان (ولایت کبرلایي کاظم) اقدام به استخدام سرباز نموده است.

دوما قبل ازین حکم شده بود که در عراق از قزاقان و کر از دوفج
که قه شده این روزها از سرگردان آنها خبر رسید که گفته اند و تمام
شده هت و بجهت کثرت برف تنهسته اند مشغول شق بشوند حکم شد که
در اویل حوت در سلطان اما د حاضر شده مشغول شق بشوند

و خاطره ای که مرحوم ساروقی از استخدام به عنوان سربازی در قشون دولتی احمد شاه و موقعیت رضاخان در گماشتگی انگلیسها نقل می کند به همین ایام مربوط می شود. {حدود ۱۳۳۳ - ۱۳۳۴ ه‍.ق} و در این دوره؛ بود که رضاخان توسط انگلیسیها جذب شد و در اثر استمرار خدمات مراتب ترقی موقعیتی را به کمک انگلیسیها در قزاقخانه طی کرد تا به فرماندهی نیروی قزاق رسید، و با حمایت و هدایت انگلیسیها به وزارت جنگ و فرماندهی نیروهای مسلح (سردار سپه) و نخست وزیری و کودتا به سلطنت رسید.

تحقیق زمان و ترتیب و تعداد سفرهای شهرستانی داخل ایران و خارج کشور

❖ ازین به بعد سفرهای استانی و خارجی کربلایی کاظم شروع می شود، در این قسمت نقلهای شایع در ترتیب و تعداد و تاریخشان غیر دقیق یا مغلوط و یا ناقص است، تحقیقات بسیاری پژوهشی و نیز تاریخی با مقایسه با وقایع مسلم تاریخ و مبنای قرار دادن آنها؛ تصحیح لازم انجام شد، که هر سفر در جای خود و با تاریخ صحیح مربوطه ذکر می شود. خلاصه نتایج چنین است:

۱- **سفرهای استانی** دو قسم بوده است، نواحی غربی کشور که مقدم بر نواحی شرقی بوده است.

۲- **سفرهای خارجی** (عراق، کویت، مصر، حجاز) اولین سفر به عتبات عالیات عراق و سپس کویت بعد از سفرهای استانی غرب کشور و قبل از اولین سفر به قم و سفرهای استانی شمالی و شرق کشور، رخ داده است. اما سفر به مصر و حجاز اگر واقعیت داشته در همان سالهای قبل از اولین سفر به قم بوده است.

۳- **سفرهای به عتبات** که انگیزه اصلی بیرون آمدن کربلایی کاظم از ساروق بوده است، ظاهراً چند بار اتفاق افتاده است: **اولی:** در زمان مرجعیت آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی بوده است، بوسیله مرحوم آیت الله سید عبد الله شیرازی و در معیت ایشان {سال ۱۳۲۱ هـ.ش معادل ۱۳۶۱ هـ.ق} بوده است، و **دومی:** بوسیله مرحوم آیت الله سید هبة الدین شهرستانی و در معیت ایشان {سال ۱۳۲۳ هـ.ش معادل ۱۳۶۳ هـ.ق} بوده است، و **سومی:** بوسیله مرحوم آیت الله محسن حکیم و در معیت ایشان بوده (۱۳۲۷-۱۳۲۸ هـ.ش معادل ۱۳۶۷-۱۳۶۸ هـ.ق) است، و **چهارمی:** بوسیله برخی از خیرین تجار بوده است. البته شماره ترتیب این سفرها برحسب تواریخ مرتبط به آنهاست، و اگرچه در خود نقلها؛ برای هر يك ازین سفرها

تاریخی دقیق نقل نشده است، اما از نقلهای جمع آوری شده؛ چهار نوع سبب آغاز برای سفر عتبات بدست می آید؛ که علیحده بودن هر کدام را صراحت دارد هر چند محتوای سفرهای عتبات دیدار علما و شبیه به هم است.

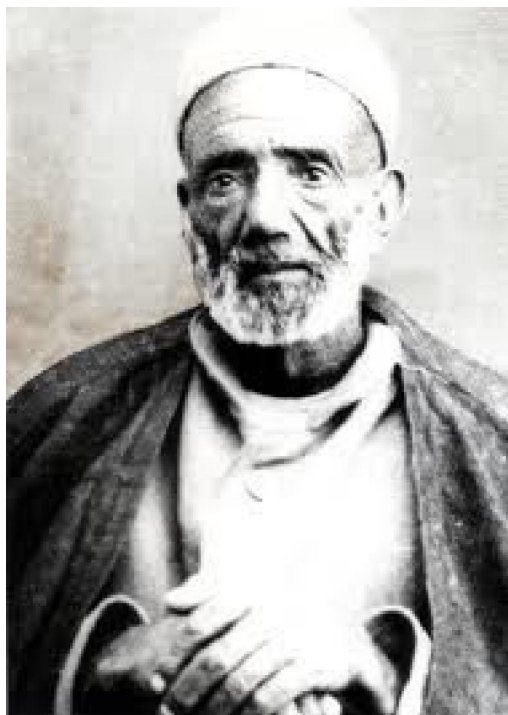
۴- اولین سفر قم (و آشنایی با آیت الله بروجردی و مراجع) بعد از سفرهای عتبات و قبل از سفر به تهران و استانهای شمالی و شرق و جنوبی اتفاق افتاده است.

۵- در ترتیب و تاریخ سفرهای قم نقل شایع اشتباه می باشد، که آنرا بعد ملایر و در ایام اولین رفتن به ملایر ذکر کرده اند یعنی قبل از سال ۱۳۲۱ هـ ش معادل ۱۳۶۱ هـ ق، و این امر صحیح نیست چون آنوقت هنوز آیت الله بروجردی به قم هجرت ننموده بودند، هجرت آیت الله بروجردی در سه سال بعد بوده است و در عصر روز پنجشنبه مورخ ۲۶ محرم سال ۱۳۶۴ ق معادل با ۲۱ دی سال ۱۳۲۳ ش، در میان استقبال باشکوه مراجع ثلاث، علما، فضلا، طلاب و مردم، از شهرری وارد شهر قم شدند.

فلذا اولین سفر ساروقی به قم و دیدار با بروجردی در ایام اقامت ملایر و یا در ادامه و بعد از ملایر و اولین جایی که بعد ملایر رفته نبوده است و رفتن به همدان و بلاد غرب کشور و اولین سفر عتبات مقدم بر اولین سفر به قم و دیدار با آیت الله بروجردی بوده است.

ضمن اینکه اولین سفر ساروقی به قم و ملاقات آیت الله بروجردی و مراجع و علماء و طلاب انعکاس وسیعی داشته و مدت اقامت در قم هم چند ماه به طول انجامیده، و نقلهای متعدد و تواریخ ثبت شده بسیار دارد، و این به علت سفرهای متعدد به قم است، و سفر اول ایشان در سال ۱۳۷۰ هـ ق بوده است، و سفرهای

بعدی که از جمله در نقل و ثبت تفصیلی خراسانی از واقعه ساروقیه آنرا در ۱۳۷۲ هـ.ق ذکر نموده است، همچنین در دستخط مرقوم مراجع از جمله مرحومان آیت الله سید احمد زنجانی و آیت الله شهاب الدین نجفی مرعشی تاریخ گواهی ایشان دو سال بعد ازین تاریخ است {۱۳۷۴ هـ.ق}. پس آنچه در نقلها از جمله خراسانی آمده که از ملایر به قم رفته و بعد عتبات مشرف شده، مقصود سفر و اقامت اول او در ملایر و نیز سفر اول او به عتبات نیست، چه اینکه در سفر عتبات اولیه ملاقات با مراجع از جمله آیت الله میلانی نموده، و این قبل از سفر به قم در ایام مرجعیت آیت الله بروجردی بوده است، و مرحوم آیت الله مرعشی هم این را گواهی می کنند. و آنچه از ساروقی در نقل خراسانی می گوید که بعد از قم او را تجار به عتبات بردند مربوط به سفرهای بعدی ساروقی به عتبات بوده است.



سفر به غرب کشور، شهرستانها و استانهای غربی ایران (همدان، کنگاور، کرد، کرمانشاه) و سفرهای به عتبات: {کربلای کاظم تعریف می کند} و بالآخره علمای ملایر لازم دانستند که قضیه مرا برای مردم شهرهای مختلف ایران نقل کنند تا همه مردم بدانند که چگونه حضرت ولی عصر (صلوات الله علیه)، به يك نفر که از روی اخلاص و وظایفش را عمل می کند، اظهار لطف می فرمایند. {نقل حاجی اسماعیل فرزند کربلای کاظم} در همین زمان آقای علوی و آقای مجتهدی، هر دو در ملایر بودند و تصمیم می گیرند از وجود این مرد، به گونه ای شایسته استفاده کنند و این «کرامت و لطف بزرگ الهی» را به عموم مردم معرفی و عرضه کنند؛ تا از این راه، ایمان و یقین مردم افزایش یابد و سبب عبرت و تنبه آنان گردد. برای این کار مقدماتی فراهم می کنند و به گونه ای

برنامه ریزی می کنند که مرحوم پدرم به شهرهای ایران مسافرت کند تا در همه جا مورد آزمایش قرارگیرد و مردم خود این «کرامت» را مشاهده کنند؛ ولی (ابتدا) موقتاً به اجرای این برنامه نمی شوند . (اما تدریجاً فراهم شد). ابتدا علمای آن روز همدان، به ویژه اقاملاً علی همدانی. بعد علمای کرمانشاه، و سپس دیگر شهرهای ایران متوجه ماجرا می شوند .



سفر (اول) به همدان، کرد و کرمانشاه و سفر (اول) به عتبات: بعد از مدتی (از اقامت در ملایر) واقعه حافظ قرآن شدن پدرم به گوش یکی از علمای مشهور همدان به نام (مرحوم آیت الله) آخوند ملا علی همدانی رسید در همین زمان (مرحوم آیت الله) آقا سید عبدالله شیرازی که در نجف اقامت داشتند و (در تابستان به نواحی غرب ایران می آمدند) در همدان توسط ملا علی همدانی از قضیه پدرم مطلع می شوند. آسید عبدالله با پدرم ملاقات می کند و وقتی یقین می کند که مرد بی سواد حافظ کل قرآن شده است پدرم را با خود به نجف می برد. {ظاهراً مرحوم شیرازی تابستانها بخاطر گرمای هوای عراق به نواحی غرب ایران از جمله کرد می آمده اند و ملاقات ساروقی هم در آنجا حاصل شده است}.

سفرهای بعدی به همدان، کرد و کرمانشاه

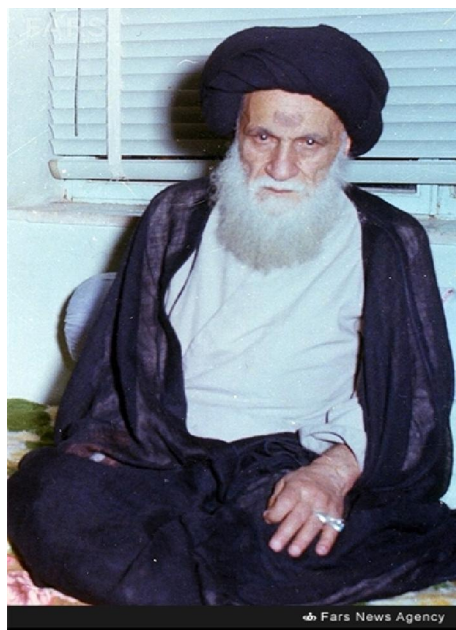


سفر کرمانشاه (که در سفر اول او به غرب کشور و سر راه سفر اول او به عتبات نبوده و بعد از استقرار مرحوم بروجردی در قم بوده است) در حضور آقای شیخ عباسعلی اسلامی، سرپرست تعلیمات اسلامی رفت، در کرمانشاه. عکس ایشان را به همراه شرح حالشان در مجله ای می نویسند، ایشان هم آن مجله (و شرح

احوال) کربلایی کاظم را با نامه به حضور آیه الله بروجردی در قم و آیه الله حجت کوه کمره ای و آیه الله صدر قدس سرهم و دیگر علمای قم (معرفی کرده) و می فرستد، و نیز به شهرستان ها از قبیل: شیراز و مشهد بخصوص (نزد) آیه الله میلانی قدس سره هم می فرستد .

توضیح: معرفی از کرمانشاه برای قم، مربوط به سفر اول ساروقی به کرمانشاه نبوده، و در سفرهای بعدیش به کرمانشاه بوده است، همچنانکه سفر به شیراز و مشهد بعد از سفر اول به قم بوده، و دیدار با آیت الله میلانی در مشهد هم بعد از دیدار اول با ایشان در کربلا (در سفر اول عتبات) بوده است.

متن دستخط آیت الله سید عبدالله شیرازی در گواهی بر اعجاز الهی حامل

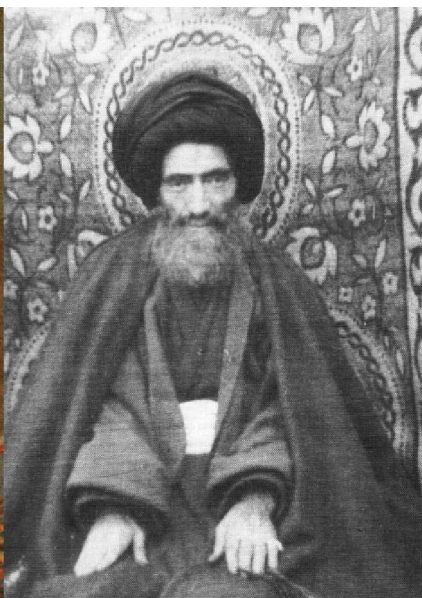
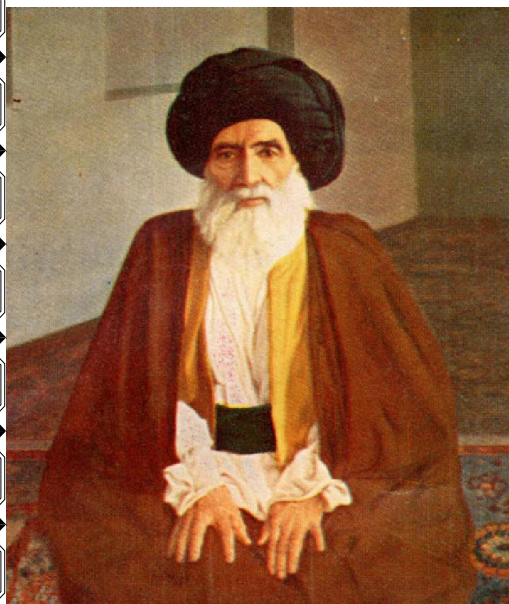


قرآن بودن مرحوم ساروقی: بسم الله الرحمن الرحیم به عرض می رساند امید که مزاج شریف قرین اعتدال و خالی از کسالت و همیشه موفق بوده باشید. مستحضر حالات باشید، بحمدالله سلامت و به نیابت زیارت اشتغال دارم مرقومه شریفه واصل، راجع به حالات آقای کربلایی محمد کاظم حافظ قرآن ساروقی سؤال شده بود، بر اینکه حقیر او را می شناسم یا نه و حفظ او

موهبتی است یا نه. حقیر در چند سال قبل به جهت گرما و کسالت مسافرت مختصری به کرد و کرمانشاه نمودم، ایشان را ملاقات و همراه حقیر مشرف به نجف اشرف شد، و قریب چند ماه در نجف اشرف بودند، و مورد امتحان حقیر و کثیری از آقایان علما و اهل علم واقع شدند، و انصافاً در حفظ قرآن و خصوصیات آن خارق العاده می باشد، بعضی از اشتباهات و اشکالات به بعضی از علماء بزرگ عامّه نمود؛ که مورد تصدیق واقع شد، مثل استشهاد ابن هشام

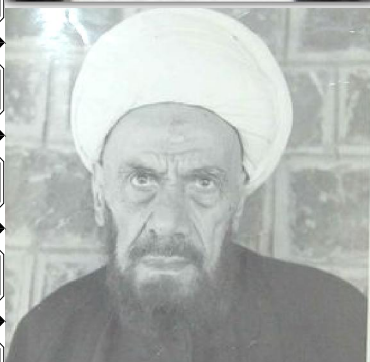
در مغنی در کلمه ثَمَّ به آیه {هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ... الخ} معلوم شد چنین آیه ای در قرآن مجید که او را استشهاد کرده نیست! و در این مدت مدید علماء عامه و خاصه، و مدرسین از وجود ایشان استفاده نموده، و او را مؤید مِنْ عِنْدِ اللَّهِ دانسته اند. در هر صورت با خصوصیتهايش؛ شخصی است فوق العاده و موجب افتخار مسلمین و شیعه می باشد، و از وجود ایشان باید استفاده نمود و مغتنم شمارند، والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی، عبدالله الموسوي الشيرازي.

شرح سفر اول به عتبات عالیات: که در زمان مرجعیت آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی {سال ۱۳۲۱ هـ.ش معادل ۱۳۶۱ هـ.ق} بوده است، به نقل مرحوم شیخ محمد شریف رازی؛ کلیه مراجع عظام تقلید نجف مانند مرحوم حضرت آیت الله آقای سید ابوالحسن اصفهانی (مرجع و رئیس حوزه نجف) و در کربلا مانند حضرت آیت الله آقا میرزا هادی خراسانی (مرجع و رئیس حوزه کربلا) وی را دیده و آزمایش و امتحان نموده و گفته بودند: این کار او غیر عادی و غیر طبیعی است.

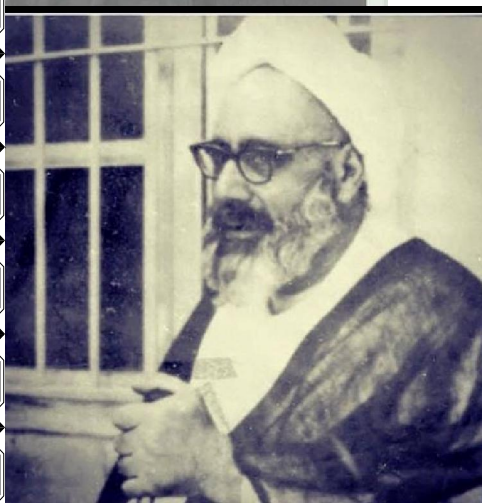




اقامت در عتبات عالیات عراق: پدرم در طی
چهار ماه اقامت در نجف، کربلا و کاظمین
مورد آزمون علمای آن زمان قرار می‌گیرد و
همه اذعان می‌کنند که این معجزه و کرامت
خداوند است.



(سؤال مصاحبه) علمای عراق چطور؟
(حاجی اسماعیل) عرض کردم: زمانی که
پدرم در نجف بود علمای نجف از جمله: آیه
الله سید عبدالهادی شیرازی، و آیه الله
علامه امینی (الغدیر)، آیه الله کاشف
الغطاء و آیه الله خویی،



و آية الله سيد محسن حكيم، آية الله سيد مهدي شیرازی (در کربلا)، از وی امتحان به عمل آوردند.



حتی آیت الله سید محسن حکیم یک کفن برای پدرم خریده بودند و به پدرم دادند، و پدرم آن را در حرم حضرت علی علیه السلام متبرک کرده بودند با خود به ایران آوردند. پدرم نیز مدتها آن را به همراه وصیت نامه ای با خود به همراه می برد، و وصیت کرده بود که اگر مُردم همراه با این کفن مرا در قم دفن کنید.

﴿ کربلایی کاظم (وقتی) در نجف اشرف خدمت آیه الله علامه امینی (صاحب الغدير) نیز مشرف می شود و علامه امینی ضمن گفت و گوها و آزمایشهای متعدد می گوید: کربلایی کاظم! کلمه ﴿الرَّبَّاءُ﴾ چند بار و در کجای قرآن آمده است؟ کربلایی کاظم می گوید: هفت بار، پنج تا در **سوره البقرة**، ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلَ الرِّبَا﴾ وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا ﴿ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ

إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ﴿٦﴾ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلِ
 الصَّدَقَاتِ ﴿٧﴾ اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾ **یکى هم در**
سوره آل عمران يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً ﴿٩﴾ **و دیگرى هم**
در سوره نساء ﴿١٠﴾ وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ ﴿١١﴾.

نکته: سؤال از کلمه ﴿الرِّبَا﴾ بود که جوابش همان بود و صحیح و دقیق بود،
 اما اگر سؤال مشابه آن ﴿رِبَا﴾ یعنی همان کلمه بدون الف و لام، آمار و نتایج
 متفاوت می شد، و این تفاوت را غالب حفاظ ماهر هم اشتباه می کنند، اما
 مرحوم ساروقی دقیق جواب داد.

سفر به کنکاور و آشنایی با هبة الدین شهرستانی و سفر (دوم) به عتبات:



﴿١٢﴾ مرحوم آیت الله هبة الدین
 شهرستانی از اولین کسانی است که
 (از علمای غیر ایران) بر حفظ قرآن
 کربلایی کاظم واقف شده و او را به
 گروه بسیاری از مؤمنان معرفی کرده و
 مجالس متعددی با کربلایی کاظم
 داشته است.

﴿١٣﴾ آیت الله شهرستانی که مقیم
 بغداد بودند و از عراق به ایران برای

سفر به مشهد مقدس، آمده بودند { ۱۳۲۳ یا ۱۳۲۵ یا ۱۳۳۳ هـ ش } در راه بازگشت
با کربلایی کاظم در شهر همدان و سپس کنکاور در منزل حجة الاسلام محمدی

عراقی با حافظ قرآن برخورد و ایشان را دیده و امتحان می‌کنند، و پس از امتحانات بسیار چون یقین به تصرف ولای در کربلای کاظم می‌نمایند؛ او را با خود به عراق می‌برند تا مورد امتحان علمای شیعه و سنی عراق قرار گیرد، علما و حافظان قرآن - از شیعه و سنی - را جمع و با او تذکره نمودند و همگی ضمن ابراز تعجب آن را امری عجیب می‌دانستند. و از آن جا به کویت و عربستان دعوت می‌شوند، و همگی بر اعجاز حفظ قرآن ایشان معترف می‌شوند، و این فیض را بی‌نظیرترین موهبت الهی به یک شخص می‌دانند.

توضیح: مرحوم علامه هبة الدین شهرستانی سه سفر به ایران داشتند: یک بار در سال ۱۳۶۳ هـ.ق به ایران آمد و برای زیارت تا شهر مشهد هم آمد. دومین سفرش به ایران دو سال بعد در ۱۳۶۵ هـ.ق بود که در این سفر، مورد استقبال گرم مردم و مقامات دولتی کشور قرار گرفت. شهرستانی در این سفر از شهرهای همدان و ملایر و بروجرد و درود و اراک و قم هم دیدار کرد. سومین سفرش به ایران در ۱۳۷۳ هـ.ق بود که طی آن به اصفهان هم رفت.

﴿آیت الله شهرستانی در یک مجلس در همدان به کربلای کاظم می‌گوید: عبارت ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ﴾ در چند جای قرآن [آمده] است؟ کربلای کاظم می‌گوید: در یازده جای قرآن این عبارت آمده است. هفت مورد آن در سوره روم است، دو آیه در سوره «حم عسق» و دو آیه در سوره «حم سجد» و آن هفت آیه که در سوره روم است عبارتند از: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ﴾ و ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ و ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوُكُوفُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ﴾

﴿ وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴾ ﴿ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْضِ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴾ ﴿ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ ﴾ ﴿ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾ ﴿ **در «حم فصلت» هم آیه ای است که**

سجده واجب دارد، که کربلایی کاظم آن را بخواند {بخاطر عدم مراعات مستمعین در سجده وقت شنیدن آیات سجده} ﴿ وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴾ ﴿ **دومین آیه این است:** ﴿ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْتَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ **در سوره «حم عسق» (الشوری):** ﴿ وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ ﴾ ﴿ وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِي فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ﴾ آیه الله شهرستانی آیات را می نویسد و می فرماید: دیگر بس است تا همین جا نشان می دهد که این یک موهبت الهی است.

نکته: سؤال از فقره ﴿ وَمِنْ آيَاتِهِ ﴾ بود که جوابش همان بود و صحیح و دقیق بود، اما اگر سؤال مشابه آن ﴿ مِنْ آيَاتِهِ ﴾ یعنی همان فقره بدون واو، آمار و نتایج بیشتر می شود، و اگر سؤال مشابه آن ﴿ آيَاتِهِ ﴾ یعنی همان فقره بدون ﴿ وَمِنْ ﴾، آمار و نتایج باز افزونتر می شود، و این تفاوتها را غالب حفاظ ماهر هم اشتباه می کنند، اما مرحوم ساروقی دقیق جواب داد.

مرحوم شهید آیت الله سید عبد الحسین دستغیب شیرازی نقل نموده اند: تقریباً پانزده سال قبل، از جمعی از علمای اعلام قم و نجف اشرف شنیدم که پیرمرد هفتاد ساله ای به نام کربلائی محمد کاظم کریمی ساروقی (ساروق از توابع فراهان اراک است) که هیچ سوادى نداشته، تمام قرآن مجید به او افاضه شده، به طوری که تمام قرآن را حافظ شده، به طرز عجیبی که ذکر می شود.

و از جناب آقای میرزا حسن نواده مرحوم میرزای (بزرگ) حجة الاسلام شیرازی شنیدم فرمود: مکرر او را امتحان کردم هر آیه ای را که از او می پرسیدم فوراً می گفت از فلان سوره است، و عجیبتر آنکه هر سوره ای را می توانست به قهقرا بخواند؛ یعنی از آخر سوره تا اول آن را می خواند .

و نیز {میرزا حسن} فرمود: کتاب تفسیر صافی در دست داشتم برایش باز کرده گفتم این قرآن است و از روی خط آن بخوان، کتاب را گرفت چون در آن نظر کرد گفت آقا! تمام این صفحه قرآن نیست و روی آیه شریفه دست می گذاشت و می گفت تنها این سطر قرآن است یا این نیم سطر قرآن است و هکذا و مابقی قرآن نیست . گفتم از کجای گویی تو که سواد عربی و فارسی نداری؟ گفت: آقا! کلام خدا (دارای) نور (سبز) است، این قسمت نورانی (سبز) است و قسمت دیگرش (از آن نور سبز تهی و) تاریک است.

و چند نفر دیگر از علمای اعلام را ملاقات کردم که می فرمودند: همه ما او را امتحان کردیم و یقین کردیم امر او خارق عادت است و از مبدء فیاض (جل و علا) به او چنین افاضه شده .

سفر به تهران برای سفر (سوم) به عتبات: فکرمی کُرم سال های ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ هـ.ش. بود که مرحوم آیه الله سید محسن حکیم قدس سره برای استراحت و معالجه چشم خود به تهران تشریف آوردند. وقتی شرح حال کربلایی را به سمع ایشان رساندند، ایشان می فرمایند: «اگر کربلایی را ببینم، خیلی خوب است.» او را پیدا کرده، به حضور ایشان می برند. پس از امتحان کربلایی را نزد خود نگه می دارند تا معالجه به پایان می رسد، کربلایی را با خود به نجف اشرف می برند.

در کربلا در منزل آیت الله میرزا مهدی شیرازی، حضرات آیات آیت الله حاج سید ابوالقاسم خویی و حاج سید هادی میلانی و دیگران اجتماع و هر سؤالی از قرآن از وی کردند، بدون تأمل و به صورت دقیق پاسخ می گفت.

متن دستخط آیت الله سید هادی میلانی در گواهی بر اعجاز الهی حامل قرآن

بودن مرحوم ساروقی: مرحوم
آیت الله میلانی، پس از ملاقات
با مرحوم کربلایی محمد کاظم،
دستخطی مرقوم فرموده بودند
که عیناً درج می شود:

بسمه جلت اسمائه، با ایشان
(کربلایی محمد کاظم)، مجالس
عدیده ای در نجف اشرف و در
کربلای معلا ملاقاتمان شده و
جمعی از اهل علم حضور
داشتند، و همچنین از سایر



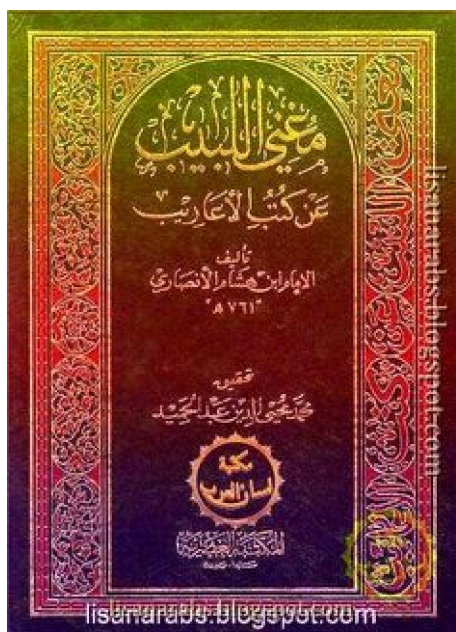
طبقات هم بودند، و به انحاء کثیره و به طرق مختلفه از ایشان اختبار شد؛ حقیقتاً مهارتشان در اطلاع به آیات و کلمات قرآن مجید، امری است بر خلاف عادت، و موهبتی است الهیه، و هر شخصی که با ایشان قدری معاشرت نماید و به اوضاع و احوال ایشان در مراحل عادیه مطلع شود، و قوّه حافظه ایشان را در سایر امور امتحان نماید، کاملاً ملتفت می شود و بالوجدان می یابد که این گونه تسلط ایشان در معرفت به جمیع خصوصیات قرآن مجید، کرامت فوق العاده است، بلکه می توان گفت فرضاً قوّه حافظه هر اندازه قوّت داشته باشد، نتواند عهده دار شود این گونه امتحانات و اختبارات را؛ که به انحاء دقیقه بسیار به عمل آمد؛ و هو سبحانه و تعالی یهب ما یشاء لمن یشاء وله الحمد؛ الأحقر محمد هادی الحسینی المیلانی.

سفر (چهارم) به عتبات: (کربلای کاظم) سپس تجار محترمی که من اسم آنها را فراموش کرده ام، مرا به نجف اشرف و کربلای معلّی، خدمت علماء نجف و کربلا فرستادند. چند نفری هم در این سفر با من همراهی می کردند. من خدمت علماء و مراجع نجف رفتم که الآن اسم آنها را فراموش کرده ام، ولی آقای آیه الله میلانی که آن موقع در کربلا بودند، و آقای آیه الله حکیم که در نجف بودند، به من فوق العاده محبت کردند، و همه آنها به اعجاز حضرت ولی عصر (صلوات الله علیه) اقرار نمودند.

در سفر به عتبات، در نجف، کربلا و کاظمین علمای وقت از او امتحان به عمل می آورند. در آنجا قضیه ای رخ می دهد که در موقع درس کتاب مغنی اللیب کلمه ای از قرآن در آنجا مطرح می شود که آن کلمه در مغنی اشتباه بوده است. کربلای می گوید: این کلمه در اینجا اشتباه است. و ثابت هم می کند که اشتباه است.

سفر به کویت: در عراق روزی در مجلسی کتاب «مغنی البیب» (که علمای شیعه و سنی به آن استناد می کنند) آیه ای از کتاب خوانده می شود که پدرم می گوید آیه اشتباه است (خبر این تذکر و تخطئه کتاب مغنی البیب به محافل علمی سنی عراق می رسد) و وقتی که علمای (سُنی) عراق پاسخ قانع کننده برای نظر پدرم ندادند، (به علمای سنی بلاد مجاور نیز شرح این اشکال منتقل می شود از جمله علمای سنی کویت که) او را برای اثبات ادعای خود به کویت دعوت می کنند. این مطلب به گوش اهل تسنن آنجا و کویت می رسد، امیر کویت {الشیخ أحمد الجابر الصباح} از ایشان دعوت رسمی نمود ایشان را می خواهند، هوایما از کویت می فرستند. {نماینده} آیه الله حکیم و چند تن از علمای وقت نجف، از جمله {نماینده} آیه الله سید عبدالهادی شیرازی و جمعی دیگر به اتفاق ساروقی حافظ قرآن به کویت می روند و به جلسه ای که علمای اهل تسنن آنجا تشکیل

می دهند، وارد می شوند. پس از امتحان ایشان و آیه مورد نظر ثابت می کند که اشتباه است که بعداً تصحیح می شود. کلمه مورد بحث در آیه را برای من فرمودند؛ ولی چون خیلی سال از آن گذشته است، آن را فراموش کرده ام. در آنجا پدرم قرائت درست آیه را اثبات می کند. بزرگ علمای (اهل تلاوت) آنجا شیخ علی خان کویتی بعد از آن به ایران می آید.



توضیحات

۱- کتاب مغنی اللیب از کتب سطوح عالیہ علم نحو و از منابع علمی و ادبی و تفسیری جمیع طوائف مسلمین بوده و هست. و مصنف آن علامہ ابن ہشام انصاری از بزرگان علم نحو و تفسیر می باشد.

۲- متن اصلی کتاب و دستخط ابن ہشام چنین بوده است: {حرف الشاء (ثم) ویقال فیہا: فم، کقولہم فی جدث: جدف - حرف عطف یقتضی ثلاثة أمور: التشریک فی الحکم، والترتیب، والمہلۃ، وفی کل منها خلاف. فأما التشریک فزعم الاخفش والکوفیون أنه قد یتخلف، وذلك بأن تقع زائدة، فلا تكون عاطفة البتۃ، وحملو علی ذلك قوله تعالى: (حتى إذا ضاقت علیہم الارض بما رحبت وضاقت علیہم أنفسهم وظنوا أن لا ملجأ من الله إلا إلیہ ثم تاب علیہم) وقول زہیر: ۱۷۳ - أرانی إذا أصبحت ذاهوی * فثم إذا أمسیت أمسیت غادیا وخرجت الآیۃ علی تقدیر الجواب، والبت علی زیادة الفاء. وأما الترتیب فخالف قوم فی اقتضاها إیاء، تمسکا بقوله تعالى: (هو الذی خلقکم من نفس واحدة، ثم جعل منها زوجها)....}.

۳- ابن ہشام در آخر این فقرہ بیان می کند: برخی (علمای نحو) مخالفت کردہ اند با اینکه مقتضای معنای {ثم} ترتیب باشد، و بہ این کلام خداوند تمسک کردہ اند: (هو الذی خلقکم من نفس واحدة، ثم جعل منها زوجها)....

۴- مرحوم ساروقی کہ (شخصی بیسواد عامی بودہ) بدون برنامه و بطور اتفاق مباحثہ و یا تدریس این سطور را در نجف می شنیدہ، تا جملہ اخیر بہ عنوان آیہ قرآن نقل می شود؛ فوراً می گوید چنین آیہ ای در قرآن کریم نداریم؛ و اینجای کتاب مغنی اللیب اشتباہ است و و ابن ہشام در اینجا اشتباہ نمودہ است!!

۵- وقتی آیات قرآنی بررسی شود؛ فقره {خَلَقَكُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ} فقط سه بار ذکر شده است: یکبار در آیه ۱ سوره نساء ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً﴾ و بار دوم در آیه ۱۸۹ سوره اعراف ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَّنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ و بار سوم در آیه ۶ سوره زمر ﴿خَلَقَكُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾. آیه اول که {هو الذی} ندارد، و آیه دوم که {هو الذی} دارد، اما کلمه {ثم} ندارد که موضع استشهاد در آن مبحث معنای {ثم} باشد، و آیه سوم تنها آیه ایست که کلمه {ثم} دارد و مناسب برای کلام ابن هشام و نقل استشهاد نحویین است، و آن آیه ششم سوره زمر است، ولی متن مصحف شریف در این آیه فاقد {هو الذی} است، بنابراین آنچه ابن هشام در این موضع به عنوان آیه نقل می کند در قرآن کریم وجود ندارد، و منشا این اشتباه خلط بین متن آیات مختلف است.

۶- در کلیه نسخه های موجود از کتاب مغنی اللیب تا زمان واقعه فوق (کشف ساروقی از اشتباه ابن هشام) متن کتاب در مبحث {ثم} حاوی اشتباه مذکور بود، و بعد از آن و با انتشار این خبر؛ تدریجاً اهل علم به وجود این اشتباه پی بردند، و سالها بعد و تنها در برخی از مجامع حرفه ای علم نحو؛ بدون ذکر کاشف آن؛ اشاره شد، و در برخی طبعهای جدید در سالهای اخیر؛ بدون تذکر اصل نسخه ابن هشام و اشتباه او؛ متن کتاب ابن هشام در نقل آیه در اینجا را (بی سرو صدا) اصلاح کرده اند، تا اشتباهی متوجه کتاب و صاحب آن ابن هشام نباشد.

۷- از سال وفات ابن هشام در ۷۶۱ هـ تا سال تشرف مرحوم ساروقی به عتبات

(حدود ۱۳۶۱ ه.ق) ششصد سال گذشته است، و قرن‌ها این کتاب میان اهل علم مباحثه شده بوده و کسی به این اشتباه تنبه پیدا نکرده است، و اولین کسی که می‌شناسیم به آن تذکر داده است، مرحوم کربلایی کاظم ساروقی بوده است، و امروزه اگر مخازن نسخ خطی جهان رازیر و رو کننده و نسخه ای ازین به بعد پیدا شود که چنین اشتباهی نداشته باشد، ممکن است رفع اشکال از ابن هشام بکند اما رفع اشکال از نسخ رایج و متداول و اهل علم مشغول به این کتاب نمی‌کند، که قرن‌ها آنرا بحث کرده اند و يك تفاوت جزئی را در اثر وجود آیات مشابه در برخی کلمات تنبه پیدا نکرده اند، و شخصی که اهل علم نبوده؛ تنها به نور و اعجاز الهی متوجه این خطا شده است، ازین روست که این واقعه فراتر از يك تصحیح عبارت در يك نسخه کتاب تلقی شده و مورد توجه همه علماء از سنی و شیعه قرار می‌گیرد.

مخطوط کتاب مغنی اللبيب از مخزن خطی دانشگاه ملک سعود در عربستان



(نقل فرزند مرحوم ساروقی) و پس از رفتن او به کویت، امیر کویت {الشیخ أحمد الجابر الصباح} تقاضای اقامت او را نمود تا کاختی را با همه امکانات در



اختیار او گذارده تا طلابی که قرآن را حفظ می کنند در نزد او مشغول باشند ولی علمای عراق این امر را صلاح ندانستند و ایشان به عراق و بعد به ایران و قم بازگشت.

(نقل مرحوم ساروقی) همچنین بزرگ آنها و علمای آنها (در علوم ادبی) که آشیخ علی نام داشت، به من گفت: بمانید اینجا مخارج سالانه شما را می دهم. زن و بچه ات را هم بیاور. من قبول نکردم. دلایلی

داشت که قبول نکردم. من برای مال دنیا نمی توانستم قرآن را بفروشم. دوباره به نجف برگشتم و پس از چهار ماه به ایران مراجعت کردم.

در همان سفر کویت وقتی مجالس مختلف و هنرنامه علمی قرآنی ساروقی برگزار می شود و اذهان عمومی متوجه اعجاز الهی بودن این توانایی و شاهی بر مذهب حق می گردد، برای منع تاثیر آن در نفوس مردم تلاش می کنند با رقابت قرآنی حافظان بسیار ماهرشان تاثیر و خاطره حفظ ساروقی را خنثی یا معمولی نمایند (نقل فرزند مرحوم ساروقی) دو نفر حافظ هم آنجا بوده اند که آنها می گویند: ما این حافظ قرآن ایرانی را (در رقابت حفظ قرآن شکست داده و) محکوم می

کنیم. کربلایی با آنها مواجهه می شود و آنها را محاب می کند. پدرم می گفت: یکی از آن حافظان، پاکستانی بود و من ابتدای یک آیه از سوره انبیا را خواندم که نظیرش در سوره یس هست؛ ولی ما بعد و ماقبلش با هم متفاوت است. گفتم: چه سوره ای است؟ حافظ پاکستانی گفت: در سوره یاسین است. گفتم: نشد، در سوره یاسین ماقبلش و کلمه بعدش چه است؟ او چند آیه را خواند. من جواب دادم. (تا اینکه بعد از پرسشهایی ب+سیار و احاطه اعجازآمیز ساروق) حافظ پاکستانی شرمند شد. خودش اقرار کرد که: من حریف شما نمی شوم. حفظ شما معجزه است. ما خود به زحمت حفظ کرده ایم. پدرم می گفت: حافظ دیگر را هم به حول و قوه الهی شکست دادم.

در جوابیه و گواهینامه مرحوم آیت الله نجفی مرعشی درباره مرحوم ساروق؛ به سفر کویت و امتحانات علماء عامه (سنیان) از وی نیز اشاره شده است.



سفر به حجاز و عربستان: در نقلها شرح این سفر و جزئیاتش نیامده است و صرفاً بطور اجمال این سفر و نمونه هایی از مهارت های کربلایی کاظم ساروقی ذکر شده است:

۱- همچنین به کشور عراق، کویت و عربستان سفر نمود و مورد امتحان و تایید مسلمانان اهل سنت نیز قرار گرفت.

۲- در سفر کنکاور نقل شد: و از آن جا به کویت و عربستان دعوت می شوند، و همگی بر اعجاز حفظ قرآن ایشان معترف می شوند، و این فیض را بی نظیرترین موهبت الهی به یک شخص می دانند.

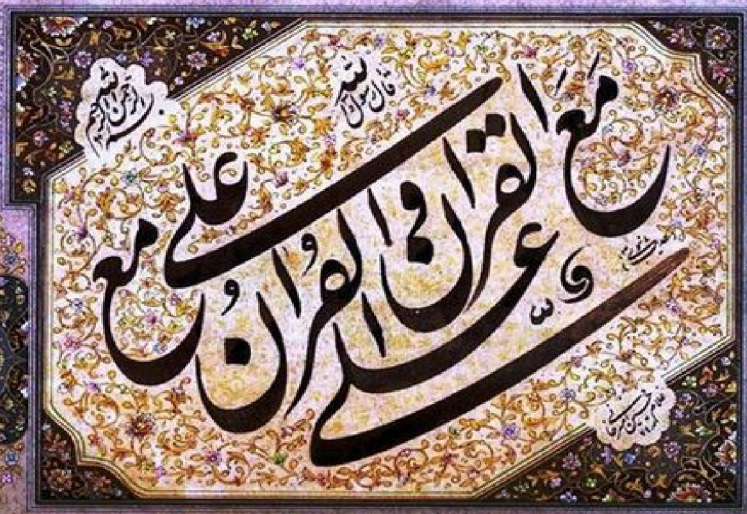
۳- بعد از افشاء معجزه قرآنی تا آخر عمر بنا به دعوت علماء و مردم به کشور عراق، عربستان، کویت، مصر و شهرهای بزرگ ایران سفر می کند و با حضور در صدها جلسه عمومی و خصوصی در برابر جمعیت کثیر و علمای اعلام و نیز طلاب پرشگربه همه سوالات پاسخ می دهد. مثلاً کسی پرسیده آقای کریمی در قرآن کلمه (الله) چند دفعه تکرار شده؟ او بدون لحظه ای تامل تعدادش را می گفته. سوال کنندگان بعدی بدون فرصت دادن نمونه این سوال را می پرسیدند اند و ایشان فوری پاسخ میداده است. چند فا؟ چند الف؟ چند حیم؟ چند کاف؟ چند...؟ چند....؟ تعداد همه را بدون تامل می گفته. حتی تعداد هر کلمه از کلمات قرآن را اگر می پرسیدند اعلام می کرده. آیات قرآن را نیز از آخر به اول می خوانده. کدام حافظ قرآن قادر است چنین پاسخ هایی را بدهد؟ کدام حافظ قرآن به خود جرات میداده در مدرسه فیضیه قم، در مدارس علمیه شهر نجف (و کربلا و کاظمین و بغداد و بلاد کویت و حجاز و مصر) و در محضر علمای اعلام (از همه مذاهب مسلمین) و در میان خبرنگاران داخلی و خارجی ادعا کند هر سوالی از قرآن دارید بپرسید و پاسخ بگیرید؟

تکمیل: اگرچه در نقلها تاریخ دقیق این سفر ذکر نشده است، ولی از آنجا که
اجمالاً معلوم است که سفر به حجاز بعد از سفر عتبات و کویت بوده است،



فلذا با توجه به تاریخ اولین سفر عتبات
{سال ۱۳۲۱ هـ ش معادل ۱۳۶۱ هـ ق}
ازین امر معلوم می شود در سالهای
حکومت ملک عبدالعزيز بر عربستان
بوده، و امام حرم مکی؛ الشیخ عبد
الظاهر أبو السمع؛ که اصالتاً مصری و
از قراء قرآن و علمای تلاوت بوده
است، قاعدتاً جزو ملاقات کنندگان و

آزمایش کنندگان کربلایی کاظم ساروقی و در رأس آنها بوده است.



ARTWORKSHOP.BLOGFA.COM

سفر به مصر: در نقلها، شرح این سفر و جزئیاتش نیامده است، و صرفاً بطور اجمال؛ این سفر و نمونه هایی از مهارتهای کربلایی کاظم ساروقی ذکر شده است:

صدای این معجزه بزرگ تا آنجا اوج گرفت که امیر کویت و دانشگاه الازهر مصر کربلایی کاظم را به کشور کویت و کشور مصر دعوت نمودند و ایشان دعوت آنان را اجابت نمود و به تمام سوالات علماء و دانشمندان این دو کشور پاسخهای حیرت انگیز داد و مورد تایید آنها نیز قرار گرفت.

زمانی که ایشان در تویسرکان به آقای خالصی زاده برخورد کردند؛ و ایشان {بین سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۸ هـ ش (۱۳۵۴ تا ۱۳۵۸ هـ ق)} مرحوم خالصی زاده نامه ای به مرحوم آیت الله سید هبة الدین شهرستانی نوشتند. نامه ای (درباره کرامت از خداوند و حافظ شدن)، مرحوم خالصی زاده در نامه خود پیشنهاد کرده بود که به همت مرحوم شهرستانی، پدرم به "کنگره حفاظ قرآن" در دانشگاه الازهر معرفی شوند. که از آن اطلاعی ندارم، عملی شد یا خیر؟ مرحوم شهرستانی در آن زمان از عالمان طراز اول شیعه عراق بودند. {و ارتباطات جهانی گسترده با ملل و علمای بلاد اسلامی، و بین ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۵ هـ ق مناصبی همچون وزیر معارف، رئیس دیوان عالی، نماینده مجلس و... داشته و می توانسته در معرفی این معجزه الهی مؤثر باشد}

توضیح: مرحوم علامه هبة الدین شهرستانی شهرستانی سه سفر به ایران داشتند: یک بار در سال ۱۳۶۳ هـ ق به ایران آمد و برای زیارت تا شهر مشهد هم آمد. دومین سفرش به ایران دو سال بعد در ۱۳۶۵ هـ ق بود که در این سفر، مورد استقبال گرم مردم و مقامات دولتی کشور قرار گرفت. شهرستانی در این سفر از

شهرهای همدان و ملایر و بروجرد و درود و اراک و قم هم دیدار کرد. سومین سفرش به ایران در ۱۳۷۳ هـ.ق بود که طی آن به اصفهان هم رفت. در نقلها آمده؛ در ادامه سفرهای عتبات که مرحوم ساروقی با مرحوم شهرستانی دیدار داشته و مورد آزمایش ایشان قرار گرفته و او را با خود به عتبات برده و بجز نجف و کربلا در کاظمین و بغداد نیز وی را به حفاظ و قراء و علمای شیعه و سنی معرفی کرده است.

له هم چنین نواب صفوی، مرحوم کربلایی محمد کاظم کریمی را به کشور مصر می‌برد، کربلایی محمد کاظم کریمی به همراه شهید نواب صفوی به کشور مصر رفت. که مورد سؤال و جواب از طرف علمای اهل تسنن قرار می‌گیرد.

له يك نوبت نیز نواب صفوي پدرم را با خود به كنگره حفاظ مصر به اين کشور برد و گفت شما معتقدید كه فقط اهل سنت حافظ قرآن هستند حال آنكه اين مرد شيعه و بي سواد است اما كل قرآن را در حافظه دارد. علمای آنجا هم پدر را مورد آزمون های مختلف قرار دادند از جمله در دانشگاه الازهر مصر.

تصحیح: مرحوم نواب صفوی به مصر یکبار بیشتر نرفته است، و برای رفتن به مصر هم وجهی نداشته و با جمع کردن وجوه از افراد اسباب سفرش فراهم می‌شود، و این سفر در سال ۱۳۳۲ هـ.ش (۱۳۷۲ هـ.ق) بوده است، بنابر نقلهای مشروح و متعدد این سفر؛ وی بخاطر هزینه های سفر و محدودیت شدید مالی به تنهایی به این سفر رفته است، و موضوع فعالیتش هم فلسطین و تقریب مذاهب بوده است. و بعد این سفر وقتی به تهران برگشته عبای اهدایی وزیر اوقاف مصر را به مرحوم ساروقی اهداء کرده است، و همین قرائن مؤید عدم همراهی ساروقی

با نواب در سفر مصر است، و چون بجز این سفر؛ نواب مسافرتی به مصر نداشته و نواب دوسال بعد هم دستگیر و اعدام می شود. فلذا آنچه به نواب نسبت داده شده درباره بردن نواب؛ ساروقی را به کنگره حفاظ مصر؛ باید مربوط به صحبتی باشد که نواب بنا داشته او را ببرد و چنین مطالبی را در مصر مطرح کند؛ که سرنوشت و تقدیر سریع او مانع شده است، و تنها کسی که می توانسته اسباب سفر او به مصر را فراهم کرده باشد و احتمالش وجود دارد؛ مرحوم شهرستانی است، که بخاطر داشتن ارتباطات و موقعیت لازم، و معرفی و پیشنهاد مرحوم خالصی زاده، و نیز ملاقات و ارتباط و آزمایش مستقیم خودش با ساروقی، بانی و عامل این سفر باشد، و وجه صحت نقل فرزندش این است که وی چون با فدائیان اسلام آشنا بوده و مراوده داشته، و سفر مصر نواب هم رسانه ای شده، فلذا مطالب مربوط به سفر مصر پدرش را (که در ادامه سفر عراق و مثلاً توسط مرحوم شهرستانی فراهم شده) به نواب نسبت داده است.

تکمیل: بنابراین اگر مرحوم ساروقی به مصر رفته باشد، باید در ادامه سفر عتبات باشد، آن سفری که مرحوم شهرستانی او را بعد از ملاقات در غرب کشور (۱۳۶۳ یا ۱۳۶۵ یا ۱۳۷۳ هـ.ق) به همراه خود به عراق برد، و از آنجا که همراهی ساروقی با شهرستانی در سالهای (۱۳۶۳ یا ۱۳۶۵ هـ.ق) بیشتر محتمل است، فلذا سفر به مصر (در صورت وقوع) در یکی از این دو سال بوده است، در این سالها (۱۳۶۳ یا ۱۳۶۵ هـ.ق مصادف ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۶ م.م) بزرگان تلاوت و ناموران حفظ و قرائت مصر اینان بوده اند: الشیخ محمد رفعت، الشیخ علی محمود، الشیخ محمد الصیفی، الشیخ علی حنین، الشیخ صدیق تایب المنشاوی و فرزندانش محمد صدیق و محمود صدیق و حامد صدیق منشاوی، الشیخ محمد

سلامه، الشيخ عبدالعظيم زاهر، الشيخ احمد سليمان السعدني، الشيخ طه
 الفشني، الشيخ عبدالرحمن الدروي، الشيخ مصطفى اسماعيل، الشيخ منصور
 الشامي، الدمنهوري، الشيخ محمد فريد السنديوني، الشيخ محمود عبدالحكم،
 الشيخ كامل يوسف البهتيمي، الشيخ ابوالعينين شعيشع، الشيخ عبدالباسط محمد
 عبدالصمد، الشيخ عبدالعزيز علي فرج، الشيخ محمود محمد رمضان، الشيخ
 محمود علي البناء، الشيخ محمود خليل الحصري، الشيخ محمد حسن النادي، الشيخ
 ابراهيم المنصوري، الشيخ عوضين المغربي، الشيخ محمد عبدالحليم سلامة، الشيخ
 سيد النقشبندي، الشيخ هاشم محمود هيبه، الشيخ عبدالحميد الباسوسي، الشيخ
 رزق خليل حبة، الشيخ احمد محمد عامر، الشيخ نصر الدين طوبار، الشيخ محمد
 ساعي نصر الجزاوي، الشيخ عبدالعزيز حري، الشيخ منصور بدار، الشيخ علي
 محمد حسن الضباع، الشيخ عامر السيد عثمان، الشيخ احمد صالح، الشيخ عوض
 القوسي، الشيخ محمد محمد مصطفى الجمل، الشيخ مدين منصور مدين، الشيخ
 حسن سالم حسن شاهين، الشيخ سلامة حسن، الشيخ محمود حسانين الكلجي،
 الشيخ ابراهيم القليوبي، الشيخ ابراهيم الفران، الشيخ عبدالحق القاضي، الشيخ
 محمد الطوخي، الشيخ عبدالظاهر ابوالسمح، الشيخ عبدالمهيمن ابوالسمح، الشيخ
 زكريا احمد، الشيخ عبدالفتاح القاضي، و...

برخی ایشان آن زمان قاری جوان و سرشناس، و برخی علیرغم جوانی نامور
 و در رادیو مصر تلاوت می کردند، و برخی از مشایخ تلاوت و علوم قراءات، و
 حتی شیخ عموم المقارئ المصرية، و همگی از حفاظ قرآن کریم بوده اند، که اگر
 برای ارائه و معرفی اعجاز احاطه قرآنی مرحوم ساروقی؛ مجمعی استثنائی از
 حفاظ قرآن مصر در آن زمان برپا شده باشد؛ قاعدتا باید حاضرین از میان
 ایشان بوده باشند. شایان ذکر است همه نامبردگان در این زمان فوت شده اند.

بازگشت به وطن و ساروق و رفتن به اراك و ملایر:

مرحوم آقای سید اسماعیل علوی نقل می کردند که وجود ایشان در اراك، تحولی در ایمان مردم و جوانان ایجاد کرد. در آن زمان، جنبه هایی که موجب روی گردانی جوانان از دین شود، کم نبود، و جوان هنگام ورود به دبیرستان و دانشگاه، بی درنگ مورد هجوم تفکرات مادی قرار می گرفت. در نتیجه وجود ایشان در آن زمان بسیار مؤثر بود. اساساً خداوند در هر عصری حجت هایی را به مردم نشان می دهد. مرحوم کربلایی کاظم هم در روزگار ما و در این زمینه ها حجت خدا بود.

مرحوم آقای حاج سید محمد جواد علوی طباطبایی بروجردی نوه آیت الله بروجردی نقل کرده است: مرحوم آقای سید اسماعیل علوی، پسر عموی پدر بنده و برادرزاده حضرت آیت الله بروجردی - رحمه الله علیه - بود. ایشان رئیس اداره ثبت اراك بودند؛ از این رو با مرحوم کربلایی کاظم آشنایی پیدا کردند و بی درنگ ایشان را به قم نزد مرحوم پدر ما آوردند و به وسیله ایشان خدمت آیت الله بروجردی رسیدند.

❖ مابین اولین سفر به عراق و اولین سفر به قم: از مجموع نقلها و تواریخ تحقیق و ثبت شده مربوط به اولین سفر عتبات عالیات عراق و اولین سفر به قم، معلوم می گردد که: حدود ده سال بین این دو سفر فاصله بوده است، که این مدت را مرحوم ساروقی در وطن اولیه خود ساروق، و یا مواطن دیگرش در همان نواحی مانند ملایر و اراك و نیز در سفرهای بعدی عتبات بسر می برده است، که در همه جا مورد توجه علما و بزرگان و مردم این شهرها بوده، و مجالس شرح و تبیین احاطه قرآنی او برقرار بوده است..

اولین سفر به قم (برای معرفی اعجاز الهی) به مرجعیت دینی شیعه و حوزه علمیه قم مرکز دینی ایران:

❖ زمان اولین سفر به قم: مرحوم ساروقی در طول زندگیش بارها و بارها به قم مشرف شده بود، اما علیرغم درخواست مؤمنین و اهل علم که او را شناخته بودند و به او سفارش می کردند که برای معرفی اعجاز الهی و آشنایی مراجع و علماء و حوزه علمیه قم و مرکز دینی ایران به قم سفر کند، اما اقدام نکرده بود، {جواب می داده: می ترسم ریاکاری شود و خداوند این موهبت را از من پس بگیرد.

❖ کربلایی محمد کاظم کریمی به مدت ۲۸ سال این اتفاق را مخفی نگاه می دارد تا حدود ۵۵ سالگی خود؛ اما بعد از شناخته شدن اتفاق شخصیت و ماجرای او در سفر به تویسرکان، سرانجام با این امر موافقت می کند، و بعد از سفر به ملایر و شهرهای غرب کشور و عتبات عالیات عراق و کویت و...، و پس از سفرهای عتبات عالیات، پیگیریهای متعددی از طرف مراجع و علمای قم و سایر بلاد، اولین سفر خود به قم برای معرفی اعجاز الهی را در سال ۱۳۷۰ هـ.ق (۱۳۳۰ هـ.ش) و در سن ۷۱ سالگی به قم مشرف می شود، و سفرهایی نیز در سال ۱۳۷۱ هـ.ق (۱۳۳۱ هـ.ش) و در سال ۱۳۷۲ هـ.ق (۱۳۳۲ هـ.ش) در سال ۱۳۷۳ هـ.ق (۱۳۳۳ هـ.ش) انجام می دهد، و آخرین سفرش هم ۲۰ روز قبل از وفاتش در سال ۱۳۷۷ هـ.ق (۱۳۳۷ هـ.ش) بود که صراحتاً با اعلام هدف سفر به قم به دیگران (برای رحلت و دفن در قم) به همراه کفن خود به قم آمد و در سن ۷۸ سالگی در اثر حادثه افتادن از پله ها؛ و خونریزی مغزی؛ در آنجا وفات نمود و مدفون شد.

بعد از بازگشت از کربلای معلّا از سوی آیت الله بروجردی به شهر قم دعوت شد و مورد امتحان آیات عظام قرار گرفت. کربلایی کاظم با هر بار حاضر شدن در جمع علماء و طلاب و با پاسخگویی به سوالات قرآنی، عام و خاص را متحیر می ساخت.

❖ اسباب سفر به قم، برای آن نقلهای متعددی مطرح شده است:

۱- اطلاع برخی طلاب و فضلاء قم (که امروزه برخی از مراجع و آیات هستند) از واقعه اعجاز الهی و ملاقات با ساروق در سفرهای تبلیغی به منطقه حضور او مثل ملایر {وقتی طلبه نوجوانی بودم، برای تبلیغ ایّام ماه محرم، به منطقه ای در اطراف ملایر، به نام حسین آباد رفته بودم. در مجلس به من گفتند، پیرمردی اینجا است که حافظ تمام قرآن است و داستان عجیبی دارد.... و در آن روز هنوز در محافل علمی معروف نشده بود و در قم از او خبر نداشتند. من هنگام بازگشت به قم، این ماجرا را به عنوان ره آورد جالبی از این سفر، برای دوستانم شرح دادم،}

۲- پیگیریهای متعددی از طرف علمای منطقه غرب و مرکزی (از کرمانشاه تا همدان و ملایر و اراک) که نقل آنها به شرح و اشاره در جای خودش بیان شد.

۳- پیگیریهای متعددی از طرف مراجع و علمای قم برای رفتن کربلایی کاظم به قم شده بوده است: از جمله مرحوم آیت الله مرعشی که در شهادت نامه اعجاز الهی این واقعه مرقوم نموده اند: {لذا از حضرت حجة الاسلام حاج آقا شهاب همدانی که از علمای اعلام ملایر هستند تقاضا کردم که اگر ممکن بشود معظم له را به قم بفرستند} و نیز نزدیکان و شخص آیت الله بروجردی



هم پیگیریهایی شده
بوده است، از
مجموع آنها برمی
آید که بعد از سفر
به اراک و آشنایی با
مرحوم آقای سید
اسماعیل علوی،
برادرزاده حضرت
آیت الله بروجردی
که آن وقت رئیس
اداره ثبت اراک
بود، شرح حال
ساروق به اطلاع
مرحوم آیت الله
بروجردی می رسد،
بعداً موضوع را از
وکیلشان مرحوم

محسنی ملایری استفسار کرده و ایشان مرحوم ساروق را به قم می فرستد که بر
مرحوم آقای سید اسماعیل علوی که در این وقت رئیس اداره فرهنگ قم بوده
وارد شده، و بوسیله ایشان خدمت آیت الله بروجردی و بعد سایر مراجع و
فقهاء قم می رسند.

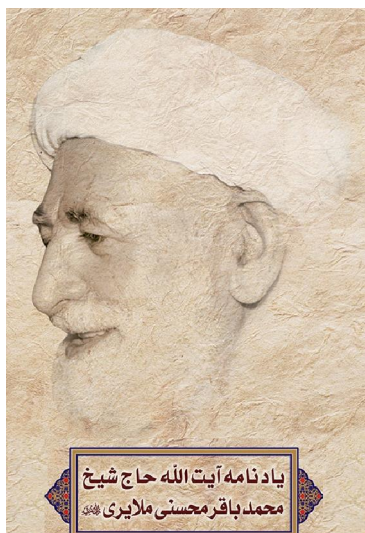
❖ نتیجه سفر به قم:

﴿کربلای کاظم ساروق﴾ حوزه علمیّه و تمام علمای بزرگ قم مرا دیده اند، و همه این حقیقت را اذعان دارند؛ خلاصه مرا ابتدا به آیة الله آقای بروجردی معرفی فرمودند. من به قم آمدم. ایشان از من امتحان زیادی کردند و بالأخره مطمئن شدند که امام عصر (صلوات الله علیه) به من این لطف را فرموده اند.

﴿﴾ به این ترتیب، مرحوم کربلای کاظم به برکت عنایتی که درباره او شده بود، در مجامع علمی قم در آن زمان، جا افتاد. در حوزه، هر مطلبی به زودی پذیرفته نمی شود؛ هرکس ادعایی کند، علما آن را بسیار می سنجند تا جا بیافتد؛ اما داستان کربلای کاظم و اینکه واقعاً قرآن به او عنایت شده است، در میان علما پذیرفته شد.

﴿﴾ مرحوم کربلای کاظم؛ حجتی است برای کسانی که غیر از زندگی ظاهری را نفی می کنند. همچنین مؤمنین و علما که معتقدند لیس العلم بکثرة التفهم والتفهیم، به برکت عنایتی که به ایشان شد، این معنا را به صورت حق یقین درک کردند. مرحوم کربلای کاظم از کسانی بود که باعث شد افراد، آنچه را به صورت علم یقین باور داشتند، به صورت حق یقین باور کنند. بنابراین ایشان هم بر حوزه حق دارد، هم بر عامه مردم.

﴿﴾ یکی از علمایی که او را دیده می گفت: اگر کسی (حق) اعتقاد به دین و خداوند نداشت، کافی بود دو سه روزی با کربلای کاظم معاشرت می کرد، تا با دیدن این معجزه عجیب، به خدای متعال، قیامت، انبیا، و ائمه علیهم السلام و به قرآن کریم معتقد شود.



❖ شرح اولین سفر و سفرهای بعدی به قم:

لله مرحوم آیت الله محسنی ملایری نقل کرده است: مرحوم آیت الله بروجردی (ره) ایشان (کربلایی کاظم ساروقی) را خواستند و من او را به قم نزد آن مرحوم فرستادم و ایشان هم او را آزمایش و امتحان نمودند، و او چندی در منزل حاج سید اسماعیل علوی رئیس فرهنگ آن روز قم بود. همه روزه فرهنگیان و اهل علم با او ملاقات و از او سؤال می کردند.

لله مرحوم کربلایی کاظم ساروقی درباره اولین ملاقات خود با مرحوم آیت الله بروجردی گفته است: در منزل آقا، من آهسته آهسته قرآن می خواندم. دیدم همه آنها که با آقای آیه الله کار داشتند، بیکار نشسته اند. من گفتم: چرا بیکار نشسته اید؟ لا اقل تا تشریف آوردن آقا، قرآن بخوانید. باز دیدم که قرآن نمی خوانند. خود من قرآن می خواندم. آنها که دیدند من قرآن می خوانم، گفتند: تو این همه آیه ها را چطور حفظ کرده ای؟ گفتم: ما درس نخوانده ایم، همین طوری به ما موهبت شده. آنها گفتند: شما همان کربلایی کاظم هستی؟ گفتم: بله.

لله {تکمیل نقل مرحوم خراسانی مرحوم کربلایی کاظم با نقل فرزندش مصاحبه با حاج اسماعیل کریمی} پدر تعریف می کردند که در قم می خواستند خدمت آیت الله بروجردی برسند و در بیرونی خانه ایشان عده ای طلبه نشسته

بودند و حرف‌های دنیایی می‌زدند و از ذکر خدا و خواندن قرآن حرفی در بینشان نبود، من آنها را نصیحت کردم که مشغول به ذکر خدا باشید و قرآن بخوانید، و دیدم آنها اصلاً گوش نمی‌دهند. وقتی این حالت را دیدم دست گذاشتم روی گوشم؛ و بلند بلند قرآن خواندم. طلاب که این وضعیت را دیدند گفتند کربلایی کاظم شما هستید؟ حافظ قرآن؟ خدمت آیت‌الله بروجردی خبر می‌برند که کربلایی کاظم در بیرونی هستید و آمده‌اند شما را ببینند.

آیت‌الله بروجردی خودشان می‌آیند آنجا، زود تشریف آوردند و دیده‌بوسی می‌کنند. می‌پرسند شما همان کربلایی کاظم هستی که حافظ قرآن هست و سواد می‌هم ندارد؟ پدر می‌گوید بله. پس از احوال پرسى، فرمودند: من چند تا سؤال از شما دارم: یک صفحه قرآن را باز کردند و فرمودند: (إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ أَحَدِي الطَّائِفَتَيْنِ). در چه سوره‌ای است؟ دنبال این آیه را بخوان. آن وقت قرآن را بستند. «إِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ أَحَدِي...» در چه سوره‌ای است؟ پدر می‌گوید عرض کردم به آیت‌الله بروجردی: این آیه هفت سوره انفال است ولی یک واو هم در اول آیه است. اول آیه، حرف «واو» دارد «وَإِذْ» درست است. و شما آن را نخواندید. آیه هست: ﴿وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ...﴾ ایشان لبخندی زدند و طلبه‌هایی که در آنجا بودند پرخاش کردند و حاضران با من تندی کردند و گفتند که: آقا درست خوانده‌اند. کارت به جایی رسیده است که می‌خواهی از آیت‌الله بروجردی اشتباه بگیری؟ من گفتم: شما این قرآن را بگیرید، پیدا کنید. آنها قرآن را در آوردند، خیلی گشتند، پیدا نکردند. گفتم: بدهید برایتان پیدا کنم. قرآن را گرفتم و آیه را در سوره «انفال» نشان دادم. همه دیدند که این طور است که من خوانده‌ام. آقای بروجردی (به حاضران) گفتند: بنشینید! من مخصوصاً این واو آیه را نگفتم، تا

بینیم تشخیص می دهد یا خیر. من دنباله آیه را خواندم. آن سؤال را جواب دادم. سؤال دیگری. پرسیدند: قرائت شما چه قرائتی است؟ گفتم قرائت عاصم به روایت حفص است. ایشان گفتند: بله ایشان شیعه است و قرائتشان مورد قبول است.

﴿مرحوم کربلای کاظم﴾ بعد ایشان آیات دیگری خواندند و من دنباله آنها را قرائت کردم و گفتم: در کدام سوره و در کدام جزء است.

﴿در نقل برخی حاضران (دیدارهای کربلای کاظم با آیه الله بروجردی) آمده است: در جلسه ای (دیگر) مرحوم آیه الله بروجردی آیاتی را از حافظ قرآن پرسیدند و او بدون معطلی پاسخ گفت.

سپس آیه الله بروجردی آیه ای تلاوت می کند، کربلای کاظم می گوید: آقا، آیه آنطور که خواندید نیست. آقا می فرماید: من هم اشتباه خواندم؟ عرض کرد: بلی آقا، شما مجتهد و مرجع تقلید هستید، ولی آیه آن گونه که خواندید نیست؛ بلکه این طور است. سپس قرآن آوردند و دیدند که حافظ قرآن (کربلای کاظم) درست گفته است.

﴿مصاحبه با حاج اسماعیل کریمی﴾ کربلای کاظم قرآن را قهقرا می خواند. یعنی از انتها به ابتدا؟ بله پدرم سوره های قرآن را به راحتی و بدون مکث از انتها به ابتدا می خواندند یک وقت پدرم خدمت آیه الله بروجردی (ره) می رسند و ایشان امتحان از پدرم به عمل می آورند، بعد می فرمایند ما سوره حمد را نمی توانیم از آخرش (به اول) بخوانیم، اما کربلای کاظم سوره بقره را می تواند از انتها به اولش بخواند.

﴿ در موارد اختلاف بین قراء سبعة ، مرحوم آية الله بروجردی نظر کربلايی کاظم را جوابی شدند و قرائت او برایشان معتبر و قابل اعتماد بود. ﴾

﴿ به مرحوم کربلايی محمد کاظم، قرآن را به طور صحیحی تعلیم داده بودند، و لذا علماء بزرگ مثل آية الله بروجردی، بعضی از اختلافات قراء را از ایشان سؤال می کردند؛ و مرحوم آية الله خالصی، تمام قرآن را نزد او خوانده بود، و اغلاط موجود در (قرائت و نسخ رایج) قرآن [را] که به وسیله اختلاف قرائت به وجود آمده است، تصحیح کرده بود. ﴾

﴿ معرفت کربلايی محمد کاظم نسبت به قرآن شعاعی نورانی از خورشید معرفت الهی بود، از این رو بدور از تردید و خدشه ناپذیر بود. آية الله بروجردی رضوان الله علیه، در آیه ای تردید داشت که قرائت فاء درست است یا واو، پس برای حصول اطمینان از کربلايی کاظم خواست تا آیه را تلاوت کند، و به نحوه بیان و قرائت او اعتماد کرد. ﴾

﴿ آیت الله بروجردی سؤال دیگری پرسیدند. گفتند من در سوره الضحی تردید دارم که ﴿وَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ﴾ و یا ﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ﴾ کربلايی کاظم گفتند: ﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ﴾ و در آیه بعد ﴿وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾ است. (شروع آیه) اولی با (حرف) ف است، و (شروع آیه) دومی با (حرف) واو است. ﴾

﴿ (آیت الله بروجردی) سؤال های دیگری نیز از ایشان (کربلايی محمد کاظم) کرد و جواب گرفت. ﴾



از سید میر محمد احمدی داماد آیت الله
 بروجردی؛ شمه ای از ماجراهای مرحوم
 ساروقی در سفر اول به قم ۱۳۷۰ هـ.ق (توسط
 فرزندش آقای حاج سید محمد جواد علوی
 طباطبایی بروجردی نوه دختری آیت الله
 بروجردی متولد ۱۳۷۰ هـ.ق) نقل شده است:
 مرحوم آیت الله بروجردی ذاتاً فرد زود

باوری نبودند؛ هر ادعایی را به سادگی نمی پذیرفتند و در این زمینه بسیار دقت
 می کردند، در نخستین جلسه ای که کربلایی کاظم را خدمت ایشان آورده
 بودند، پدر من در همان زمان، داستان آن جلسه (اول از سفر اول) را برای
 برخی از دوستانی که برای دیدن مرحوم کربلایی کاظم به منزل ما می آمدند، از
 جمله حضرت امام خمینی رحمته الله نقل می کردند. ایشان می فرمودند که مرحوم آیت
 الله بروجردی در آن جلسه سؤالات مختلفی از کربلایی کاظم پرسیده بودند.

خود ایشان { آیت الله بروجردی } حافظ بسیاری از آیات قرآن بودند؛ چنان
 که پدرم می فرمودند: بیش از یک سوم قرآن را حفظ بودند. ایشان آیه ای را می
 خواندند و مرحوم کربلایی کاظم ادامه آن را تلاوت می کرد؛ همان گونه که در
 آن زمان معمول بود.

پدرم نقل می کردند که حتی آیت الله بروجردی برخی از آیات را به هم می
 چسبانده؛ ابتدای یک آیه، بخشی از وسط آیه دیگر و انتهای آیه دیگری را به
 هم می چسبانده و به عنوان یک آیه می خواندند. کربلایی کاظم با همان زبان

خودش می گفت: آیه این نیست. قسمت اول را به همراه دنباله اش می خواند و شماره آیه و نام سوره اش را هم می گفت. سپس بخش وسطی را با قبل و بعد آن می خواند و بعد بخش انتهایی را به همین ترتیب بیان می کرد. در نتیجه ایشان از همان جلسه اول نزد آیت الله بروجردی جلوه کردند.

مرحوم کربلایی کاظم بسیار مورد توجه آیت الله بروجردی قرار گرفته بود؛ به گونه ای که گاهی در حدود دو ساعت می نشستند و با هم صحبت می کردند. این امر برای من جای پرسش داشت؛ چون آن زمان آیت الله بروجردی، در اوج مرجعیت شیعه و زعامت عامه بود و کربلایی کاظم هم فرد بی سواد بود که در ظاهر هیچ سنخیتی با ایشان نداشت. من بعدها از مرحوم آقای سید اسماعیل علوی و پدر خود پرسیدم که آیت الله بروجردی به چه دلیل چنین توجهی به ایشان داشتند؟ پدر من در پاسخ، بر دو نکته بسیار تأکید می کردند:

نخست اینکه آیت الله بروجردی، وجود شخص کربلایی کاظم را حجتی (الهی) در زمان ما می دانستند. شخصی که کاملاً بی سواد بود، با عنایت ویژه ای حافظ قرآن شده بود؛ به گونه ای که حتی ویژگی های سوره ها و آیه ها را نیز می شناخت. این امر از آن رو اهمیت داشت که در آن زمان، تفکر ماتریالیستی و مادی گرایان حزب توده، به ویژه در محافل علمی و دانشگاهی بسیار جا افتاده بود. هرچند این حزب سرکوب شده بود، اما مبانی فکری آن در بین جوانان و جامعه روشنفکری آن زمان، به تفکر غالب تبدیل شده بود. مرحوم آیت الله بروجردی نیز با دیدگاه گسترده خود، به همه جنبه ها توجه داشتند و معتقد بودند که معرفی مرحوم کربلایی کاظم به جوانان به عنوان حجتی در روزگار ما، کار بسیار مهمی است.

﴿مطلب دوم که برای آیت الله بروجردی بسیار مهم بود، بحث (عدم) تحریف قرآن بود. در بین علما (هم سنی و هم) شیعه اختلاف است که آیا قرآن تحریف شده است یا خیر (تحریف در متن تا تحریف در جابجایی و عدم نقل برخی آیات). آیت الله بروجردی، خود قایل به عدم تحریف قرآن بودند؛ اما بسیاری از بزرگان ما، مانند مرحوم آیت الله آخوند خراسانی (صاحب کفایه) رضوان الله تعالی علیه در این مسئله شك و شبهه داشتند. آیت الله بروجردی به گونه های مختلف کربلایی کاظم را آزمایش کردند تا اینکه برای ایشان ثابت شد واقعاً قرآن به آن مرحوم عنایت شده است. در این صورت، قرآنی که به ایشان عنایت شده است، باید همان قرآنی باشد که به رسول اکرم صلوات الله و سلامه علیه نازل شده است و در نتیجه نباید هیچ گونه تحریفی در آن وجود داشته باشد. آیت الله بروجردی نیز بارها همه مواردی را که احتمال تحریف در آنها وجود داشت، از ایشان می پرسیدند و کربلایی کاظم هم که هیچ اطلاعی درباره بحث تحریف قرآن نداشت، فقط آیاتی را که از او پرسیده می شد، می خواند. آیت الله بروجردی در برخی موارد، بعضی از آیات و سوره ها را چندین بار به گونه های مختلف تغییر می دادند؛ مثلاً کلماتی را که برخی از بزرگان مانند مرحوم میرزا حسین نوری معتقد بودند که جزو قرآن بوده و حذف شده است، در آیه می آوردند و می خواندند. کربلایی کاظم آیه را تصحیح می کرد و می گفت: نه؛ این طور نیست؛ پس از این کلمه، آن کلمه است. بحث اثبات عدم تحریف قرآن، یکی از مسائلی بود که بسیار مورد عنایت آیت الله بروجردی بود و من شنیدم که ایشان پس از آشنایی با کربلایی کاظم، قایل شده بودند که هیچ تحریفی در قرآن صورت نگرفته است و در این زمینه، اطمینان یافته بودند.

توضیح: قرآن کریم تحریف (متنی و محتوایی) نشده است، اما تفاوت قراءات وجود دارد، و برخی از این قراءات متداول ضعفهایی دارد، و همه روایات قراءات صحیح نمی باشد، و آن تفاوتهای روایات در نقل آیات قرآنی بعضاً از مقوله اختلاف قراءات است، ولذا قراءات قرآنی عدیده ای مطرح است، و مرحوم ساروقی موارد متعددی از اختلاف قرائت اهل بیت علیهم السلام بر حسب تعلیم و حفظی که در سینه داشت با قرائت رایج (روایت حفص از عاصم) را بیان کرده است، عنایتی بودن قرآن کریم به مرحوم ساروقی امر مسلم و قطعی بوده، اما لزوماً به معنای تعلیم همه چیز به وی نبوده است، و بقدر تحمل و پذیرش جامعه از او؛ به وی عنایت شده است. و برخی ناقلین حفظ امانت نموده و موارد اختلاف قرائت را نیز نقل کرده اند، اما برخی چون به واسطه نقل کرده یا با برداشتهای شخصی خود آنرا مخلوط کرده اند (از جمله نحوه نقل فوق در ماجرای اختلاف قرائت) فلذا صحت و دقت و تمامیت برخی نقلهای شایع از موضوع نقل قراءات محل کلام می باشد.

﴿مرحوم آیت الله خزعلی: حتی مرحوم آقای بروجردی زیاد او (کربلایی کاظم) را امتحان کرده بودند. (کربلایی کاظم) هیچ غرور هم نداشت که چنین شائی دارد. تواضع محض بود. همه قبول داشتند که آنچه برای او (کربلایی کاظم) اتفاق افتاده، یک عنایت غیبی است.

﴿یکی از علمای گوید در جلسه آیت الله بروجردی که منزل ایشان برگزار می شد شرکت کردم و ایشان گفتند: هر کس می خواهد حمدی همانند حمدی را که رسول الله صلی الله علیه و آله می خوانند بشنود؛ به قرائت سوره حمد کربلایی کاظم گوش دهد.

﴿مرحوم کربلائی کاظم﴾ در حضور علماء قم به حضرت آیت الله بروجردی می گوید (من به آقا عرض کردم): شما این همه از من پرسیدید، دیدی که من دانستم. شما ساعت ها از من سوال کردید در مورد قرآن و من همه را جواب دادم. من هم از شما سئوالاتی دارم. و سئوالش را می پرسد و آیت الله بروجردی در جوابش می ماند!

سؤال کرد شما که با قرآن سرو کار دارید؛ یک سوره ای هست که (در غیر بسمله) فقط یک کسره دارد. (کدام است؟) آقای بروجردی هر چه فکر کردند به نتیجه ای نرسیدند، گفتند: شما خودت بگو. کربلائی کاظم به آیت الله بروجردی می گوید: در سوره قل هو الله احد، فقط لام "لم یلد" کسره دارد.

بعد کربلائی کاظم گفت: از این مهمتر هم سئوالی دارم. حالا من می خواهم یک کلام از شما پرسم. اکنون من یک سوال می پرسم و شما جواب بدهید. آقا تبسمی کرد و حضار از این سؤال من به خنده افتادند. بعد آیه الله فرمود: پرس. پس گفتم: سوره ای هست در قرآن که هفت حرف از حروف الفبا در آن سوره نیست. که این هفت حرف از صفات اهل جهنم است. ولی آن سوره سوره رحمت است. بگو ببینم کدام سوره از سوره های قرآن است که خداوند هفت حرف از حروف عربی را در آیاتش نازل نکرده است و آن هفت حرف (از حروف الفبا) را ندارد؟ آقا آیت الله بروجردی قدری فکر کرد باز در جواب ماندند آیت الله و دیگران که از پاسخ دادن عاجز می ماندند، از ایشان درخواست می کنند پاسخ سوال را خود بگویند. و فرمود: به خاطر ندارم. شما خودت بگو.

من گفتم: آن سوره، سوره حمد «فاتحة الكتاب» است، که همیشه در نماز می خوانید، این سوره هفت حرف ندارد و چون این هفت حرف، مربوط به (نام)

هفت صفت جهنّم است؛ آنها در فاتحة الكتاب که سوره رحمت است، وجود ندارد، و آن هفت حرف این است: {ث، ج، خ، ز، ش، ظ، ف}. بعد کربلایی کاظم تفسیر و علت نازل نشدن این حروف در سوره حمد را می گوید و آیاتی را می خواند که این حروف در آنها آمده است. و این حروف در کلمات «ثبور»، «جهنّم»، «خسران»، «زَقُوم»، «شقوا»، «لظى» و «فزع اکبر» آمده است. {ث} از ثبورا می آید که (آیه اش) در سوره فرقان قرار دارد و مکان افرادی است که نماز نمی خوانند و در طبقه زیرین جهنم است، {ج} از جهنم است، {خ} که از خسران می آید، {ز} از زقوم می آید که خوراک اهل جهنم بوده و (آیه اش) در سوره دخان قرار دارد، {ش} از شیطان می آید، {ظ} هم از لظى می آید که آتش سوزانی است که در جهنم قرار دارد و به یک لحظه انسان را ذوب می کند، {ف} از فزع اکبر می آید که (آیه اش) در سوره انبیاء قرار دارد که در روز قیامت مردم در فزع اکبر هستند که خداوند با آنها چه می کند؟ **سوره حمد که یک سوره رحمانی است، هفت حرف از حروف الفبا (که جسمانی است) را ندارد، که آن حرفها در آیاتی که طبقات و صفات اهل جهنّم است می باشد، (مصاحبه با حاج اسماعیل کریمی) حرفهای ث، خ، ج، ز، ش، ف، ض. که آیه (واجد) آنها را هم به من فرمودند و من یادداشت کرده ام.**

کربلایی کاظم می گوید: آقای آیه الله بروجردی قلم و کاغذ خواستند و اینها را نوشتند.^۲

(۲) مطلبی که کربلایی کاظم درباره سوره حمد نقل کرده است از مسموعات و تحصیل علمی نبوده، بلکه نتیجه علم موهبتی مولا صاحب الأمر (منه السلام) بوده و از آن نقل می کند، در احادیث شریفه نیز همین معنا با کمی تفاوت؛ در تفسیر علت فقدان حروف، در

کتاب شرح شافیه «أبي فراس» نقل شده است:

أن «قيصر» ملك الروم كتب الى خليفة من خلفاء بني العباس كتاباً يذكر فيه: إنا وجدنا في الإنجيل أنه من قرأ سورة خالية من سبعة أحرف؛ حرم الله تعالى جسده على النار وهي: الثاء والجيم والحاء والزاي والشين والطاء والفاء، (ولما لم نجدها في الإنجيل)، فإننا طلبنا هذه السورة في التوراة فلم نجدها، وطلبناها في الزبور فلم نجدها، فهل تجدونها في كتبكم. فجمع الخليفة العباسي العلماء وسألهم في ذلك، فلم يجب منهم أحد عن ذلك الا التقي عليّ ابن محمد بن الرضا عليه السلام، فقال عليه السلام: ألها سورة الحمد، فإنها خالية من هذه السبعة أحرف، والحكمة في ذلك أن الثاء: في الثور، والجيم: من الجحيم، والحاء: من الخبث (الخبيثة)، والزاي: من الزقوم، والشين: من الشقاوة، والطاء: من الظلمة، والفاء: من (الآفة) الفرقة.

فلما وصل كتاب الخليفة الجوابي الى قيصر الروم؛ وقراه، فرح بذلك فرحاً شديداً، وأسلم لوقتته، ومات على الاسلام.

(يعني) قيصر پادشاه روم در ضمن نامه‌ای برای یکی از خلفای بنی عباس، نوشت: «ما در کتاب انجیل دیده‌ایم که هر کسی سوره‌ای را که خالی از هفت حرف باشد؛ بخواند، خداوند بدنش را بر آتش دوزخ حرام می‌کند، و آن هفت حرف عبارت است از: «ث، ج، خ، ز، ش، ظ، ف»، (چون این سوره را در انجیل نیافتیم) پس ما این سوره را در تورات جستجو کردیم؛ آنرا نیافتیم، در زبور آن سوره را جستجو کردیم؛ آنرا نیافتیم، (ما هر چه بررسی کردیم، چنین سوره‌ای را در کتابهای: تورات و زبور و انجیل نیافتیم)، آیا شما در کتاب آسمانی خود، چنین سوره‌ای را می‌یابید؟» خلیفه عباسی، دانشمندان را جمع کرد، و از آنها در این باره پرسید، پس هیچیک از آنها پاسخی نداد مگر "همان نقي (پاکیزه) علی پسر محمد فرزند رضا عليه السلام" (امام هادی عليه السلام)، پس آن حضرت فرمود:

آن سوره، سوره «حمد» است، که همانا این سوره؛ خالی از این حروف هفتگانه است. و حکمت در این امر (اثر بیمه از جهنم در تلاوت این سوره)، آنست که: (این حروف به یکی از نامهای جهنم یا آثار آن مرتبط است، پس برای رسیدن به خاصیت یعنی از اینها؛

خداوند این اثر را در سوره خالی از این حروف قرار داده است) حرف «ث» اشاره به «ثبور» (هلاکت) است، و حرف «ج» از «حجیم» (نام یکی از درکات دوزخ) است، و حرف «خ» از «حبیث» (ناپاک) (حیث و نا امیدی) است، و حرف «ز» از «زقوم» (غذای بسیار تلخ و متعفن دوزخ) است، و حرف «ش» از «شقاوت» (بدبختی) است، و حرف «ظ» از «ظلمت» (تاریکی) است، و حرف «ف» از «آفت» (فرقت و جدایی) است.

وقتی نامه خلیفه که پاسخ سؤال را داشت به قیصر روم رسید، و آنرا خواند شادان گشت شادی بسیاری، و همان دم اسلام آورد، و در حالی که مسلمان بود از دنیا رفت. / نقل منتخب التواریخ، ص ۷۹۵ از شرح الشافیه، ابی فراس الحمدانی.

سوره حمد و نداشتن حروف سبعة: در تأیید مفاد حدیث فوق و خصوصیت و امتیاز سوره حمد در فقدان حروف هفتگانه، احادیث دیگری نیز وارده شده است از جمله: در ماده "حمم" در کتاب سفینه البحار محدث قمی، حدیثی نقل کرده است که:

روي انه اعتل الحسن عليه السلام فاشتد وجعه فاحتملته فاطمة عليها السلام فأتت به النبي صلى الله عليه وآله وسلم مستغيثة مستحيرة فترل جبرئيل عليه السلام فقال: ان الله لم يزل عليك سورة من القرآن الا وفيها فاء و كل فاء من آفة، ما خلا الحمد فانه ليس فيه فاء فادع قدحا من ماء فاقرء فيه الحمد اربعين مرة ثم صبه عليه فان الله يشفيه ففعل ذلك فكانما انشط من عقال.

(یعنی) روایت شده که حضرت حسن مجتبی عليه السلام بیمار شد، و درد وی بسیار شدید گشت، حضرت فاطمه عليها السلام وی را به نزد حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم آورده در حالیکه به حضرتش استغاثه می کرده و پناه می جسته، پس جبرئیل عليه السلام نازل شد و گفت: همانا خداوند هیچ سوره ای از قرآن را بر تو نازل نکرد مگر در آن سوره حرف "فاء" وجود دارد، و هر "فاء" هم از آفت است، مگر سوره حمد که در آن حرف "فاء" نیست، پس بخوان تا قدحی از آب را که بیاورند، پس سوره حمد را در آن (آب) چهل بار بخوان، سپس آن (قدح آب) را بر او (حسن عليه السلام) بریز، پس همانا خداوند او را شفا می دهد، پس پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم همینطور انجام داد؛ و آنچنان (حسن عليه السلام) بهبود یافت و برخاست؛ مثل آنکه از زانوبند جسته باشد.

﴿مرحوم کربلای کاظم﴾: بعد آقا فرمودند: کربلای کاظم! جلو بیا با هم مصافحه کنیم. من جلو رفتم بعد آقا بلند می شود و صورت کربلای کاظم را

حروف سبعة: بجز سوره حمد (فاتحه الكتاب)؛ این حروف هفتگانه در حروف مقطعه اوائل سور قرآنی (که از امتیازات قرآن کریم بر کتب آسمانی دیگر است) هم نمی باشد، علماء و حکماء گفته اند که: حروف ۲۸ گانه عربی دو قسم است: قسم اول: حروف روحانیة که ۱۴ حرف است، که در این فقره جمع است {علی صراط حق نمسکه}، قسم دوم: حروف جسمانیة که آن هم ۱۴ حرف است، و حروف سبعة فوق الذکر هم بخشی از حروف جسمانیة است. / نقل از علامه حسن زاده آملی، در کتاب مدارج قرآن و معارج انسان ص ۷.

معرفی منبع: امیر ابوفراس حمدانی از امراء و ادبای بزرگ = متولد اواخر عصر غیبت صغری، شرح مکارم احوال او در معرفت و ادبیات و دانایی و شجاعت و فتوحات معروف است، از امرای دولت شیعی آل حمدان (که در شمال عراق و سوریا حکومت می کرده اند) بوده است، قصیده شافیه او در مناقب اهل بیت علیهم السلام و مثالب بنی العباس؛ از بدایع و شاهکارهای ادبی زبان عربی است، از سوی علمای سنی و شیعه شرحهای بسیاری بر آن نوشته شده است، از جمله شرح ابن امیرالحاج حسینی حلی (ق ۱۲) می باشد، که چند بار در سالهای ۱۲۹۵ - ۱۳۱۵ چاپ سنگی شده است، برگرفته از کتاب: أهل البيت علیهم السلام في المكتبة العربية، علامه السید عبد العزیز الطباطبائی، ص ۲۳۸ / کتاب شرح شافیه در سال ۱۴۱۶ توسط وزارت ارشاد اسلامی ایران چاپ شده است.

پادشاه روم: دوران امامت حضرت امام هادی علیه السلام ۳۰ سال بوده است، اگر مقصود از قیصر و پادشاه روم همان امپراتور بیزانس شرقی بوده باشد؛ پس در این مدت این افراد (میخائیل دوم، تئوفیلوس، تئودورا، میخائیل سوم، باسیلیوس یکم) حکومت کرده اند، و قیصر مذکور یکی از اینها بوده است.

(نقل مطالب پاورقی فوق از: کتاب راهنمای تبارشناسی حضرت مریم علیها السلام)

می‌بوسد با آقای آیه‌الله دیده بوسی کردیم. بعد هم صد تومان به ما انعام دادند و صد تومان پول به کربلایی کاظم صله می‌دهد ولی ایشان قبول نمی‌کنند. می‌گوید این را بده به طلبه‌هایی که مستحق هستند، من خودم کشاورز هستم و پول حلال در می‌آورم. آقای فرماید خودم در بروجرد کشاورزی دارم از حق خودم می‌خواهم به شما سهمیه بدهم. ایشان قبول می‌کنند و در همان جا میان طلبه‌ها آن پول را تقسیم می‌کنند.. بعد، من هم خدا حافظی کردم و بیرون آمدم.

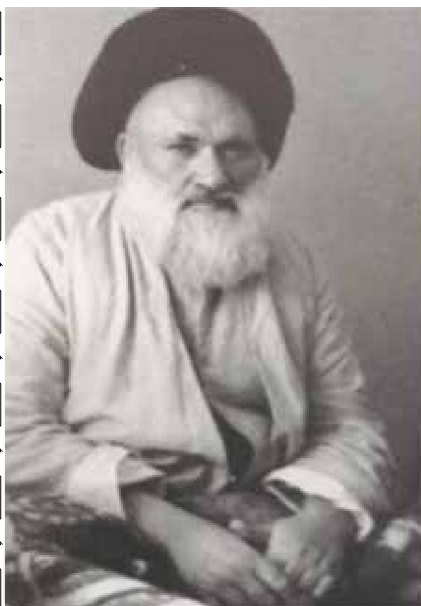
آیت الله سید صدرالدین صدر و کربلایی کاظم:



﴿آیت الله آقای صدر﴾ پدر امام موسی صدر، یکی از مراجع تقلید شیعه که یکی از دو وصی مرحوم آیت الله حائری یزدی بودند، پس از آزمایش و امتحان او فرمودند: من که سید و ذریه پیامبر ﷺ هستم، و سال‌ها درس خوانده، و در او امر الهی هم کوتاهی نکرده، و نواهی و مناهی را هم ترک نموده‌ام، به این فیض نرسیده‌ام!

ولی این پیرمرد بی سواد مورد عنایت واقع شده، و حافظ قرآن گردیده است!! این مرد کشاورز چه عملی داشته است که این طور مورد عنایت پروردگار قرار گرفته است؟! ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ این فضل الهی است آن را به هر که بخواهد عطا می‌کند و خداوند دارای فضل عظیم است.

آیت الله حاج سید محمد تقی خونساری و کربلایی کاظم:



﴿مرحوم آية الله خونساری از مراجع تقلید قم، که نماز باران ایشان در قم مشهور است، پس از آزمودن و آزمایش ها به کربلایی کاظم به او فرمودند: می توانی قرآن را معکوساً از آخر به اول بخوانی؟ کربلایی گفت: آری، و شروع کرد به خواندن سوره بقره از آخر به اول. آية الله خونساری فرمودند: بسیار عجیب است، من شصت سال است سوره توحید را که چهار آیه دارد می خوانم، و

نمی توانم بدون فکر و تأمل؛ از آخر به اول بخوانم، ولی این مرد عامی دهاتی سوره بقره را که ۲۸۶ آیه دارد، بدون تأمل مستقیماً و معکوساً از حفظ می خواند! ﴿آیت الله خوانساری از ایشان سؤال می پرسد که شما چگونه می دانستید که به این

کربلایی کاظم می گوید من سه تا ویژگی دارم که هر کسی این ویژگی ها را داشته باشد به درجه من می رسد. هر کسی این سه ویژگی را داشته باشد خداوند به او کرامت می کند؛ یا طی الارض پیدا می کند، یا مستجاب الدعوه می شود، یا حافظ قرآن .

ویژگی اول: نخوردن مال حرام است. من از موقعی که به سن تکلیف رسیدم تا به الان یک لقمه حرام جذب بدنم نشده است.

آقای خوانساری فرمودند: شما از کجا می فهمید که یک لقمه حرام است و نمی خورید؟ پدرم گفتند: اگر کسی خمس ندهد، زکاتش را ندهد، ربا بدهد، غذا تهیه کند جلو من بگذارد همان آقایی که مرا برد در آن امامزاده گفت قرآن بخوان؛ صورتش برایم مجسم می شود که با اشاره دست می گوید از این غذا نخور . همان آقا با انگشت اشاره می کند .

ویژگی دوم: از گندم و زکات و غیره که پرداخت می کردم هر چه که می ماند یک دهم آن را در راه خدا می دادم

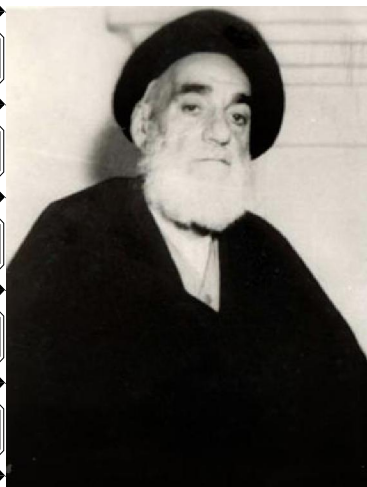
سومین ویژگی: خواندن نمازهای واجب و مستحب ۵۱ رکعت روزانه. همه نمازها را به جای می آوردم و عامل قرآن هم بودم.

آیه الله حجت و کربلایی کاظم:

مرحوم آیه الله حجت، از مراجع تقلید شیعه، نسبت به کربلایی کاظم محبت و عنایت ویژه داشتند، و هرگاه او را می دیدند بدو احترام می نهادند و او را بسیار تکریم می کرد. و به ایشان مساعدت و کمک مالی می کردند و می فرمودند: او معجزه مقام ولایت است. و کربلایی کاظم حافظ قرآن هم از غیر (مثل) ایشان پولی قبول نمی کرد.



متن دستخط آیت الله حاج سید احمد زنجانی درباره کربلای کاظم:



﴿ در ارتباط با ﴾ کربلای کاظم ساروقی حافظ قرآن کریم . حقیر حفظ قرآن را از او امر عادی ندیدم ، بلکه موهبتی الهی فهمیدم ، چون اگر آن مستند به قوه حافظه بود مقتضی بود که چیزهای دیگر را نیز حفظ کرده باشد . برای اینکه صاحب این قوه هیچ وقت این قوه را معطل نمی گذارد ، بلکه از ادعیه و اشعار و اخبار و عبارات بزرگان به مقتضای ذوق و شوق زیاد حفظ می نماید . ولی حافظه او در

غیر قرآن متعارف است ، بلکه از متعارف نیز کمتر است ، چون حرف متعارف و آداب معاشرت را بلد نیست و جز قرآن چیزی در خود ندارد و اما نسبت به قرآن به طوری احاطه دارد ، هر آیه را از هر جای قرآن می پرسند فوراً می گوید و هر قرآن هم به دستش می دهند باز کرده دو ورق این ور و آن ور می کند ، همانند دست روی همان آیه می گذارد و حتی (اگر) یک حرف عمداً زیاد و یا کم کنند ، فوری می گوید این حرف زیاد و یا کم است و چه بسا اتفاق افتاده که در سؤال سر یک آیه را وصل به آیه دیگر کرده اند و پرسیدند ، فوری می گوید جوابش این است و بقیه اش در سوره فلان است و آیه چندم . خلاصه حقیر از امتحانات مکرری که کردم حفظ قرآن ایشان را موهبتی الهی فهمیدم . بنده حقیر سید احمد الحسنی الزنجانی ذیحجة الحرام ۱۳۷۴ هجری قمری .

﴿ مرحوم آیه الله (سید احمد) زنجانی از کربلای کاظم به «کشف الآیات زنده و متحرک» تعبیر می فرمود .

متن دستخط مرحوم آیت الله مرعشی نجفی درباره کربلای کاظم:



بسم الله الرحمن الرحیم
به عرض محترم می رساند از ساحت
قدس ربوبی به وسیله حضرات معصومین
علیهم السلام دوام توفیقات سرکار و سایر
علاقمندان به دین مبین اسلام و مذهب
حق جعفری مسئلت می نمایم . مرقومه
شریفه راجع به حافظ قرآن کربلایی
ساروق شرف وصول ارزانی شد و از حقیر
نسبت به حقیقت امر سؤال شده بود .
عرض می شود سه سال قبل ، از ملایر
بعضی از مؤمنین شرحی راجع به این امر

فوق العاده به حقیر نوشته بودند . لذا مخلص در صدد برآمدن که امتحاناتی از
ایشان بشود . لذا از حضرت حجة الاسلام حاج آقا شهاب همدانی که از علمای
اعلام ملایر هستند تقاضا کردم که اگر ممکن بشود معظم له را به قم بفرستند .
به توفیق الهی مطلب حقیر حاصل و ایشان به قم آمدند . در منزل بنده امتحانات
از ایشان در حضور عده ای از حضرات آقایان اهل علم به عمل آمد ، صدق
مطلب به همه مکشوف شد ، حتی به اندازه ای این مرد موفق و ماهر است در
آیات شریفه قرآن که اگر کسی عمداً آیه مبارکه از آیات را غلط یا محرف یا
مقدم یا مؤخر بخواند ، ایشان کاملاً واقف و مطلع هستند . و علاوه از جمله
امتحانات ایشان آنکه کتاب فارسی مقابل ایشان گذاشته شد در خلال آن
کتاب هر کجا آیه قرآن شریف بود تشخیص می داد و ایشان را در عتبات مقدسه

و مشاهد مشرفه هم اشخاصی امتحان کرده اند . در کویت علماء عامه هم امتحاناتی کرده اند و سابقه بیسوادی ایشان را اهل محل خودشان تصدیق دارند . به هر حال شک و شبهه ای در این امر خارق العاده (نیست) و این موهبتی است ربانی (که) شامل حال ایشان شده . ولی متأسفانه امر معاش ایشان مختل است و دندان هم ندارد، لذا در تلاوت آیات مبارکه اندماج کلمات و حروف می شود و مستمعین درست استفاده و استفاضه نمی نمایند. فعلی هذا چه قدر بجا و به موقع می باشد برادران دینی از مظالم و زکوة و تبرعات به ایشان مساعدتی بنمایند که فارغ البال در محافل دینی از حال ایشان بر معتقدات آنها افزوده شود . در موضوع دندان گذاردن ایشان هم اصرار فرمودند و در قم اقدامی جهت دندان ایشان شد ، ولی خودش حاضر نشد. به نظر قاصر حقیر که برای ایشان نداشتن دندان نقص بزرگی است ، باید رفع گردد . زیاده بر این مزاحم نمی شوم ، جز التماس دعا . خداوند دست سرکار و سایر مومنین را از ذیل عنایت اجداد طاهرين کوتاه نفرماید . اللهم ارزقنا في الدنيا زيارتهم وفي الآخرة شفاعتهم آمين آمين . شهاب الدين الحسيني المرعشي النجفي ذيقعه ۱۳۷۴ قمری.

﴿ (نقل حاج اسماعیل کریمی) آیه الله مرعشی نیز يك روز يك كتاب فارسي را مقابل پدرم بازي كند (تعلیمات دینی) و مي گوید (ببین) قرآن است؟. اما پدرم باز هم مي گوید: نه کلمات و حروف سیاه است، قرآن نیست.

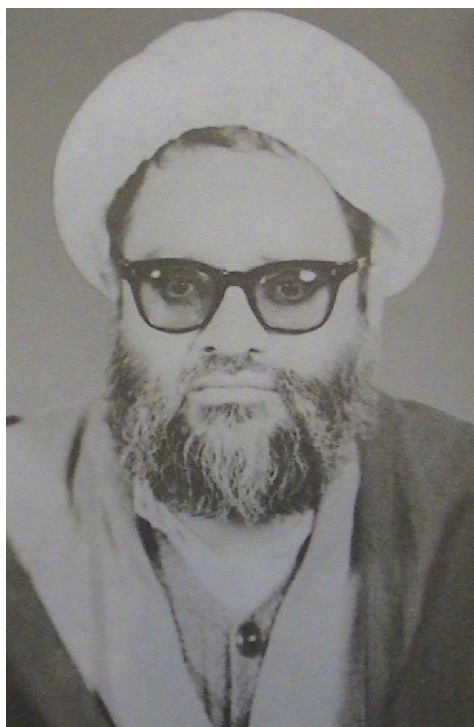
﴿ (مصاحبه با حاج اسماعیل کریمی) ماجرای تطابق قرآن مکتوب (رایج فعلی) با (قرآن حافظه) کربلایی کاظم که توسط آیت الله مرعشی نجفی صورت گرفت چیست؟ آیت الله مرعشی نجفی فرمودند برخی از طلبه ها می گویند که قرآن تحریف شده است. این قرآن (فعلی) قرآن زمان پیغمبر نیست. ما هم وقتی

داستان کربلائی کاظم را شنیدیم نامه ای نوشتیم و پیغام فرستادیم که کربلائی کاظم بیاید قم. طولی نکشید آمد و با هم دیگر قرار گذاشتند که روزی یک جزء قرآن مقابله کنند. آیت الله مرعشی نجفی در طول یک ماه؛ قرآن موجود (به روایت حفص از قرائت عاصم) را با قرآنی که (بر همین روایت) به کربلائی محمد کاظم کریمی داده شده و القاء شده بود مقایسه نمود و دیدند که در کل قرآن، حتی کلمه ای بین قرآن موجود (به روایت حفص از قرائت عاصم) و قرآنی که کربلائی کاظم (بر همین روایت) می خواند تفاوت وجود ندارد، و تنها چند حرکت فتحه، کسره و ضمه (و برخی حروف) تفاوت وجود داشت. دیدم همان قرآنی که بر محمد بن عبدالله نازل شده است را کربلائی کاظم قرائت می کند.



آقای مکارم شیرازی نقل کرده است: جالب این که عالم بزرگوار، مرحوم (آیت الله) حاجی میرزا مهدی بروجردی منشی مخصوص و مشاور معروف آیت الله حائری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم، مشغول تألیف کتابی به نام برهان روشن در عدم تحریف قرآن بود و با علاقه عجیبی این مسئله را تعقیب می کرد و سرانجام این کتاب را منتشر ساخت. یک روز اطلاع یافتم که او در صدد تماسی نزدیک با کربلائی کاظم است. معلوم شد که ایشان می خواهد یکی از دلایل عدم تحریف قرآن را این موضوع معرفی کند؛ زیرا مسلماً قرآنی که کربلائی کاظم با امداد غیبی حفظ شده، قاعدتاً باید قرآن اصلی باشد؛ چون کمترین تفاوتی در میان آن چه کربلائی کاظم می خواند، و با قرآن موجود، وجود ندارد.

آیت الله شیخ مرتضی حائری و کربلایی کاظم:

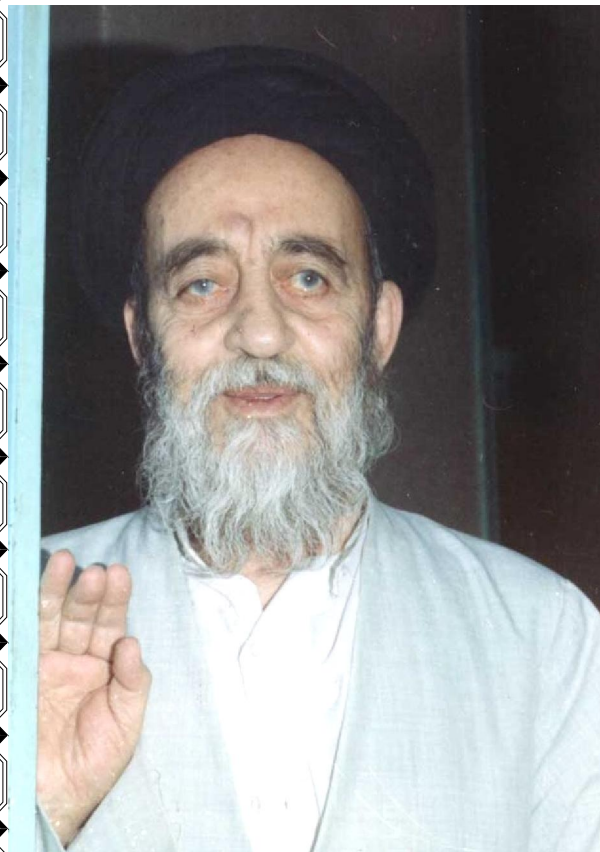


﴿مصاحبه با حاج اسماعیل کریمی﴾ شنیده ایم که کربلایی کاظم باوجود بی سواد قرآن را از غیر قرآن تشخیص می داد اگر ممکن است توضیح بدهید: **بله**، ایشان قرآن را به صورت نوری دید، یک روز (آیت الله) آشیخ مرتضی حائری پسر آیه الله حائری یزدی کتاب جواهر را جلو پدروم بازی کند و می فرماید این قرآن است پدرم نگاه می کند و می گوید همه سیاه است. این قرآن نیست.

اما پدرم در میان متن جواهر (الکلام) به آیه ای برمی خورد و می گوید اما این آیه قرآن است.

﴿آقای مصباح یزدی نقل کرده است: مرحوم آیت الله شیخ مرتضی حائری رضوان الله علیه، که ما نیز افتخار شاگردی ایشان را داشتیم، می فرمودند: من خودم کتاب جواهر را در برابر کربلایی کاظم گذاشتم. گفتم اینجا چیزی از قرآن می بینی؟ چند سطر را دست گذاشت و گفت اینها قرآن است. درست بر روی آیات دست می گذاشت. گفتم از کجا می فهمی؟ این سطرها با دیگر سطرها چه فرقی دارد؟ گفت اینها نور دارد. من از نور آنها می فهمم که آیات قرآن است.

علامه سید محمد حسین طباطبائی و کربلایی کاظم:



استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی نیز در مورد او فرمود: شخصا کربلایی کاظم را ندیده ام. ولی از عده ای صاحب نظران شنیده ام که داستان وی خارق العاده است و طرز حفظ او بر وقوع یک معجزه و کرامت دلالت دارد. و طرز حفظ او بر وقوع یک معجزه و کرامت دلالت دارد.

آیت الله علامه

طباطبائی او را یک معجم المفهرس و کشف الآیات متحرک می خواند.

توانایی خارق العاده کربلایی کاظم تنها به حفظ قرآن کریم محدود نمیشد. بلکه تمام اجزای وجودش محرم قرآن بود و با آیات آسمانی انس و الفت داشت. پرده از پیش چشمان او کنار رفته بود و کلام خدا را نورانی میدید. دستاوردش نیز با آیات قرآن آشنا بود.

اطلاع و اختبار و نقل از کربلائی کاظم ساروقی توسط دیگر آیات و اعلام حوزه علمیه قم (در آن زمان)

﴿ کربلائی کاظم دفعات متعدد به قم آمده و در حقیقت او را به قم آورده اند. او در قم با بسیاری از علما و بزرگان ملاقات کرد، بجز شخصیتی که در صفحات قبل مطلبی مستقلاً از ایشان نقل گردید، اعلام دیگری نیز در آن زمان حضور داشته اند و مرحوم کربلائی کاظم را دیده و آزموده اند. ﴾

﴿ شخصیت‌هایی همچون آیات الله: سید محمد محقق داماد، شیخ فاضل قفقازی، میرزا محمد فیض قمی، حاج آقا سید روح الله خمینی، حاج سید محمد رضا گلپایگانی، حاج شیخ محمد علی اراکی، حاج سید محمد کاظم شریعتمداری، حاج شیخ ابوالفضل زاهدی، حاج سید محمد باقر سلطانی، حاج شیخ عبدالجواد جبل عاملی (سدهی)، حاج شیخ عبد الوهاب روحی یزدی، حاج شیخ محمد فکور یزدی، حاج شیخ عبد الحسین فقیهی رشتی (نماینده آیت الله بروجردی در حرمین شریفین و حجاز)، حاج سید مصطفی صفایی خوانساری، دکتر محمد محقق رشتی (استاد حوزه و دانشگاه، و نماینده آیت الله بروجردی در هامبورگ)، حاج سید محمد صادق روحانی، حاج سید حسین قاضی، حاج آقا رضا سید صفی (بهاء الدینی)، حاج شیخ محمد تقی بهجت فومنی، و بسیاری دیگر رحمهم الله جمیعاً. ﴾

﴿ خود من (سید محمد جواد علوی طباطبائی بروجردی نوه دختری آیت الله بروجردی متولد ۱۳۷۰ هـ.ق) این خاطره را دارم که (هفت ساله بوده در آخرین سفر ساروقی به قم قبل از وفاتش ۱۳۷۷ هـ.ق) جلسه‌ای در منزل ما برگزار شد و حدود ده تا پانزده نفر از علما همچون حضرت امام، حاج آقا مرتضی حائری و مرحوم حاج فقیهی رشتی، و نیز آقای اسماعیل علوی و کربلائی کاظم حضور

داشتند. پس از صرف نهار، نوبت به آزمایش کربلایی کاظم رسید. حاضران کتاب شرح لمعه را برای آزمون انتخاب کردند. این کتاب به زبان عربی است (و آن وقتها چاپ این کتاب حروفی نشده نبود و به صورت طبع حجری از روی نسخه خطی چاپ می شد و شکل متنش برای شخص بی سواد مثل شکل قرآن که با خط نوشته می شود و حروفی نیست بود) و در جای جای آن، آیه و حدیث نیز هست. این کتاب را پیش روی کربلای کاظم گذاشتند. ایشان دست می گذاشت و متن عربی شهید را رد می کرد؛ چون نمی توانست بخواند؛ روایت ها را هم نمی توانست بخواند و رد می کرد (چون سواد خواندن نداشت)؛ اما وقتی به يك کلمه قرآن می رسید، آن را می خواند (چون نور قرآن را می دید و خواندن نور قرآن به او عطا شده بود).

آنچه موجب تعجب من بود، این بود که کلماتی مثل «الله» را که در متن مرحوم شهید (ثانی در شرح لمعه) و حتی در روایت بود، نمی دید و نمی توانست بخواند؛ اما در آیه قرآن می توانست بخواند. این آزمایش را چندین بار انجام دادند؛ مثلاً مواردی را مشخص کرده بودند که آیه و روایت به هم آمیخته بود؛ دو کلمه یکسان، مثلاً «الله» را به او نشان دادند و گفتند که این «الله» است؛ آن هم «الله» است. کربلایی کاظم گفت: من نمی دانم آنجا چه چیزی است؛ اما به آیه که می رسم، نور سبزی هست؛ با این نور، من آن آیه را می بینم و می توانم بخوانم؛ اما غیر آن را نمی توانم بخوانم. بنابراین، ایشان این کلمات و نوشته ها را نمی دید؛ بلکه آنچه می دید، و رای نوشته ها بود. با اینکه «الله» همان است که در قرآن هست، اما کلمه الله را در جمله «رحمه الله» در کلام مرحوم شهید، نمی دید؛ ولی در آیه قرآن می دید. من خودم این را در آن جلسه دیدم.

اطلاع و اختبار و نقل از کربلائی کاظم ساروقی توسط فضلا و طلاب حوزه علمیه قم (آن زمان که بعدا از مراجع و آیات قم و سایر بلاد بوده اند):

﴿ فضلای آن زمان حوزه قم نظیر آقایان: شهید صدوقی، حاج شیخ حسینعلی منتظری، شهید اشرفی اصفهانی، شیخ ابوالفضل خوانساری، اخوان موحد ابطحی، اخوان صافی گلپایگانی، موسوی اردبیلی، سید جلال الدین آشتیانی، مهدی حائری یزدی، رضا صدر، شهید بهشتی، شهید شیخ عبد الرحیم ربانی شیرازی، سید جلال الدین طاهری اصفهانی، حاج آقا موسی زنجانی، شیخ احمد پایانی، شیخ محمد تقی ستوده اراکی، احمدی میانجی، شیخ ناصر مکارم شیرازی، شیخ جعفر سبحانی، شیخ محمد فاضل لنکرانی، سید مصطفی خمینی، شیخ محمد مؤمن قمی، شیخ مصطفی اعتمادی، شیخ رضا استادی، مقتدایی، محفوظی، شیخ محمد شاه آبادی، شیخ حسین مظاهری، شیخ محمد تقی مصباح یزدی، شیخ ابوالقاسم خزعلی، رستگار جویباری، شیخ مهدی حائری تهرانی، شیخ صدرالدین حائری شیرازی، شیخ علی دوانی، و بسیاری دیگر از طلاب آن زمان که بعدا از مراجع و آیات شدند، و از جمله آقایان شریف رازی و سید حسن خراسانی که راویان حضوری و مکتوب این واقعه به تفصیل بوده اند.﴾

﴿ کربلائی کاظم در قم از راحتی بیشتری برخوردار بود؛ چون جای او بیشتر اوقات در مدرسه فیضیه بود، و هر شب و روز به حجره یکی از طلاب دعوت می شد، و در هر جلسه گروه زیادی به دیدن او می آمدند، و سئوالات گوناگونی درباره قرآن از او می پرسیدند؛ در مورد خواص آیات، تعداد کلمات، تعداد حروف در قرآن، کدام آیه بیش از دیگر آیات حرف میم دارد، کدام سوره چند حرف قاف دارد، و از این قبیل.﴾

﴿ نقل آیت الله مکارم شیرازی:



(در ۲۵ سال قبل گفته است) حدود چهل سال قبل، وقتی طلبه نوجوانی بودم، برای تبلیغ ایام ماه محرم، به منطقه ای در اطراف ملایر، به نام حسین آباد رفته بودم. در مجلس به من گفتند، پیرمردی اینجا است که حافظ تمام قرآن است و داستان عجیبی دارد. او کشاورز ساده ای است که روزی خسته و ناتوان، بعد از کار روزانه، از کنار امامزاده ای در حوالی

همان منطقه عبور می کرده، و طُیّ ماجرای، این موهبت الهی نصیبش می شود که بدون هیچ سابقه قبلی حافظ تمام قرآن می گردد. من از ماجرا خوشحال شدم و مایل بودم سؤالاتی از او بپرسم و امتحانش کنم. قرآن به دست گرفتم و او را آزمودم، دیدم یا للعجب این مرد دهاتی بی سواد، با تسلط کامل سؤالات را پاسخ می گوید، در حالی که اگر کسی قیافه اش را می دید فکر می کرد، حتی سوره حمد و قل هو الله را به زحمت می خواند. او ملاً کاظم و یا به تعبیر دیگر «گل کاظم» نامیده می شد، و در آن روز هنوز در محافل علمی معروف نشده بود و در قم از او خبر نداشتند. من هنگام بازگشت به قم، این ماجرا را به عنوان ره آورد جالبی از این سفر، برای دوستانم شرح دادم، و همگی تعجب کردند که مردی در این ظاهر، چنان تسلط عجیبی به قرآن داشته باشد. ممکن است کسی بگوید حافظه او بسیار قوی است و مثلاً سال ها زحمت کشیده و آن را حفظ کرده و الآن هم مرتباً می خواند که یادش نرود، در حالی که چنین نبود.

ولی پیدا کردن فوری آیات، بلکه نشان دادن بی وقفه، آن هم نه از روی یک قرآن معین؛ که درباره آن تمرین داشته باشد، بلکه از قرآن های کاملاً مختلف چاپی، خطی، ریز و درشت، امری نیست که بتوان از طریق عادی تفسیری برای آن پیدا کرد. بعد از مدتی، بعضی از علاقمندان، او را به قم دعوت کردند و آوازه او همه جا پیچید. خدمت مراجع و آیات بزرگ همچون آیت الله بروجردی رسید و طلاب در مدرسه فیضیه مثل پروانه اطراف وجود او را می گرفتند، و اگر کسی از دور این منظره را می دید، تعجب می کرد که این مرد ساده دهاتی با همان لباس محلی، در میان این جمع طلاب، چه می گوید.

گاهی بعضی از طلاب چند جمله از آیات مختلف قرآن را از سوره های متعدد گرفته، با هم تلفیق می کردند و می گفتند: کل کاظم! این آیه در کدام سوره است؟ او خنده ای می کرد و می گفت: ناقلاگری می کنی؟ جمله اول در فلان سوره و قبل و بعدش این است، جمله دوم در فلان سوره و قبل و بعد آن چنین است و همچنین جمله های دیگر. از حفظ قرآن مهم تر، این بود که یافتن آیات از روی قرآن، برای او همچون آب خوردن بود، و هر قرآنی را - اعم از چاپی یا خطی - به او می دادی و می گفتی: «کل کاظم! فلان آیه را بیاور» مثل استخاره کردن با قرآن که قرآن را بازی کنند، بازی کرد و آیه در یکی از دو صفحه مقابل بود.

همچنین آیت الله مکارم شیرازی در نوشته ای نوشته و گواهی نموده است: بسم الله الرحمن الرحيم. اولین بار که مرحوم کربلایی کاظم را در حومه ملایر دیدم قیافه ساده او چنان بود که انسان فکری کرد سوره حمد نماز خودش را نیز درست بلد نیست، اما وقتی گفتند این مرد روستایی درس نخوانده، طی یک حادثه

عجیب و آمیخته با موهبت الهی حافظ کل قرآن شده است، فهمیدم پشت این چهره دریایی از خلوص وجود دارد و برای امتحان او را آزمایش کردم، کاملاً بر آیات قرآن مسلط بود.

بعداً آوازه او بالا گرفت و به قم آمد و مورد استقبال فضلاء حوزه علمیه و مراجع بزرگ قرار گرفت و با امتحانات پی در پی ثابت شد این مسأله یک امر عادی نیست، همه جا با اعجاب از او یاد می‌شد و مورد اکرام و احترام بود، تسلط او به پیدا کردن آیات از نسخ مختلف قرآن، عجیب‌تر از حافظه او بود، هرگاه قرآنی به دست او می‌دادند و می‌گفتند فلان آیه را پیدا کن، قرآن را باز می‌کرد آیه در همان صفحه یا یک ورق بعد و یا قبل بود، شرح حال او آمیخته با قرائن فراوان بود، حتی افراد دیرباور را به خضوع وادار می‌نمود، خداوند رحمتش کند، و با قرآن مجید و آورنده آن محشورش فرماید.

نقل آیت الله جعفر سبحانی:



یک روز عصر وارد مدرسه فیضیه شدم. دیدم کربلایی کاظم کنار باغچه مدرسه نشسته است و جمعی از او سوال میکنند. من هم جلورفتم و آیه ای از او از سورة «والصافات» و سورة «صاد» را پرسیدم. فوراً پاسخ داد، پس از او خواستم این آیه را از قرآن کوچک جیبی خودم نشان دهد. و قرآن کوچک بغلی ام را به دست او دادم! قرآن را گرفت فوراً یک قبضه را گرفت و باز کرد و گفت: بفرمایید. آیه در همان صفحه بود.

﴿ نقل آیت الله حاج شیخ صدرالدین حائری شیرازی ﴾



ایشان می گوید:
روزی وارد مدرسه
فیضیه شدم، دیدم
طلبه ها دور
پیرمردی ۷۰ ساله
جمع شده اند، و از
او سؤوالهای
گوناگونی می

پرسند. مثلاً می پرسیدند: فلان سوره چند تا الف دارد؟ یا فلان سوره چند تا «ب» یا «ن» دارد؟ و او بلافاصله جواب می داد!

﴿ از او دعوت کردم به (حجره مان در) مدرسه آیت الله حجت بیاید. من از او سؤالاتی کردم. راجع به خشیت الهی پرسیدم، (که چطور نصیب و روزیم شود) گفت: سوره زلزال را بخوان.

﴿ راجع به رزق پرسیدم، گفت: ۶۰ مرتبه آیه «و من یتق الله» را بخوان. حالا دلیل این جوابها چه بود؟ من نمی فهمیدم.

توضیح: مقصود مرحوم حائری از فقره {حالا دلیل این جوابها چه بود؟ من نمی فهمیدم} به معنی ابهام و تردید وی نبود، چونکه ایشان عادتش این بود در مواردی که امری فوق العاده بود؛ و می خواست اعجابش را برساند؛ بعد از بیان آن؛ با چنین فقره ای؛ غیر عادی بودن آنرا ابراز می نمود. رحمه الله علیهما.

﴿ نقل آیت الله ابو القاسم خزعلی:

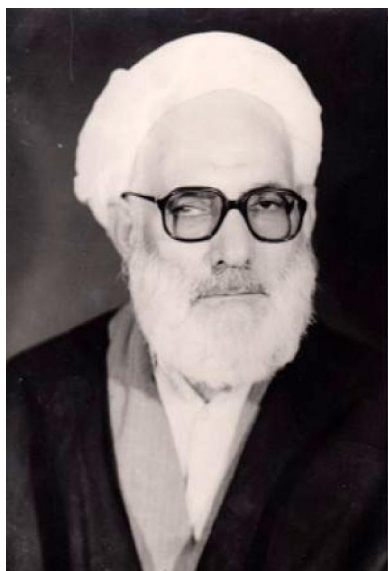


وی که خود حافظ قرآن و نهج البلاغه و صحیفه سجّادیه می باشند، گفته است): سال ۱۳۳۲ هـ ش بود که من با ایشان در کنار حوض مدرسه فیضیه ملاقات داشتم، و دو آیه را که در کلمات با هم اشتراک داشته، ضمیمه کرده، پشت سر هم خوانده، محلّ آن را از او

پرسیدم، (یکی آیه ۶۷ انعام و دیگری آیه ۸۸ سوره ص)، بدین ترتیب، گفتم: «کربلای کاظم! لَکَلِّ نَبَاٌ مُّسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ». و «لَتَعْلَمَنَّ نَبَاُ بَعْدَ حَیْنٍ» دو تا آیه را انتخاب کردم که در یک کلمه مشترک باشند و پرسیدم: «کجای قرآن است؟» بلافاصله جواب داد: «یکی مال سوره انعام، آیه ۶۷ است و یکی هم مال سوره صاد، آیه ۸۸» است! حتی یک ثانیه هم معطل نکرد! این دو آیه را عمداً کنار هم گذاشتم تا ببینم متوجه می شود یا نه؟ فهمیدم قضیه چیز دیگری است. نور قرآن را می دید.

﴿ دوتا «واو» را که می نوشتند، می گفت: «یکی مال قرآن است، یکی مال غیر قرآن!». از نویسنده پرسیدم: «قضیه چیست؟» جواب داد: «یکی رابه نیت «واو» ولا الضالین نوشتم، یکی را همین طوری» به قصد «زید و عمرو و ...» نوشته و به کربلای کاظم نشان داد.. گفت: یکی واو قرآن است و دیگری از غیر قرآن! گفتند: کربلای کاظم! از کجا تشخیص دادی؟ کربلای کاظم گفت: «این «واو» نور دارد، آن یکی ندارد!». «یکی نور داشت و دیگری نداشت». اگر چشم من و شما این نورها و این امور را نمی بیند نباید بگوییم این امور واقعیت ندارد و نیست. خیلی امور هست که ما نمی بینیم. ای کاش مقداری،

چشمانمان باز می شد «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ». وقتی که می گویند به قرآن بی وضو دست نزنید، این فقط برای این نیست که به قرآن احترام بگذاریم و به آن اهمیت بدهیم بلکه برای آن است که وقتی کلمات و آیات به قصد قرآن نوشته شد قداست و نورانیت پیدا می کند. این نورانیت از کجا می آید؟ آیا شعاعی از آن نور اصلی که عندالله است به آن می تابد؟ چرا چشم يك انسان این نور را می بیند و چشم دیگران نمی بیند؟ پاسخ هیچ کدام از این ها را نمی دانیم.



🔗 نقل آیت الله شیخ محمد رازی: مؤلف

کتاب «گنجینه دانشمندان»، از دیگر علمایی که کربلایی کاظم را ملاقات کرده و بیش از دیگران با ایشان انس و الفت و مراوده داشته، به طوری که مدتی میزبان ایشان بوده و طبعاً در این مدت نسبتاً طولانی؛ هم شرح واقعه را به تفصیل از او شنیده؛ و حضوراً مکتوب کرده است، و هم سؤالات متعددی از وی پرسیده است.

ایشان شرح دیدار خود با مرحوم کربلایی

کاظم را این گونه می نگارد: مرحوم کربلایی کاظم از اهالی ساروق فراهان، حافظ القرآن، عجیب زمان بود! وی مدت چند ماهی در منزل نگارنده در قم بود. مرد عاقل و بی سواد، ولی به طوری قرآن شریف را حافظ بود که برای غیر معصوم و امام علیه السلام که حجت خداست، میسور نیست!! و این بنده صدها بار او را تجربه و آزمایش نمودم؛ نشد که تأمل و فکر کند و جواب بدهد!!!

هر آیه ای از آیات شریفه قرآن را که می‌پرسیدند، اگر از آیات مکرره بود فوراً می‌گفت: این آیه مشابه دارد و در فلان سوره و فلان سوره موجود است. و اگر غیر مکرر بود، فوراً می‌گفت: در فلان سوره است و قبل و بعدش چنین است.

به او می‌گفتند: این آیه را از قرآن نشان بده. و هر قرآن کوچک و یا بزرگ، خطی یا چاپی به دست او می‌دادند، با گرفتن یک قبضه از قرآن، همان آیه مطلوب را ارائه می‌داد.

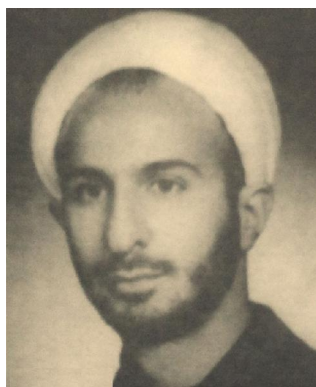
نقل آیت الله حاج سید محمد حسین لاله زاری: وی راجع به کربلایی کاظم



گفته است: درباره نور قرآن افراد بسیاری دیده شده‌اند که: با نور معنوی قرآن را می‌خوانده‌اند؛ و چه بسا سواد نداشته‌اند؛ و مکتب ندیده بودند، همچون مرحوم کربلایی محمد کاظم فراهانی رحمه الله علیه که در همین عصر ما بود؛ او مردی عامی و دهاتی بود که قرآن در امامزاده‌ای توسط دو مرد عابر که آنها را نمی‌شناخت؛ به وی افاضه شد.

کربلایی کاظم خود فرموده بود که آن دو نفر یکی امام زمان (عج) و دیگری حضرت خضر نبی (ع) بوده‌اند. می‌گفتند: مرحوم کربلایی کاظم ساروق فراهانی رحمه الله علیه به قرائت "مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ" در سوره حمد ملتزم بوده است.

توضیح: برای هر دو قرائت {مَلِك - مَالِك} در این آیه شریفه از سوره حمد روایاتی از اهل بیت (ع) وارد شده است.



﴿ نقل آیت الله محمد تقی مصباح یزدی:﴾

داستان کربلائی کاظم را شاید شنیده‌اید. پیکر پاک ایشان در قبرستان نو در قم مدفون است. ایشان یک پیرمرد کشاورز با لباس ساده روستایی و کلاه نم‌دی بود، کربلائی کاظم کاملاً بی‌سواد بود تا جایی که اسم خود را نمی‌توانست بنویسد، با این حال با لطف و عنایت خدا و به خاطر اخلاصی

که داشت به یکباره حافظ کل قرآن شد. به گونه‌ای که اگر هر آیه از قرآن را با خصوصیات آن از ایشان می‌پرسیدی پاسخ می‌داد. حتی نقطه‌های آیات و خواص آیات را نیز می‌دانست.



﴿ نقل آیت الله سید حسن خراسانی:﴾

بعد از دریافت حضوری شرح واقعه مرحوم ساروقی به تفصیل از زبان و دهان خودش از ابتدا تا زمان حضورش در قم، می‌گوید: کربلائی کاظم در این وقت گفت: {.... و فعلاً در قم هستم و با شما نشسته‌ام و حرف می‌زنم؛ این بود مختصری از شرح حال من}. سپس مرحوم خراسانی می‌گوید: من در اینجا از او تشکر

کردم و قصه او را در همان موقع یادداشت نمودم، چند نکته را لازم می‌دانم در پایان این حکایت تذکر دهم:

و من خودم تقاضا کردم که آیه شریفه ۱۲۹ سورة صافات را بخواند. او آن آیه را طبق قرائت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام خواند؛ یعنی گفت: ﴿سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ﴾؛ و حال آنکه در قرآنهای فعلی، اکثراً به غلط نوشته اند: ﴿سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ﴾.

توضیح: روایات و احادیث بسیاری از طریق عامه و خاصه، و نیز قراءات قرآنی مروی از صحابه، و توقیع حضرت صاحب الامر علیه السلام. و زیارت آل یاسین موافق قرائت کربلایی کاظم می باشد، و نظیر این سؤال در باره این آیه را علمای دیگری نیز مطرح کرده اند و مرحوم ساروقی همین جواب را داده بود.

چنان که عالم دیگری می فرمودند: کربلایی کاظم آیه ۵۳ سورة یاسین را این گونه خواند: ﴿قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا﴾ در حالی که در قرآنهای فعلی (روایت حفص از قرائت عاصم) این گونه است: ﴿قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا﴾. و باز بنده به روایات در ذیل این آیه مراجعه کردم و تأیید قرائت کربلایی کاظم را از زبان معصوم علیه السلام نیز یافتم.

در مدّت این پانزده روز که من با او معاشر بودم، چند قصّه و جریان خودم از او دیده ام که برای شما خوانندگان محترم نقل می کنم، تا بدانید که این حفظ قرآن طبیعی نبوده، بلکه اگر شخصی با حافظه بسیار قوی بخواهد در ظرف صد سال مثل او حافظ قرآن شود، ممکن نیست.

علاوه، او مگر ساده حافظ قرآن بود؟ نه، بلکه اگر جریانات زیر را که دهها مرتبه در حضور علماء و مراجع تقلید اتفاق افتاد، با دقت ملاحظه بفرمایید، باور می کنید که ممکن نیست به طور عادی این عمل انجام شود.

و عجیب تر این بود که اگر کسی کتاب عربی خط ریزی مثل مکاسب و شرح لمعه را به او می داد و می گفت: آیات قرآن این صفحات را پیدا کن؛ با آنکه آیات قرآن در آن صفحات بسیار کم بود، و علاوه طوری آنها را ننوشته بودند که مشخص باشد، در عین حال بدون حتی لحظه ای معطلی، آن آیات را ولو کوتاه بود، نشان می داد و می گفت: این آیه یا این جمله، از فلان سوره و فلان آیه قرآن است.

يك روز يك كلمه را در كتاب عربي كه من می خواندم، یعنی پیش روی من بود، به من نشان داد و گفت: این کلمه از قرآن است. من ابتداءً به خیال آنکه دیگر کلمه که نمی تواند مشخص باشد که از قرآن یا غیر از قرآن است؛ زیرا مثلاً کلمه (كفروا) ممکن است هم در قرآن باشد، هم دیگری آن را بنویسد و یا بگوید، ولی با کمال تعجب دیدم آن کتاب، در آن صفحه، در موضوع این کلمه از قرآن، از نظر ادبی بحث می کند و آن را در آنجا آورده است. در اینجا از او سؤال کردم که: چگونه شما اینها را می فهمید؟ گفت: وقتی کتابی را که در آن آیات قرآنی هست باز می کنم، کلمات و آیات قرآن در مقابل چشمم تالو می کند و نورانیت دارد، لذا مستقیماً انگشت روی آن می گذارم.

او در هر شبانه روزي يك ختم قرآن را می خواند که ما وقتی حساب کردیم، تقریباً هر جزء قرآن را در مدت پانزده دقیقه تلاوت می کرد؛ و عجیب تر این بود که با همین سرعت، سوره ها و آیات قرآن را از آخر به اوّل می خواند.

من يك روز قرآن را باز کردم و به او گفتم: سورة حجرات را از آخر به اوّل بخوان. او با همان سرعتی که قرآن را از اوّل به آخر می خواند، از آخر به اوّل، کلمات آن سوره را می خواند. شما اگر می خواهید اهمیت این عمل را بدانید،

تنها سورة توحيد را از آخر به اوّل بخوانيد؛ يعنى بگوييد: ﴿احد، كفواً، ولم يكن له، ولم يولد، لم يلد، الصّمد، الله، احد، الله، هو، قل﴾، تا بدانيد كه او چه تسلّطى بر قرآن داشت.

﴿يك روز من او را به شخصى معرفّى مى كردم و به او مى گفتم: آن چنان كه ما سورة فاتحه را حفظيم، ايشان تمام قرآن را حفظ اند. او (مرحوم ساروقى) رو به من كرد و گفت: حالا تو سورة فاتحه را خوب حفظي؟! گفتم: معلوم است، زيرا همه روزه ده مرتبه لا اقل در نمازهاي واجب آن را مى خوانم. گفت: كلمة وسط سورة حمد کدام است؟ من خواستم كلمات را بشمارم و كلمة وسط سورة حمد {بدون بسملة و بدون حساب دو واو كلمه مستقل} را براي او بگويم. گفت: نه، همين طوري بگو. گفتم: نمى دانم. خود او گفت: كلمة وسط سورة حمد {نستعين} است كه دوازده كلمه آن طرف اين كلمه است، و دوازده كلمه اين طرف اين كلمه است؛ و اين كلمه در وسط اين دو دوازده كلمه واقع شده است.

﴿و من بعدها با امتحانات و تحقيقاتى متوجّه شدم كه او تمام كلمات قرآن را، با محاسبة دقيق از اين قبيل مى داند، و حتّى هر زمان يك كلمه از قرآن را از او سؤال مى كردم كه مثلاً: اين كلمه چندمين كلمة قرآن است؛ فوراً بدون معطلّى مى گفت: اين كلمه مثلاً هزارمين كلمة قرآن است.

﴿و به همين ترتيب آيات را، و حتّى اگر مى خواست تعداد حروف قرآن، و يا چند مرتبه مثلاً الله، و يا ساير كلمات [كه] در قرآن ذكر شده، همه را مى دانست و مى گفت؛ و از اين جهت فوق العادگى عجيبى داشت.

﴿يك روز آقاى مير سيد تقوى خويى براى اين جانب نقل كردند كه از كربلايى كاظم سؤال شد: کدام آيه از آيات قرآن بيش از ساير آيات حرف «ميم»

دارد؟ ایشان فوراً گفت: این ﴿قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾، در مورد حرف «قاف» و دیگر حروف نیز از ایشان سؤال شده بود؛ که همه را بدون تأمل جواب می‌داد، و همه این امور در حفظ او همیشه حاضر بود.

یکی از خصوصیات که همه را به حیرت آورده بود، و شاید بیشتر از هر چیز از این طریق او را امتحان می کردند، این بود که هر قرآنی را، ولو قرآن خطی منحصر به فردی را به او می دادند و از او می خواستند که فلان آیه را پیدا کند، بدون ورق زدن، قرآن را طوری بازی کرد که آن آیه در یکی از آن دو صفحه ای که در مقابل صورتش بود قرار داشت، و خودش آن را با سر انگشت نشان می داد.

یک روز به او گفتم: فلانی بسیار مقروض است و از من تقاضای دعایی کرده، اگر شما چیزی در این باره می دانید، بفرمایید تا به او بگویم. او گفت: من جز قرآن چیزی بلد نیستم، لذا اگر مایل باشد، می توانم از قرآن برای او دستوری بدهم تا قرضش اداء شود، ولی شرطش این است که فقط این دستور را به همان شخص بگویی و او هم نباید به کسی بگوید، و الا اثرش از بین می رود. من قبول کردم. او به من گفت: به او بگو فلان تعداد، تا ده روز آیه شریفه: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ را بخواند، ان شاء الله قرضش ادا می شود. من این دستور را به او گفتم. او هم عمل کرد، و در همان روز دهم، با آنکه قرض سنگینی داشت، از جایی که احتمالش را نمی داد قرضش ادا شد..

به هر حال، شاید به وسیله نقل این قضایا که خودم ناظر آنها بودم و صدها

نفر از علما و مراجع تقلید قم و نجف، مثل مرحوم آیه الله بروجردی و آیه الله حکیم شاهد آن بوده اند، توانسته باشم مقداری از وضع کربلایی محمد کاظم حافظ قرآن را نقل کنم؛ ولی: شنیدن کی بود مانند دیدن. و بالأخره اگر شما او را يك ساعت می دیدید، یقین می کردید که او قرآن را به طور عادی حفظ نکرده، و بلکه شما هم آنچنان که مراجع تقلید، مثل مرحوم آیه الله بروجردی از او برای تصحیح قرآنهاي نوشته شده استفاده نمود، استفاده می کردید؛ و اقل فایده معاشرت با او این بود که با دیدن این معجزه عجیب که نسبت به او انجام شده بود، خدا و حقانیت اسلام و قرآن برای شما ثابت می شد.

﴿مصاحبه با حاج اسماعیل کریمی﴾ فضلا در مدرسه فیضیه کتابهای خود را جلو او می گذاشتند: و می گفتند این قرآن را بخوان. و او می گفت: این کتاب، قرآن نیست. و فقط چند آیه ای که در میان عبارات عربی بود، نشان می داد و می گفت: فقط اینها قرآن است. می پرسیدند: چطور شما می دانید این کلمه، عربی است؟! می گفت: «آیات قرآن نورانی است. آیات قرآنی ما بین این ها معلوم است؛ و کلمات عربی تاریکند.

﴿مصاحبه با حاج اسماعیل کریمی﴾ ایشان در حکم یک «کشف الآیات» و یک فهرست زنده آیات به مطالب و لغات و کلمات قرآن بود که می توانست حتی یک کلمه را که در پنجاه مورد استعمال شده بود، به ترتیب بخواند، و می دانست در قرآن چند تا علیم حکیم، سمیع علیم، غفور رحیم، یا ایها الذین آمنوا، و یا ایها الناس، یا آیه ای که شامل تمام حروف الفبا است، وجود دارد.

﴿به من می گفت: در دو جای قرآن آیه ای هست که شامل تمام حروف الفبا می باشد؛ یکی در سوره فتح که آیه ۲۹: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ

أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سَوْفِهِ يُعْجِبُ الزَّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا. و
یکی در سوره آل عمران، آیه ۱۴۸: ﴿ثُمَّ نُمِ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُّعَاسًا يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِّنكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُل لَّو كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.﴾

❧ کسانی که کربلای کاظم را دیده‌اند، خصوصیات او را چنین نقل کرده‌اند:

۱- سادگی و بی‌آلایشی؛ به طوری که تا پایان عمر همان قیافه روستایی ساده را داشت.

۲- او به کسی توجه نداشت و مقام، ریاست و شخصیت دیگران اثری در او نمی‌گذاشت. با بزرگان و مراجع می‌نشست ولی این نشست و برخاست تأثیری در ایشان نداشت و همه را به یک چشم نگاه می‌کرد و افراد با هر عنوان و موقعیتی برایش معمولی بودند.

۳- با این که آن اعجاز درباره او انجام شده بود، کوچکترین ادعایی نداشت و خود را هیچ می‌دید و خود را برتر نمی‌انگاشت و امتیازی از این جهت برای خود قائل نبود. متواضع بود و غالباً روی زمین یا زیلو می‌نشست. تنها ادعای او، حافظ و حامل قرآن بودنش (آن هم از راه موهبت الهی) بود.

۴- او بیشتر مهمان طلبه‌ها می‌شد و هر غذایی جلوش می‌گذاشتند، می‌خورد و می‌گفت: خانه غیر اهل علم نمی‌روم؛ چون هر وقت غذای شبهه‌ناک بخورم، یک پرده‌ای روی سینه و حافظه قرآنی‌ام می‌افتد و آن قدر باید انگشت در حلقم فروبرم تا قی کنم و آن غذا بیرون بیاید و دوباره صفحه دلم پاک گردد.

۵- از این که این موهبت الهی درباره او انجام شده بود، سوء استفاده مادی نکرد و ثروتی نیاندوخت. هرگز پولی از کسی قبول نمی‌کرد، مگر از مرحوم آیت الله بروجردی و حجت و برخی از علمای دیگر؛ آن هم به مقدار ناچیز.

۶- کربلایی کاظم فکر می‌کرد که اگر از ناحیه حفظ قرآن استفاده مالی ببرد، از ثوابش کم می‌شود و می‌گفت: من نمی‌خواهم این معجزه خدایی را به هیچ چیز دیگر بفروشم.

۷- از دیگر خصوصیات او، مداومت در تلاوت قرآن بود. از زمانی که موهبت حفظ قرآن به کربلایی رسید، در هر شبانه‌روز حداقل یک بار قرآن را ختم می‌کرد و نه تنها کارهای بدنی، بلکه کارهای فکری هم مانع قرآن خواندن او نمی‌شد.

﴿مصاحبه با حاج اسماعیل کریمی﴾ **طالاب علوم دینیّه قم در مدرسه فیضیه** از ایشان زیاد دعوت می‌کردند. به ندرت به منزل بعضی‌ها می‌رفت. تا اطمینان حاصل نمی‌کرد، از غذای کسی نمی‌خورد.

﴿مصاحبه با حاج اسماعیل کریمی﴾ یکی دیگر از خصوصیات ایشان این بود که از همه کس چیزی قبول نمی‌کرد، مگر از مجتهدین؛ آن هم برای خرج سفرش. اگر چیزی هم علما به او می‌بخشیدند بین مستحقّین تقسیم می‌کرد؛ از قبیل عبا، انگشترو چیزهای دیگر. من بارها به او می‌گفتم: پدر! چرا پول نمی‌گیری از آقایان تا ما در رفاه باشیم؛ خانه‌ای، باغی؟ می‌گفت: بروید کار کنید؛ چیز تهیه کنید. می‌گفتم: مثلاً چه کاری بکنیم؟ می‌گفت: کارگری، خارکنی، از این قبیل.

فدائیان اسلام و کربلای کاظم:

❖ در همان سفر اول قم با او آشنا شدند، و این آشنائی سبب ارادت ایشان به مرحوم ساروقی و برنامه ریزی برای معرفی او به سرتاسر کشور نیز گردید. اهربار که کربلای کاظم به عتبات مشرف شده؛ به مجرد اینکه به ایران برمی گشت، فدائیان اسلام سراغش آمده و او را به شهرهای بردند، خود مرحوم ساروقی به این اشاره کرده است: {و وقتی به ایران برگشتم، باز جمعیت فداییان اسلام مرا برداشتند، ...}.

توضیح: این آشنائی و سفر باید در اوایل بهار ۱۳۳۰ هـ.ش و قبل از دستگیری نواب در تیرماه این سال بوده باشد، و این حبس تا بهار ۱۳۳۲ هـ.ش ادامه یافت.



شهادت سید مجتبی نواب صفوی: رهبر فدائیان اسلام؛ در همان سالی که کربلای کاظم به قم می آید و به محضر حضرت آیت الله بروجردی مشرف می شود،

مرحوم نواب صفوی به قم مسافرت می کند و در آن جا دانشمند محترم جناب شیخ محمد رازی، او را از حالات کربلایی کاظم مطلع می کند.

شهِید نَوَاب صفوی او را امتحان نموده، کلماتی از قرآن را با نهج البلاغه ترکیب کرده، خواندند و گفتند: این آیه در کجاست؟ کربلایی کاظم فوراً کلمات قرآنی را نشان داد و گفت: اینها از قرآن است، ولی آنها قرآن نیست. پرسیدند: چگونه تشخیص می دهی؟ گفت: قرآن نور (خاصی) دارد و می درخشد...

شهِید نواب صفوی: با یک دنیا عشق و محبت از وی استقبال کرد و او را همدم خود ساخت، هر جا که می رفت او را نیز به همراه خود می برد. در تمام مجالس او را به عنوان معجزه زنده الهی معرفی کرده، بر عرشه منبری نشانند و از حضار مجلس می خواست تا از او در زمینه معجزه اش سؤال کنند و خبرنگاران روزنامه ها و مجلات داخلی و خارجی را برای مصاحبه با او و مخابره معجزه اش به تمام دنیا دعوت می کرد. کربلای کاظم چون بیش از حد مورد محبت و احترام نواب صفوی قرار گرفت، نسبت به او خیلی علاقمند شده بود.

شهِید سید عبدالحسین واحدی: یکی از سران فدائیان اسلام، (در همان سفر اول به قم با او آشنا شد) مرحوم واحدی با زحمت چند روزه از چند سوره قرآن کریم کلماتی را برگزید و چنان آنها را کنار هم قرار داد که وقتی در محضر جمعی از علما آنها را خواند، هیچ یک از آنها حتی احتمال نداده بود که آن جمله آیه ای از قرآن نباشد ولی وقتی آن را برای کربلایی کاظم خواند، او متوجه شد که هر کلمه مربوط به کدام سوره است کربلایی کاظم به او گفت: این کلمه را از فلان سوره و آن کلمه را از فلان سوره دیگر و تقریباً بیست کلمه را از بیست سوره، همه را یک به یک نام برد و قبل و بعد آن کلمه ها را از همان سوره ای

که نام می برد تلاوت کرد و گفت: چند واو نیز از جیب برای وصل کردن کلمات در بین آنها گذاشته ای و می خواهی مرا امتحان کنی؟! و این عمل در حضور جمعی از علما بود، در پایان آزمون علمای حاضر در جلسه؛ کربلایی کاظم را تحسین کردند. و همه به او آفرین گفتند و حتی برخی بزرگان از جا برخاستند و دست او را بوسیدند.

توضیح: اگرچه ابتدای آشنایی نواب صفوی در همان اولین سفر مرحوم ساروقی به قم (۱۳۷۰ هـ.ق معادل ۱۳۳۰ هـ.ش) بوده، و بردن او به تهران و معرفی در رسانه ها نیز متعاقب آن انجام گرفته است، اما ظاهراً سفر توأمان آنها به تهران و معرفی به رسانه ها؛ مکرر اتفاق افتاده، هرچند همه سفرهای تهران به همراه نواب نبوده، و برخی یا نواب زندانی بوده یا در سفر به کشورهای عربی (عراق و سوریه و لبنان و اردن و مصر) و یا بعد از شهادت او بوده است، ولذا در سالهای متعددی این مصاحبه ها منتشر شده است. اما در نقل احوالات مرحوم ساروقی این موارد مخلوط و یکجا نقل شده، ولذا برای غیر مطلع ازین امر؛ تواریخ متخالفی بنظر می رسد. اما در بقیه اوقات (دو سال آخر عمر نواب) بیشتر با هم بودند، ساده زیستی و شور و غیرت دینی فدائیان اسلام، کربلایی را به مرافقت آنها موافق نموده بود، همچنانکه افس با قرآن مرحوم ساروقی و احاطه اعجاز گونه او به قرآن فدائیان را شیفته کرده بود، بردن مرحوم ساروقی و تشکیل مجالس برای معرفی او؛ و اجتماع مردم و توجه انظار موجب فراهم شدن زمینه برای طرح صحبت های فدائیان اسلام می شد. و در حقیقت این فدائیان بودند که از حضور مرحوم ساروقی بهره می بردند. از تصویر دسته جمعی فدائیان اسلام و جایگاه کربلایی کاظم در تصویر نیز می شود این مطلب را فهمید، و اینطور نبود که معرفت ویژه ای به ارزش مصاحبت و جایگاه مرحوم ساروقی داشته باشند.

اولین سفر معرفی به تهران و شهرت رسانه ای: مرحوم کربلایی کاظم ساروقی در سفر تهران نیز مورد توجه مراجع و علما و خطبای تهران و نیز مجامع دانشگاهی و اساتید آن، و حتی حکومت و دربار پهلوی دوم واقع می شود. از بررسی مجموع نقلها و مستندات تاریخی؛ بردن کربلایی کاظم ساروقی به تهران جهت معرفی اعجاز الهی مکرراً اتفاق افتاده است، و ظاهراً از سال ۱۳۷۰ هـ.ق (۱۳۳۰ هـ.ش) شروع شده، و بعد از آن سفرهای استانی نواحی شمالی و شرقی و جنوبی کشور و نیز سفرهای بعدی به عتبات واقع شده است. و بعد از اینها؛ در سالهای بعد یعنی ۱۳۷۱ هـ.ق (۱۳۳۱ هـ.ش) ۱۳۷۲ هـ.ق (۱۳۳۲ هـ.ش) ۱۳۷۳ هـ.ق (۱۳۳۳ هـ.ش) و چه بسا بعد از آن؛ مجدداً سفر به تهران اتفاق افتاده، با تکرارش ابن امر ادامه یافته، و با انعکاس رسانه ای نیز همراه بوده است.

مرحوم نواب هنگام بازگشت از قم، کربلایی کاظم را با خود به تهران می برد و برای وی یک جلسه مصاحبه مطبوعاتی ترتیب می دهد و خبرنگاران و روزنامه نگاران داخلی و خارجی را دعوت می کند. لذا نمایندگانی از روزنامه های اطلاعات، کیهان، آسیای جوان، مجله ترقی، تهران مصور، و خواندنیها، و چند خبرنگار خارجی و نماینده خبرگزاری های آسوشیتدپرس، یونایتدپرس و نماینده سفارت پاکستان در جلسه حضور می یابند. و با آنها با وی مصاحبه ای به عمل آورد و در جرائد آن روز منتشر نمودند. مرحوم نواب صفوی که آن روزها حرف اول را در صحنه سیاست ایران می زد، سخنانی را در مورد کربلایی کاظم ایراد داشت و از حضار مجلس که در محیطی از رعب و ناباوری قرار گرفته بودند، خواست که سخنان او را عیناً در جراید نقل کنند. سپس از حاضران خواست که هر طور می خواهند کربلایی کاظم را امتحان کنند تا صدق مدعای او را مشاهده کنند و سپس مشاهدات خود را نشر دهند.

﴿ در آغاز، نماینده سفارت پاکستان که مرد فاضل و تحصیل کرده‌ای بود و از فنون و علوم قرآن و تفسیر نیز آگاهی داشت، سؤالاتی را مطرح کرد که در همان جا اذعان کرد این گونه آگاهی از قرآن تنها یک موهبت الهی است و کار حافظه و درس و مطالعه نیست.

﴿ سپس خبرنگاران (خارجی و داخلی رسانه های آن زمان) شروع به سؤالات آزمایشی نمودند، و قبل از همه، یک خبرنگار یهودی آیه‌ای را با اندک تغییر و با حذف یک حرکت، قرائت کرد! و گفت: بقیه آیه را بخوان. کربلائی کاظم می‌گوید: این آیه را غلط خواندی و صحیح آن، این است.... و دنباله آن چنین است.... آن خبرنگار یهودی که با دیگر خبرنگاران تباری کرده بود، در جواب گفت: نه، این طور نیست. من آیه را کاملاً درست خواندم!! آن وقت قرآن را باز کرد، به چند نفر دیگر داد و آن‌ها هم برای این که کربلائی کاظم را به تردید بیاندازند، هر کدام به قرآن نگاه کرده، گفتند: نه، این جا دیگر اشتباه کردی؛ آیه همین طور است که این دوست می‌گوید!!! چندین نفر با تباری قبلی قرآن‌ها را باز کرده به سود خبرنگار گواهی دادند؛ لیکن کربلائی کاظم در حالی که چپق خودش را چاق کرده و دودش را به هوا می‌کرد، گفت: من که به شما گفتم. شما اشتباه خوانده‌اید!!! در این مدت که قرآن به من موهبت شده هیچ کسی نتوانسته یک غلط از من بگیرد!!! خبرنگاران معاند باز هم با سرسختی گفتند: تو خیال کردی ما هم مثل مردم ساده هستیم که تو هر چه می‌گویی، ما باور کنیم!!! کربلائی کاظم گفت: شما هر چه می‌خواهید بگویید؛ آیه، همان است که من خواندم. اگر باور نمی‌کنید، بروید از آقایان علما بپرسید. سپس کربلائی کاظم می‌گوید: شما همه‌تان درس خوانده‌اید. حال خواستید یک آیه از سوره نازعات را پیدا کنید، این همه معطل شدید!!!! اگر من هم مثل شما درس خوانده بودم، مثل شما معطل

می‌شدم!!!! ولی من از روی موهبت (الهی) می‌فهمم!!!! آن‌ها فوراً قرآن را بستند و گفتند: حالا همین آیه را پیدا کن. کربلایی کاظم قرآن را گرفت و فوراً آن را پیدا کرد و به آنان نشان داد!!!! هر کدام از خبرنگاران یک آیه‌ای از روی قرآن پیدا کردند و خواندند و قرآن را بستند و به کربلایی کاظم دادند که او بلافاصله آن آیات را پیدا می‌کرد و نشان می‌داد!!!! در آن جلسه، مسئله پیدا کردن آیات از درون قرآن‌های متعدد و در بالا و پایین صفحه، برای خبرنگاران شگفت‌تر از قرائت قرآن بود. سرانجام با انجام صدها آزمایش، همگی اذعان کردند که مسئله کربلایی کاظم، یک موهبت الهی است!!!!

سفر به استانهای شمالی و شرقی و سایر نقاط کشور

﴿مصاحبه با حاج اسماعیل کریمی﴾ شنیده ایم که شهید نواب صفوی مرحوم کربلایی کاظم را به شهرهای مختلف می‌برد و معرفی می‌کرد قضیه چیست؟- شهید نواب صفوی و همچنین برخی همفکران او در فدائیان اسلام از جمله شهید سید عبدالحسین واحدی و شهید خلیل طهماسبی به کربلایی خیلی اعتقاد داشتند و شهید نواب صفوی جز اینکه مرحوم کربلایی را به چند شهر کشور برد و معرفی کرد. هنگامی که از سفر مصر (در شهریور ۱۳۳۲ هـ.ق) بازگشت، عبای بسیار نفیسی که وزیر اوقاف مصر به ایشان هدیه کرده بود را به دوش کربلایی کاظم افکند و به او بخشید.

﴿پس (نواب صفوی و فدائیان اسلام) چون عازم مشهد مقدس شدند، وی (کربلایی کاظم) را با خود به مشهد بردند و هنگامی که در شهرهای سمنان، دامغان، شاهرود، سبزوار و نیشابور مورد استقبال مردم قرار گرفتند، وی را معرفی می‌کردند تا مردم با دیدن این معجزه حضرت ولی عصر (عج)، دین و

ایمانشان تقویت شده، اراده ایشان در عمل کردن به دستورات دین و مبارزه با طاغوت قوی تر گردد.

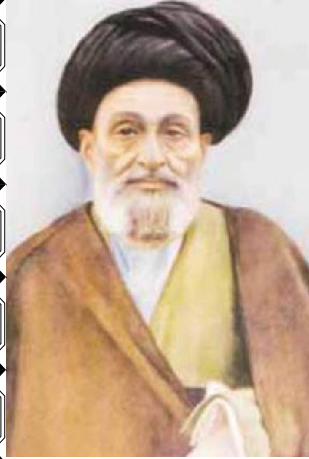
﴿ موقعی که شهید نواب صفوی، کربلایی محمد کاظم را به مشهد آوردند و در بالای منبر او را به علما معرفی کردند از کربلایی سؤالهایی درباره قرآن و آیات قرآن کردم و حافظ قرآن شدن ایشان را جزو کرامات دیدم.﴾

﴿ در مشهد به مهدیه مرحوم حاج آقا عابدزاده وارد می شوند و همان روز علما، فرهنگیان و دیگر مردم می آیند و از حافظ قرآن درباره آیات قرآن، سؤال می کنند.﴾



﴿ در صحن حرم و مسجد گوهرشاد می نشست و طلاب و مردم از قرآن سؤال می کردند و او جواب می داد و مصحف (هر کسی) را بازی کرد و جای آیات را روی مصحف نشان می داد.﴾

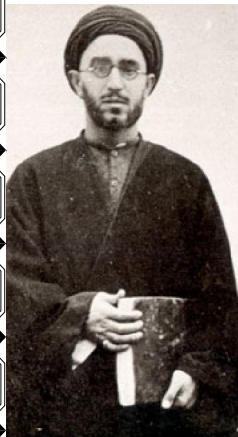
سفرهای بعدی به تهران:



﴿مصاحبه با حاج اسماعیل کریمی﴾ و در

تهران به همت آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی (رهبر دینی نهضت ملی کردن نفت) در سال ۱۳۳۲ هـ.ش (قبل از کودتای ۲۸ مرداد) و در زمان مصدق جلسه ای مطبوعاتی در حضور خبرنگاران تشکیل می دهد، و شرح حال کربلایی در برخی جراید آن

زمان چاپ می شود. (مصاحبه کننده) کدام جراید؟ (فرزند کربلایی کاظم) از جرایدی که می توانیم نام ببریم یکی همین کیهان، دیگر اطلاعات و... برخی خبرنگاران خارجی هم در جلسه مطبوعاتی حضور داشته اند.



﴿حاج اسماعیل کریمی﴾ در سال ۱۳۳۲ آیت الله سید

محمود طالقانی یک جلسه مطبوعاتی گرفتند و دعوت کردند از تمام روزنامه نگاران و خبرنگاران جهان اسلام و در آنجا معجزه کربلایی کاظم را به همه معرفی کردند.

﴿مصاحبه با حاج اسماعیل کریمی﴾ بعد شهرت

پدرم، او را (باز هم) در مهرماه (همان سال) ۱۳۳۲ هـ.ش (بعد از کودتای ۲۸ مرداد) هم به تهران بردند و باکوشش

رفقاییش یک جلسه مطبوعاتی تشکیل دادند. جراید پرتیراژ در مرکز از قبیل اطلاعات، کیهان، آسیای جوان و چند روزنامه و مجلات دیگر شرح حال او را درج کردند و عکس ایشان را در اختیار مردم می گذاشتند.

برخی علما، وجوه و طبقات مختلف امتحانات زیادی از وی به عمل آوردند؛ در نقاط مختلف علی الخصوص کاشان، تهران، کاظمین، و همچنین دستخطهای دیگری در تأیید موهبتی بودن حفظ قرآن کربلایی محمدکاظم کریمی ساروقی از حضرات عظامی چون: حجج اسلام آقایان: صدرالعلماء (برادرزاده آیت الله حاج آقا یحیی سجادی، امام جماعت مسجد سید عزیزالله تهران قبل از امامت مرجع آیت الله سید احمد خوانساری) و سید محمد جزایری و آقای ترابی و صدرالدین محلاتی موجود است و نیز نامه هایی از (مراجع و آیات) نجف، مشهد و دامغان رسید که حاوی مضامین فوق بود. در این باره به همین مقدار اکتفا می کنم .



شیخ صدرالدین محلاتی از دانشمندان شیرازی گوید: من این مرد را در تهران ملاقات نمودم و ملاقات با ایشان اثر عمیق و فراموش نشدنی در من ایجاد کرد. این مرد، موسوم به کربلایی کاظم کریمی، مردی است بی سواد و عامی و هیچ گونه توانایی برنوشتن و خواندن ندارد؛ ولی به طرز شگفت آوری حافظ تمام قرآن می باشد. عجیب است که تا یکی از آیات یا جمله های مشابه را می خوانند، بدون فکر و تردید می گوید که در این سوره چند جای آن، این آیات مشابه و یا این جمله های مشابه است.

و عجیب تر این که هر قرآنی با چاپ های مختلف به دست او بدهند و آیه ای را از او بخواهند که پیدا کند، فوراً قرآن را بازی کند و بایک ورق برگرداندن به طرف راست یا چپ، آیه را نشان می دهد.



روزهای جمعه معمولاً در منزل حضرت آیه الله زاده مازندرانی (حاج شیخ محمدباقر فرزند حاج شیخ محمد حسین پسر شیخ زین العابدین مازندرانی که در مشروطه نقش به سزایی داشت)، در تهران تا ظهر مجلسی منعقد بود، و عده زیادی از دوستان و ارادتمندان ایشان از هر طایفه و صنفی حضور می یافتند. اتفاقاً در یکی از روزهای جمعه کربلایی کاظم در جلسه حضور پیدا می کند. آقای آیه الله زاده مازندرانی راجع به موهبت الهی که نصیب این

مرد شده، صحبت می کند، و عده زیادی از حضار مجلس، او را آزمایش می کنند. و قرآن های چاپ مختلف و حتی قرآن های خطی کوچک و بزرگ در مجلس آورده می شود و هرکس که قرآنی در نزد خود داشته است، و حتی قرآن های جیبی را بیرون می آورند، او را به خواندن آیات مختلفه از سوره های مختلف آزمایش می کنند.

بنده (محلّاتی) کربلایی کاظم را به منزل جناب آقای رضوی آوردم و او را به انواع و اقسام امتحانات آزمایش نمودم. آیه ای را غلط خواندم، وی گفت: نه، این درست نیست؛ و این طور است. تعداد مکرّر در یک سوره را از او می پرسیدم فوراً می گفت چند تا است. چندین نوع قرآن به چاپ های مختلف را حاضر نمودم و از او اسط و اوایل و اواخر قرآن آیه ای را می خواندم و قرآن را به او می دادم. بلافاصله آن را می گشود و آیه منظور را نشان می داد؛ به طوری که من دچار حیرت می شدم.

﴿مصاحبه با حاج اسماعیل کریمی﴾ همچنین آقای صدرالدین محلاتی در مجله خواندنی ها (سال ۱۶، شماره ۱۱۷) مقاله ای به نام "معجزه ای که به تازگی به وقوع پیوسته است" را منتشر کرد؛ ولی به علت در دست نبودن وسائل در آن وقت برای بردن این حافظ به شهرستان هایی که او را ندیده اند، تصمیم گرفتند نظریات علمای وقت و مراجع مشهور که با کربلایی کاظم معاشرت داشته اند و او را خوب شناخته و امتحان کرده اند را کتباً استفسار کنند؛ به همین مناسبت نامه ای به محضر آن آیات عظام فرستادند تا جواب نامه آن بزرگواران به اطلاع مردمی که حافظ قرآن را ندیده اند برسانند .



﴿متعاقب این گفتگو، شرح حال پدرم در روزنامه ندای حق که پایگاه مذهبی ها بود به سردبیری سیدحسن عدنان و خبرنگاری مرحوم عباس غله زاری در ۱۴ شماره چاپ می شود.

﴿یادم هست که روزنامه ندای حق از خصوصیات ایشان؛ چهارده شماره در تهران به

چاپ رسانید؛ که اول مورد (تعجب و انکار و) اعتراض عده زیادی از مردم واقع گردید، و پس از دعوت مدیرروزنامه ندای حق، مردم برای دیدن ایشان در جلسه حاضری شدند، و ایشان را از نزدیک دیده و امتحان می کردند و مؤمن و معتقد می شدند.

﴿جناب آقای عباس غله زاری هم که قبلاً عرض شد، شرح حال ایشان را به نام {نمونه ای از اشراقات روحانی} در سالنامه نور دانش سال ۱۳۳۵ ش. به چاپ رسانید.



﴿ شهید آیت الله سید عبدالحسین دستغیب
در کتاب داستانهای شگفت آورده است: در
سالنامه نور دانش ، سال ۱۳۳۵ صفحه ۲۲۳
عکس کربلائی محمد کاظم مزبور را چاپ
کرده و مقاله ای تحت عنوان (نمونه ای از
اشراقات ربانی نوشته و در آن شهادت عده ای
از بزرگان علما را بر خارق العاده بودن امر او
نقل نموده است تا اینکه می نویسد:

از مجموع دستخطهای فوق ، موهبتی بودن حفظ قرآن کربلائی ساروق به دو
دلیل ثابت می شود:

دلیل اول: بی سوادى او که عموم اهالی ده او شهادت می دهند و احدی خلاف
آن را اظهار ننموده است» نگارنده شخصا از ساروقیه‌های ساکن تهران تحقیق
نمودم و با اینکه موضوع بی سوادى او در جراید کثیرالانتشار چاپ و منتشر
شده، معذک هیچکس تکذیب نکرده است.

دلیل دوم: بعضی از خصوصیات حفظ قرآن او که از عهده تحصیل و درس
خواندن خارج است، به شرح زیر:

ویژگی اول: هرگاه یک کلمه عربی یا غیر عربی بر او خوانده شود ، فوراً می گوید
که در قرآن هست یا نیست.

ویژگی دوم: اگر یک کلمه قرآنی از او پرسیده شود ، فوراً می گوید در چه سوره و
کدام جزو است.

ویژگی سوم: هرگاه کلمه ای در چند جای قرآن مجید آمده باشد تمام آن موارد را بدون وقفه می شمارد و دنبال هر کدام را می خواند.

ویژگی چهارم: هرگاه در یک آیه یک کلمه یا یک حرکت غلط خوانده شود یا زیاد و کم کنند بدون اندیشه متوجه می شود و خبر می دهد.

ویژگی پنجم: هرگاه چند کلمه از چند سوره به دنبال هم خوانده شود محل هر کلمه را بدون اشتباه بیان می کند.

ویژگی ششم: هر آیه یا کلمه قرآنی را از هر قرآنی که به او بدهند آنجا نشان می دهد.

ویژگی هفتم: هرگاه در یک صفحه عربی یا غیر عربی یک آیه مطابق سایر کلمات نوشته شود، آیه را تمیز می دهد که تشخیص آن برای اهل فضل نیز دشوار است. این خصوصیات را خوش حافظه ترین مردم نسبت به یک جزوه بیست صفحه فارسی نمی توان دارا شود تا چه رسد به ۶۶۶ آیه قرآنی. (کلام شهید دستغیب).

و شهید دستغیب پس از نقل شهادت (گواهی) چند نفر از علما، می نویسد: موهبت قرآن "کربلائی کاظم" برای مردمی که فکر محدود خود را در چهار دیواری مادیات محدود و منکر ماورای طبیعت هستند اعجاب آور بوده و سبب هدایت عده ای از گمراهان گردیده است، ولی این امر با همه اهمیتش در نظر اهل توحید یک شعاع کوچک از اشعه بیکران افاضات خداوندی و از کوچکترین مظاهر قدرت حق است، نه تنها امور خارق العاده به وسیله انبیا و سفرای حق به کرات به ظهور رسیده و در تواریخ ثبت و ضبط است، در عصر حاضر نیز کسانی که به علت ارتباط و پیوند با مبداء تعالی صاحب کراماتی هستند وجود دارند که اهمیت آن به مراتب از حافظ قرآن ما بیشتری باشد.

توضیحات (درباره عدد آیات قرآن کریم)

توضیح اول: جلال الدین السیوطی (از علمای بزرگ سنیان) در کتاب "الإتقان فی علوم القرآن (از مهمترین منابع علوم قرآنی میان مسلمانان امروز است) از ابوعمر الدانی (از مراجع مهم علوم قرآت قرآنی سنیان در قرن چهارم و پنجم هجری بوده، و کتابی مستقل در عدد آیات قرآنی به نام "البیان فی عدد آی القرآن" دارد، و روایات سنیان از صحابه و تابعین و قاریان اولیه و سبعة و عشرة را در این موضوع جمع آوری کرده است) نقل می کند که: بین علمای اسلام بر سر تعداد آیات قرآنی اختلاف است، و این شماره ها را نقل می کند: {۶۰۰۰ - ۶۲۰۴ - ۶۲۱۴ - ۶۲۱۹ - ۶۲۲۵ - ۶۲۳۶} آنچه نقل شد (به عنوان شش شماره) بنا بر نقل السیوطی از الدانی بود، و در حقیقت تلخیصی از اختلاف شماره گذاری میان مصاحف سنیان قدیم است، و از میان اقوال متداوله بین ایشان به آنهایی پرداخته اند که مصاحف مراکز علمی مهم مسلمین در قرون اولیه اسلامی (مکه و مدینه و کوفه و بصره و شام) بر آنها استوار بوده است، اما با مراجعه به منبع اصلی (کتاب البیان فی عدد آی القرآن لأبي عمرو الدانی الأموي) و تأمل در روایات و اقوال منقوله وی؛ ملاحظه شد که بجز عدد اول (که جامع میان بقیه اعداد است) و پنج عدد سابق الذکر، افزون بر اینها؛ شش عدد دیگر هم ابوعمر الدانی نقل کرده است: {۶۲۰۶ - ۶۲۱۰ - ۶۲۱۱ - ۶۲۱۶ - ۶۲۱۷ - ۶۲۲۶}، و مجموع شمارگانی که الدانی نقل می کند ظاهراً ۱۲ عدد می باشد: {۶۰۰۰ - ۶۲۰۴ - ۶۲۰۶ - ۶۲۱۰ - ۶۲۱۱ - ۶۲۱۴ - ۶۲۱۶ - ۶۲۱۷ - ۶۲۱۹ - ۶۲۲۵ - ۶۲۲۶ - ۶۲۳۶} و با مطالعه کتاب الإتقان السیوطی اعداد دیگری هم

بدست می آید، مثل: {۶۶۰۰-۶۶۱۶}. بلکه بنا بر تحقیق دار المعارف الإلهیة {ترقیم آیات القرآن الحکیم}؛ مجموع اقوال مذکور در روایات و کتب قراآت و علوم قرآنی (سنیان) در تعداد آیات قرآنی بیش از اینها بوده و به ۴۵ شماره نیز می رسد، سنیان پنج شماره از اعداد مذکور را به حضرت پیامبر ﷺ و امام علی ﷺ منتسب می کنند: {۶۲۱۸-۶۲۴۹ - ۶۲۳۰ - ۶۲۳۶}، و اگر اقوال معدود علویان؛ {که مبتنی بر حدیث نبوی ﷺ (۶۲۶۳) و مروی از حضرات ائمه ﷺ (در توصیف قرآن کریم که املائی حضرت پیامبر ﷺ و کتابت مولا علی ﷺ است) را نیز به آنها بیافزاییم (۷۰۰۰ - ۱۷۰۰۰ - ۱۸۰۰۰)؛ مجموع معروفترین اقوال در شمارگان آیات قرآن کریم {۳۰} احتمال و قول می شود: {۶۱۷۷ - ۶۱۷۰ - ۶۰۰۰ - ۶۱۹۹ - ۶۲۰۰ - ۶۲۰۴ - ۶۲۰۵ - ۶۲۰۶ - ۶۲۱۰ - ۶۲۱۱ - ۶۲۱۲ - ۶۲۱۴ - ۶۲۱۶ - ۶۲۱۷ - ۶۲۱۸ - ۶۲۱۹ - ۶۲۲۰ - ۶۲۲۵ - ۶۲۲۶ - ۶۲۲۹ - ۶۲۳۰ - ۶۲۳۶ - ۶۲۶۳ - ۶۵۰۰ - ۶۶۰۰ - ۶۶۱۶ - ۶۶۶۶ - ۷۰۰۰ - ۱۷۰۰۰ - ۱۸۰۰۰}. و شماره مورد بحث (۶۶۶۶) مشترك میان سنیان و شیعیان است.

توضیح دوم: در کلام وحی و بیان خازنان وحی ﷺ بسملة (بسم الله الرحمن الرحیم) جزو قرآن کریم و همه سوره های قرآنی (بجز برائت) با آن افتتاح شده است، اما غالب سنیان برخلاف تعالیم وحی؛ بسملة فواتح سُور را جزو سوره ها و آیات قرآنی نمی دانند، برخی همه بسملة های فواتح سور؛ برخی (مثل قراء کوفیین و مکیین) سور غیر فاتحه را، و بالتبع در شماره هم نمی آورند، برخی از سنیان هم در شمارش آیات قرآنی؛ عدد آیات سوره فاتحه را محسوب نمی کنند، نتیجتاً با حساب بسملة؛ و فاتحه جزو شمارگان آیات قرآنی؛ دهها قول و شماره دیگر از همان شمارگان ۴۵ گانه منقول از سنیان؛ بدست می آید، تازه این دهها

اختلاف اقوال مذکور؛ برحسب ملاحظه اقوال مذکور در منابع علوم قرآنی و روایات کتب حدیث مسلمین است، اما اگر مصاحف قدیمه مسلمانان (که برخی نسخ آن در موزه ها نگهداری می شود) و حتی بعضی از مصاحف مطبوعه را؛ کسی بخواهد بررسی کند و تفاوت شماره گذاری آنها (مثل: ۶۲۳۸ - ۶۳۴۴) را نیز به حساب بیاورد قطعاً تعدد اقوال بیش از اینها می گردد، بعد از این همه تعدد اقوال در شمارش آیات؛ خنده دارترین نظریه عامه اینکه بگویند ترقیم و شماره بندی آیات قرآن توقیفی است (یعنی عدد آیات امری مقطوع و مُنْزَل از آسمان و غیر اجتهادی و غیر قابل بحث است) و یا اینکه کسی بخواهد شمارش آیات را به نوعی که در بازار امروز مصاحف رایج است محدود کند.

توضیح سوّم: منبع انتساب اقوال {۳۰ گانه} فوق الذکر و قائلین به آنها بدین شرح است:

۱. **شماره {۶۰۰۰}:** ابو عمرو الدانی و السیوطی آنرا اجماعی همه قاریان و علماء از همه مذاهب مسلمین دانسته اند، و نقل کرده اند، ولی در حقیقت این عدد حداقل شماره ها و عدد مشترك میان همه اقوال است، اما سپس می گوید: برخی بر این عدد نیافزوده اند، یعنی که برخی به (۶۰۰۰) عدد بودن آیات قائل بوده اند، بعد می گوید: (و برخی بر آن افزوده اند)، و اقوال اعداد بیشتر را نقل می کند.

۲. **شماره {۶۱۷۰}:** قولی است که ابن الندیم از عطاء بن یسار نقل می کند.

۳. **شماره {۶۱۷۷}:** قولی که الزرکشی از عطاء بن یسار نقل می کند.

۴. **شماره {۶۱۹۹}:** السّخّاوی از یحیی بن آدم نقل می کند در شمارش آیات؛ قرآن را هفت بخش نموده، و عدد آیات هر هفت بخش را يك به يك شمرده

است {۵۴۷+۵۷۰+۶۵۱+۹۵۳+۸۶۸+۹۸۶+۱۶۲۴}، که مجموع شماره آن هفت بخش می شود (۶۱۹۹)، هرچند وقتی خود راوی جمعش را حساب می کند (۶۲۲۹) ذکر می کند، که در اینجا حتما خطای در شمارش است، حال یا شماره اجزای هفتگانه یا جمع شماره ها، و بیشتر احتمال وقوع اشتباه در جمع شماره هاست.

۵. **شماره {۶۲۰۰}**: ابن الجوزی آنرا اجماعی همه مصاحف و قاریان بلاد مهمه مسلمین دانسته، ولی در حقیقت این عدد حداقل شماره ها و عدد مشترک میان اقوالی است که شماره آیات را بیش از ۶۲۰۰ ذکر کرده اند.

۶. **شماره {۶۲۰۴}**: الدانی از اسماعیل بن جعفر، السَخَاوِی و دیگران از عاصم بن الحجاج الجحدري و ایوب بن متوکل البصري، و قراء و مصاحف بصرین، الزرکشی از قول راشد الحماني، و عَبْدُ الْقَتَّاحِ الْقَاضِي در نفائس البیان، و البرهان القويم از عطاء بن یسار و عدد بصریان است.

۷. **شماره {۶۲۰۵}**: الزرکشی در روایت دیگری از عاصم بن الحجاج الجحدري، و عدد بصریان است.

۸. **شماره {۶۲۰۶}**: الدانی از المعلی از عاصم بن الحجاج الجحدري، و الزرکشی از عطاء بن یسار.

۹. **شماره {۶۲۱۰}**: ابن الندیم و الزرکشی و القول الوجیز و عَبْدُ الْقَتَّاحِ الْقَاضِي در نفائس البیان، از برخی صحابه (ابن عباس أبي بن کعب) از حضرت رسول الله ﷺ، و زعفرانی در کتاب مبانی از عکرمه بن سلیمان، و الدانی از نافع مدنی و الزرکشی و الْمُحَلَّلَاتِي و ابْنُ الْجَوْزِي و معالم الیسر از ابن کثیر امام قاریان مکه و أبي جعفر القعقاع (مدنی اول) و از شیبۀ بن نصح غلام أم سلمة امام قاریان مدینه (مدنی اخیر)، و روایت قاریان کوفه از قاریان مدینه، و عدد

قراء مدنیین (نظریه دوم ایشان) و مکیین (نظریه اول ایشان)، و الدانی از فضل بن شاذان از المعلی از عاصم بن الحجاج الجحدري و ابن سیرین و قاریان اهل بصره، است.

۱۰. **شماره {۶۲۱۱}:** الدانی جزو اقوال اعداد قاریان بصریان این شماره را آورده، و روایتی هم آورده از راشد أبي محمد الحماني که جزو عرضه کنندگان قرآن بر حجاج ثقفی بوده و شماره آیات بدون شمردن سوره حمد (۶۲۰۴) بود که با احتساب سوره حمد می شود (۶۲۱۱).

۱۱. **شماره {۶۲۱۲}:** الزرکشی از حمید الأعرج.

۱۲. **شماره {۶۲۱۴}:** قاریان اهل بصره از ورش، و نفائس البیان و معالم الیسر از الدانی و الشاطبی از روایت قاریان کوفه، و القول الوجیز و معالم الیسر از المَحَلَّلَاتِيّ از الدانی و عَبْدُ الْفَتَّاحِ الْقَاضِي در نفائس البیان، از (نظریه دوم ایشان = مدنی اخیر) و از إسماعیل بن جعفر المدنی و از أبي جعفر القعقاع و از شیبۀ بن نصاب امامان قاریان مدینه است.

۱۳. **شماره {۶۲۱۶}:** از الدیلمی در مسند الفردوس و فضائل القرآن از ابی الصُّرَيْسِ البَجَلِيّ و الدانی از حدیث ابن عباس، و البیهقی در شعب الإیمان از حدیث عائشة، و الدانی از مجاهد و سعید بن جبیر، و الدانی از معلی عن عاصم و ابن سیرین، و الدانی از یحیی بن الحارث الذماری، و الزرکشی از عطاء الخراسانی.

۱۴. **شماره {۶۲۱۷}:** المنهال بن عمرو از صحابی ابن مسعود، و الدانی از محمد بن عیسی، و روایت عامه بصریان از ورش از نافع، و مدنی أول، و روایت قاریان کوفه از قاریان مدینه.

۱۵. **شماره {۶۲۱۸}:** الزرکشی (البرهان) از حضرت مولا علی علیه السلام.

۱۶. **شماره {۶۲۱۹}:** الدّائنی از عبد الله بن کثیر القاری و قراء مکین (عدد دوم ایشان) از صحابه غیر اُبی بن کعب نقل است، و ابنُ الجوزی در روایتی از قتاده، و نیز از بصریان.

۱۷. **شماره {۶۲۲۰}:** ابنُ الجوزی در نقل عدد مکی.

۱۸. **شماره {۶۲۲۵}:** الدّائنی در روایتی از یحیی بن الحارث الذماری، و روایتی از صحابی ابی الدرداء و عثمان عفان و قاریان اهل شام و عدد شامی،

۱۹. **شماره {۶۲۲۶}:** از صحابی اُبی الدرداء و عثمان عفان، و قاریان شام ابن عامر قاری و غیر او، الدانی از یحیی بن الحارث الذماری، و عدد دمشقی، و یکی از دو عدد شامی (عدد راجح).

۲۰. **شماره {۶۲۲۹}:** ابن الجوزی از ابو عبد الرحمن السّلمی از حضرت مولا علی علیه السلام، و السّخّاوی از یحیی بن آدم.

۲۱. **شماره {۶۲۳۰}:** المُحَلَّلَاتی از عدد کوفی، القول الوجیز از الدانی روایت از حمزة زیات قاری، و سفیان الثوری و اُبی عبد الرحمن السّلمی از حضرت مولا علی علیه السلام.

۲۲. **شماره {۶۲۳۶}:** السّخّاوی و سایرین از شماره قراء کوفیین است، نقل و نفائس البیان و الزرکشی از الدانی روایت از حمزة زیات و کسائی از قاریان سبعة، از اُبی عبد الرحمن السّلمی از حضرت مولا علی علیه السلام، و علامه مجلسی (در بحار الأنوار) از ابن شهر آشوب (در مناقب آل اُبی طالب) همین عدد کوفی را به

حضرتش نسبت می دهد، و بیشتر مصاحف رایج فعلی بر همین شمارش نوشته شده است.

۲۳. **شماره {۶۲۶۳}:** در حاشیه اصول کافی و نیز شیخ طبرسی (در مجمع البیان) این عدد از حدیث نبوی ﷺ نقل شده است.

۲۴. **شماره {۶۵۰۰}:** به نقل ملا صالح مازندرانی در شرح اصول کافی از شیخ طبرسی از صاحب اکمال الإكمال شارح مسند مسلم (از علمای عامه) تعداد آیات قرآنی را (۶۵۰۰) ذکر کرده است.

۲۵. **شماره {۶۶۰۰}:** السیوطی در الإقتان از ابن الضریس در حدیث ابن عباس که آیات قرآنی این تعداد است.

۲۶. **شماره {۶۶۱۶}:** در فضائل القرآن و در بعضی نسخ الإقتان السیوطی؛ همان روایت فوق (ابن الضریس از ابن عباس) به نقل دیگر آورده که شماره مجموع آیات قرآنی ۶۶۱۶ است.

۲۷. **شماره {۶۶۶۶}:** أبو حامد غزالی در کتاب إحياء علوم الدین از شیخ محمد النووي الجاوی در (نهاية الزین شرح قرۃ العین) همین عدد را نقل کرده است، همینطور از السیوطی نقل شده که بسیاری (از قاریان متقدمین) بر این هستند که عدد آیات قرآنی (۶۶۶۶) است. همچنین در برخی منابع علوم قرآنی در بیان عدد آیات آورده که عدد کوفیان ۶۲۳۶ و عدد غیر کوفیان ۶۶۶۶ می باشد. بالاتر از همه اینها؛ علامه مجلسی (در مرآة العقول) از علامه سید حیدر آملی (در تفسیر المحيط الأعظم) نقل کرده است که: اکثر قاریان قرآن بر این نظرند که تعداد آیات قرآنی شش هزار و ششصد و شش و شش آیه می باشد (در بیان آمار مفصلی که تعداد همه کلمات و حروف و حرکات (ضمه و فتحه و

کسره) و نیز تشدید و مد و همزه های قرآنی را می شمرد). آنچه در کلام شهید دستغیب نقل شده است؛ همین نظریه مطرح میان سنیان و نیز نظریه شایع میان علمای مذهب اهل بیت علیهم السلام و تنها نظریه مشترك میان عامه و خاصه در طول تاریخ (در شماره آیات) است.

۲۸. **شماره {۷۰۰۰}**: در نقل مرحوم علامه فیض کاشانی در کتاب الوافی؛ و شرح ملا صالح مازندرانی بر الکافی؛ همان حدیث (هشام بن سالم - هارون بن مسلم) حضرت امام صادق علیه السلام که آنرا شیخ کلینی (در الکافی) نقل کرده؛ به لفظ هفت هزار (سبعة ألف آية) آمده است.

۲۹. **شماره {۱۷۰۰۰}**: در نقل حدیث (هشام بن سالم - هارون بن مسلم) حضرت امام صادق علیه السلام که آنرا شیخ کلینی (در الکافی) نقل کرده؛ آمده است به لفظ هفت هزار (إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي نَزَلَ بِهِ جِبْرِئِيلُ علیه السلام عَلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله سبعة عشر ألف آية).

۳۰. **شماره {۱۸۰۰۰}**: سلیم بن قیس الهلالي در کتاب بسیار معتبر و ارزشمند خود (که معصوم علیه السلام فرموده هر که از شیعیان این کتاب را در خانه اش نداشته باشد از معارف ما چیزی ندارد) در نقل ماجرای جمع آوری قرآن کریم توسط مولا علی که بر عامه مسلمین عرضه کرد و نپذیرفتند، آنرا توصیف می کند که بر ترتیب نزول بوده و... و هجده هزار آیه بود. احادیث بسیاری هم از عامه و خاصه نقل شده است که شماره آیات سه برابر شماره فعلی بوده است، که با ملاحظه شماره اصلی مشترك میان همه اقوال رایج (۶۰۰۰) سه برابر آن می شود (۱۸۰۰۰) که موافق و مستندی بر همین شماره است.

توضیح سوّم: علت اختلاف شمارش آیات قرآنی به ۱۵ جهت نسبت داده شده و تصویری گردد:

جهت اوّل: مانند سایر اختلاف روایات؛ میراث مشکلاتی چون ضعف و سهو و سقط و خطای راویان و ناسخان و کاتبان در نقل و نسخ و کتابت باشد، و این اشکال در نقل شماره ها؛ بیشتر از کلمات و معانی مطالب غیر شماره ای رخ می دهد، حتی اگر شماره ها به عدد نقل نشود، و به حروف و به صورت متنی روایت شود، و از وجوه شایع سقط و خطای در روایات؛ در نقل اعداد می باشد، مثل عدد ایام و ماهها و سالها در روایت تواریخ، که منشأ تکثر اقوال در تواریخ حوادث و وقایع می باشد، مثلاً شمارکان صدکان یا دهکان یا یکان اشتباه نوشته شده، یا برخی از کلمات حاکی از آنها سقط گردیده است، کما اینکه در مقایسه شمارکان مجموع اقوال فوق الذکر؛ می توانید ببینید تفاوت بیشتر آنها بر همین اساس است، یا تشابه کتابت رسم الخط برخی اعداد در نقل حروفیش است، مثل "تسعماً" با "سبعماً" که در کتابت کوفی قدیم شبیه هم نوشته می شد.

جهت دوّم: مصاحف اولیه صدر اسلام و حتی مصحف عثمان که در میان مسلمین منتشر شد؛ هیچکدام شماره گذاری نداشته است، و شماره گذاری مصاحف در قرون اخیر؛ و ظاهراً از دوره صنعت چاپ و در ایام حکومت ترکهای عثمانی ابداع شده است، هرچند عدد آیات و سور در منابع نقل شده است، اما چون این نقلیات مبتنی بر حفظ شماره و اعداد بوده، فلذا خطای در نقل و یا سهو ناشی از ضعف حافظه ارقام بسیار محتمل است.

جهت سوّم: از آنجا که ترقیم و شماره گذاری آیات قرآنی؛ برگرفته از علم فواصل قرآنی است، که میان دو آیه را با فاصله خالی مشخص می کرده اند، و

گاهی این فواصل مربوط به فاصله میان دو آیه نبوده، و فاصله کتابتی نتیجه نحوه کتابت خطاط برای فواصل کلمات؛ یا جا نشدن کلمه در انتهای سطر بوده است، ولی در نظر خواننده و کاتب بعدی؛ این فاصله غیر آیه ای؛ فاصله آیاتی و نشانه آیه تلقی شده است، و بالتبع با شمارش مجموع این فواصل غیر آیه ای ضمن عدد فواصل آیاتی؛ شماره های آیات زیادتیر شده اند، و یا اینکه بخاطر محدودیت مکانی در سطر و اصرار کاتب برای جا دادن کلمه ای؛ فاصله میان دو آیه کمتر یا حذف شده، فلذا از شماره آیات در نظر کاتب یا راوی بعدی کاسته گردیده است.

جهت چهارم: اگر (شخص مطلع بر مفاد آیات ولو در حد ترجمه) تأملی در مواضع شماره گذاری های مصحف عثمانی (رایج) بنماید؛ به وضوح می بیند که گاهی هنوز مطلبی کاملاً بیان نشده؛ و حتی جمله ای تمام نشده؛ اما کاتب آن فاصله (و بالتبع شماره در وسط جملات) گذاشته است، صرفاً بخاطر اینکه آنجا (در آن جمله یا فقره) کلمه ای از نظر وزن یا رسم الخط حرف یا حروف آخرش؛ شبیه کلمات آخر آیات قبل بوده است، در حالیکه بسیاری از آیات قرآنی (بر اساس همین شماره گذاری رایج) وجود دارد که اواخرشان (از نظر وزن یا رسم الخط حروف) کلماتی مشابه اواخر آیات قبلی و یا بعدی نیست، اما چون منبع بیشتر این اقوال (شماره آیات مصحف)؛ کسانی بوده اند که قرآن را از غیر صاحبان اصلی علوم قرآنی (یعنی) خاندان وحی ﷺ اخذ نموده، و معلومات قرآنیشان از افرادی رسیده؛ که غالباً بیسواد یا کم سواد بوده اند؛ فلذا نه تنها فواصل آیات از منبع کلام وحی اخذ نشده بلکه چون مبدع فاصله آیه یا شماره در کتابت؛ نیز سواد قرآنی نداشته؛ ملاحظه اتمام معنی را ننموده، و به ملاحظه کلمه مشابه کلمه آخر آیه قبلی؛ وسط جمله یا مطلبی که بیانش تمام نشده؛ نشانه

فاصله یا شماره آیه گذاشته است، و این امر سبب اختلاف اقوال در شمارش آیات مصحف گردیده است.

جهت پنجم: علت فوق (اخذ کلام وحی از غیر خازنان وحی علیه السلام) به صورت دیگری سبب اختلاف شماره آیات شده است، اگر مروری بر آیات سرتاسر قرآن کریم بنمائیم می بینیم که: فاصله بندی آیات در مصحف رایج؛ يك روند منضبطی ندارد، و گاهی جمله ای و یا بیان مطلبی؛ به قسمتهای متعددی تقسیم؛ و چند آیه شمارش شده، و گاهی چندین جمله و چند مطلب مستقل؛ سرهم يك شماره آیه خورده است. به نظر می رسد، شماره گذاران کمتر اطلاع از مفاد آیات داشته، و یا اینکه بر اساس روایات فواصل آیات شماره گذاری نشده، بلکه بیشتر بر اساس شکل کتابت کلمات و حروف اواخر آیات و تناسب نقش و شمایل نوشتاری آنها و نهایتاً آهنگشان؛ شماره زده اند.

جهت ششم: گفته می شود که تشخیص نهایت آیات قرآنی با وقوف قاریان اولیه بر نهایت جملات قرآن کریم بوده است، و با اختلاف قاریان در وقوف بر آیات؛ بخاطر جهات تفسیری و یا روایات و آموخته های قرآنی؛ این اختلاف شمارش بوجود آمده است. و با توجه به شیوع سرهم خوانی در میان قاریان عامه که از گذشتگان متاثرند، فلذا در صورت وقوف صحیح؛ شماره آیات برحسب آنها می تواند بیشتر از اعداد رایج بشود. و این در حالی است که ابتناء و استناد شماره آیات به مکث و وقوف در تلاوت؛ اساساً روشی اشتباه آمیز است، چه اینکه بسیار باشد آیاتی که ابتداء و انتهایش در تعالیم وحی از بیان صریح خازنان وحی علیه السلام مشخص شده است؛ اما می بینیم که گاهی يك آیه شامل چند جمله و مطلب تمام و مستقل است؛ که مستلزم تعدد مکث و وقوف است، و اگر شمارش آیات بر

اساس شمارش مكث و وقوف باشد؛ اين آيات كه يك آيه بودند نشان مسلم است؛ با روش شمارش وقوفی؛ به اشتباه؛ چند شماره محسوب می شود.

جهت هفتم: از آنجا كه برخی شماره گذاری آيات بر اساس روايات تعيين بدايات و نهايات آيات قرآنی است، و در نقل و تعيين بدايات و نهايات آيات قرآنی؛ اختلاف روايات و اقوال وجود دارد، فلذا بالتبع شماره گذاری آيات بر اساس آن اقوال و روايات نیز مختلف شده است.

جهت هشتم: خطاي راويان در شمارش آيات و جمع و محاسبه اعداد آيات، خصوصاً كه جمع كل آيات قرآنی در بسياری موارد بر اساس جمع شماره آيات سور قرآنی است، نمونه ای از اين خطا در مستند نقل عدد چهارم بيان شد.

جهت نهم: بر اساس تعاليم مكتب وحی؛ آيات بسمله (بسم الله الرحمن الرحيم) در افتتاح سوره های قرآنی؛ هر کدام آيه ای است از متن كلام الله؛ و در احاديث شريفه هم بر اين امر تأكيد شده است. اما از آنجا كه غالب سنين به اين امر ايمان نياورده؛ فلذا آنها بسمله را در شماره نمی آورند، و همين امر (شمردن يا نشمردن آيات بسمله) نیز سبب تفاوت بيشتري شمارگان آيات در ميان ايشان شده، و با لحاظ اختلاف نظر در آيه بسمله حمد، كه در اقوال غير مكی و كوفي شمرده نشده؛ و با شمارش آن؛ بر تعداد اقوال {۳۰ گانه} سابق الذكر؛ باز هم افزوده می شود.

جهت دهم: اعتماد برخی قاريان صحابه (قبل از تدوين مصحف عثمانی) در حفظ آيات قرآن كريم و شماره آنها؛ بر اساس محفوظات ذهني بوده است، رخوت و ضعف حافظه سبب شده كه از احاطه به همه آيات قرآنی بی بهره باشند، ولذا اختلاف در نقل آيات و شماره آنها در برخی موارد پيش آمده است.

جهت یازدهم: در مصاحف قدیم و کتابهای تفسیری بلکه هر کتاب شرح متن خاص؛ متن و شرح یا توضیحات مربوطه به آن ممزوج نوشته می شود، البته در عصور متاخره و وفور و تنوع امکانات کتابت متن را با رنگ یا خط و نشانه خاص متمایز می نمایند تا خلطی رخ ندهد، اما در گذشته بخاطر تساهل یا بدیهی بودن تمایز متن از شرح؛ و واگذاری آن به خواننده، این تمیز متن از توضیحات را بعض کاتبان رعایت نمی کردند، نتیجتاً مصاحفی که حاوی شأن نزول یا تفسیر یا تاویل به صورت کلمه و اشاره مختصر بوده ممکن است در نظر افرادی که مسلط به نص کلام وحی و قرآن کریم یا حافظ آن نبودند؛ حاوی کلماتی بیاید که جزو متن آیات قرآنی نیست، و در شماره گذاری چنین مصاحفی طبیعی است که عدد شماره ها بیشتر از عدد اصلی باشد، شیخ صدوق اقوال و روایات مختلف در باب شماره آیات قرآن بخصوص آنها که چند برابر عدد مشهور است را به این امر نسبت داده است.

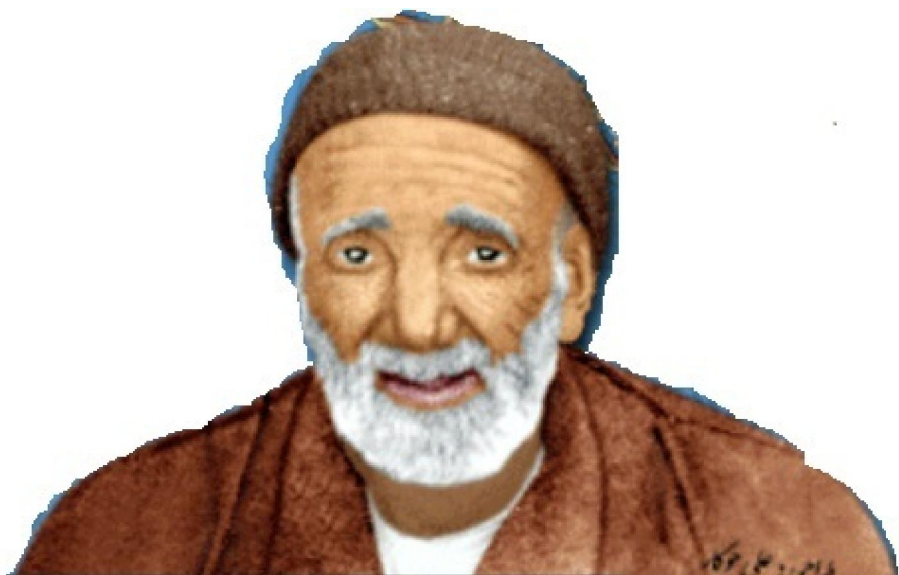
جهت دوازدهم: اگر در آیه بندی سوره های طوال (بلند) تامل کنیم می بینیم که با آیه بندی سور قصار (کوتاه) بسیار متفاوت است از نظر درازای آیه، درست است که همه جملات قرآن يك اندازه نبوده و برخی جملات بلندتر از جملات دیگر است، اما بسیاری از آیات بلند قرآنی درازی آیه بخاطر جمله طولانی آن نبوده بلکه بخاطر این است که چند جمله و مطلب يك شماره زده شده و يك آیه محسوب شده اند، اگر آیات و سوره های بلند بر نهج آیات و سوره های کوتاه آیه بندی بشود؛ به راحتی شماره آیات به سه برابر شماره رایج فعلی می رسد، از حدود شش هزار به هفده هجده هزار، و همین نکته راز گشای اعداد بسیار در اقوال اخیر است.

جهت سیزدهم: برخی عدد هفت هزار (در قول و شماره ۲۷) را عدد رُند اقوال و اعداد شش هزار و اندی می دانند، و عدد هفده هزار را اشتباه در نسخ و کتابت عدد هفت هزار می دانند، همانطور که در نسخه مرحوم فیض کاشانی از کتاب اصول کافی بر همین نحو بوده و بجای هفده هزار در روایت مذکور در نسخه فیض هفت هزار آمده است، و عدد هجده هزار را نقل غیر دقیقی از عدد هفده هزار دانسته اند. با این تبیین اختلاف شماره در همه اقوال (۳۰ گانه) سابق الذکر برطرف شده و این تعدد شمارشها تاثیر بر حجم آیات قرآنی نخواهد داشت.

جهت چهاردهم: از خاندان وحی ﷺ که گنج بانان قرآن کریم بوده و هستند و همه کتاب الهی نزد ایشان ذخیره شده است، اگر بگذریم؛ همه صحابه از همه آیات قرآنی اطلاع نداشته، و تعداد معدودی بوده اند (مثل اُبی بن کعب و ابن مسعود یا ابن عباس) که ناقل همه قرآن کریم شمرده می شده اند، و این امر بخاطر تفاوت بهره صحابه از محضر نبوی ﷺ و مقدار حضور و همراهی شان بوده است، فلذا نظریه برخی از قاریان و راویان قراآت قرآنی اولیه (از سنی و شیعه) این است که برخی آیات قرآنی در روایت و قرائت رایج نقل نشده است، در صورت صحت چنین احتمالی؛ همین امر نیز می تواند به عنوان یکی از علل تفاوت اقوال در شماره آیات قرآن کریم مطرح باشد.

{بازگشت سخن به ادامه}

{شرح احوال مرحوم کربلایی کاظم ساروقی}



گلایه کربلایی محمد کاظم ساروق؛ از علما و دانشمندان:

{ کربلایی کاظم؛ درباره حفظ قرآن خود می گفت: در سینه من تمامی قرآن به خط سبز نوشته شده است، و گلّه دارم که چرا طلبه ها از من سؤالات ریشه ای و اساسی نمی پرسند؟! از نزول آیات و باطن قرآن نمی پرسند؟! و فقط از تعداد حروف و آیات (و جنبه های) ظاهری (آن) سؤال می کنند؟! }

{ کربلایی کاظم ساروق؛ این مدتی که در مدرسه فیضیه یا مدارس دیگر یا نجف بودم، این اهل علم از من سؤال ریشه ای (از شأن نزول آیات؛ و خواص آیات؛ و مکی و مدنی بودن آیات...) نمی پرسیدند! و فقط از تعداد حروف و آیات سور سؤال می کردند!! حال این چه فایده ای دارد؟! می توانید خودتان بروید بشمارید!! اما یک سؤال ریشه ای یک چیزی که به دردشان بخورد؛ افسوس و صد افسوس که نپرسیدند، نپرسیدند! افسوس!!! }

﴿کار﴾ (شهرت احاطه اعجاز آمیزش به قرآن کریم) به جایی رسید که محمدرضا شاه پهلوی بعد از اطلاع از این اتفاق؛ از طریق (دربار به) یکی از استانداران و یکی از فرمانداران وقت خود؛ پيامی برای کربلايي محمد کاظم کریمی ساروقی فرستاد، مبنی بر اینکه من شنیده ام که فردی به صورت معجزه حافظ قرآن شده است، به او بگوئید که {به دربار ما بیاید تا مسئولیت قرآنی دربار را به او بسپاریم و همیشه اینجا نزد ما باشند}۔ در ادامه کربلايي کاظم به آن فرماندار این گونه می گوید که: {منصب و پول او به درد من نمی خورد۔ بهتر است آن پول را به خواهرش بدهد چون شنیده ام قمارباز قهاری است تا از آن استفاده بکند۔ من از (عامه) مجتهدین و مراجع پول قبول نمی کنم، حال بیایم و از او پول بگیرم؟! آن هم پولی حرام!!!}۔

﴿مصاحبه با حاج اسماعیل کریمی﴾ نمونه های زیادی از این ماجراها (فراهم بودن فرصتهای وسعت مالی و موقعیت اجتماعی و تمکن حرام و شبهه آمیز، و نیز مشاهده آثار منفی غذای شبهه ناک و برکات پرهیز و قناعت بر حلال قطعی) برایش رخ داده است۔ از جمله برادر عزیزم آقای غله زاری که خداوند ایشان را تأیید فرماید، در حال حاضر در قسمت رسیدگی به شکایات آموزش و پرورش هستند؛ و پدرم اغلب اوقات در تهران در منزل ایشان به سر می بُرد؛ داستان جالبی در باره مهمانی رفتن کربلايي کاظم به منزل یکی از پرفسورهای بهایی دانشگاه تهران، که ایشان را به وسیله آقای غله زاری دعوت کرده بودند، رفتن و مریض شدن او را برایم نقل کردند؛ که نقل آن باعث طولانی شدن است، از آن صرف نظر می کنم۔ به هر حال، ایشان از مال حرام و مشتبه بر حذر بود۔ اغلب می دیدم، در مسافرت ها یا جایی که به

غذاهای آنها مشکوک بود، قدری نان خشک که داشت یا با غذای مختصری که همراه داشت، سَدّ جوع می کرد. به قولش همیشه در پرهیز بود .

﴿ به مال دنیا ابداً علاقه ای نداشت. ذکر و فکر و هدفش فقط قرآن بود و نماز . البته به کارگری اش هم می رسید. (اما) این اواخر دیگر توانایی کارگری نداشت .

﴿ چنانکه گفتم، خیلی ساده و بی آرایش بود، چندان به لباس خود و به خودش نمی رسید . می گفت: لباس، پاکیزه باشد ولو وصله دار هم باشد .

﴿ در راه رفتن خیلی سریع بود؛ با وجودی که پیرمردی ۷۰ - ۸۰ ساله بود؛ ولی ما که جوان بودیم، هرچه تلاش می کردیم به او نمی رسیدیم .

﴿ به نظر شما که سالها با پدرتان همراه بوده اید، چرا خداوند کربلایی کاظم را مورد لطف خود قرار داد؟ اتفاقاً همین سؤال از پدرم شده بود و وی پاسخ داده بود که من سه چیز را رعایت می کردم که شاید به خاطر همین سه چیز مورد لطف خداوند قرار گرفتم: اول اینکه هرگز لقمه حرام نخوردم، و دوم نماز شبم ترك نشد، سوم پرداخت خمس و زکاتم را هرگز قطع نکردم.

﴿ پدرم می گفت وقتی می خواهم لقمه شبهه ناکي بخورم احساس سیری به من دست می دهد. پدرم می گفت روی سینه ام نوری را می بینم که به محض مواجه شدن با لقمه حرام آن نور به تیرگی گرایش پیدا می کند و اگر لقمه حرامی بخورم بالا می آورم.

﴿ مرحوم آیت الله صفوی قمي می گفتند: من او را به خانه خویش دعوت کردم و اطعام نمودم و از این که استفاده نمود و آن را بیرون نریخت، حلیّت طعام خویش را امتحان کردم.

(مصاحبه با حاج اسماعیل کریمی) جریان ورود کربلايي کاظم به میان گروه فدائیان اسلام چه بود؟

در آن جلسه (آزمایش احاطه قرآنی کربلايي کاظم) شهید نواب صفوی تشریف داشتند و {چون به اعجاز و آیت الهی بودن وی معتقد شده بود} کربلايي کاظم را می برد (به شهرها و) جزء گروه فدائیان اسلام (سفر) می کند و می گوید می خواهم با این معجزه الهی؛ طاغوت را در هم بکوبم. چند سالی با ایشان بودند. در آن سالها کمونیست ها و کسروی ها به شدت علیه مردم و دین اسلام حمله می کردند. می گفتند باید دین جدید آوریم و اسلام را باید کنار گذاشت. باید دین جدیدی اختراع کنیم. شهید نواب صفوی با کمک کربلايي کاظم جلساتی برگزار می کردند و در آن از جوانها دعوت می کردند که در جلسات حاضر شوند و معجزه کربلايي کاظم را به جوانان نشان می دادند و جوانان متوجه پویایی دین اسلام و این معجزه می شدند و از عوام فریبی های کمونیست ها در امان می ماندند.

🏠 از موقعی که دیکتاتور (پهلوی دوم)، دوست عزیز و برادر گرامی اش جناب سید محبتی نواب صفوی و همچنین دوستان دیگرش خلیل طهماسبی و واحدی ها را؛ به شهادت رسانید (۲۷ دی ۱۳۳۴ هـ.ش، جمادی الآخری ۱۳۷۵ ه.ق)؛ کربلايي دست از زندگی شسته بود؛ چون علاقه زیادی به نواب صفوی (ره) داشت. مسافرت های گوناگونی که ایشان پدرم را برده بود، برای معرفی به مردم داخل سرتاسر کشور. مدتی هم در منزل ایشان در سرآسیاب دولاب تهران بود. زندگی ساده ایشان و خلوص نیت ایشان را پسندیده بود و عاشق او بود.

توضیح: البته از زندگی دست شستن مرحوم ساروقی بعد اعدام سران فدائیان اسلام و تحت تعقیب قرار دادن اعضاء و هواداران شان، جوی ایجاد کرده بود که هرکه به ارتباط با ایشان شناخته می شد، در مظان تعقیب و دستگیری حکومت کودتای امریکائی بود، و مرحوم ساروقی که در سالهای قبل زندان و اعدام نواب صفوی محور ایجاد اجتماعات فدائیان اسلام بود، طبیعی بود که تعرض به او محتمل باشد، ولذا می تواند آن رویکرد به این جهت نیز مربوط بوده باشد، که خود را آماده کرده بود برای هر اتفاقی، هر چند عملاً به لطف الهی از تعرض حکومت مصون ماند.

﴿مصاحبه با حاج اسماعیل کریمی﴾ شهید خلیل طهماسبی: از شهدای فداییان اسلام و از یاران نزدیک شهید نواب صفوی بود، یک مفاتیح الجنان را که با خط خودش در پشت آن یادداشت کرده بود، به وسیله پدرم برای حقیر (حاجی اسماعیل فرزند کربلایی کاظم) فرستاد که هنوز هم هست. نوشته بود: هوالعزیز، به نام خدای توانا، بهترین تحفه و هدیه من به مردان خدا، سخن خدا و سخنان اولیای خداست. این کتاب مفاتیح الجنان را به (برادرم اسماعیل فرزند) پدر بزرگوام جناب آقای کربلایی کاظم حافظ القرآن؛ این سند زنده اعجاز آل محمد ﷺ و حافظ تمام قرآن؛ به عنوان یادگاری تقدیم می کنم، در عوض این تحفه، در طول سال، دوازده ختم قران قرائت و هدیه به روح معصومین (سلام الله علیهم) کند. به لطف خداوند و محمد و آل محمد ﷺ، ثوابش به روح و روان پدر و مادر من باشد. شاید به لطف خدای عزیز از مدافعین سرسخت قرآن باشم و به خاطر حفظ و دفاع از این قرآن، رویم به خونم رنگین شود، و به صاحب قرآن با سرافرازی ملحق شوم. خلیل طهماسبی، به تاریخ سی ام ماه مبارک رمضان سال

۱۳۷۳ هـ. ق. پدرم هر موقع آن خط را می دید، ناراحت می شد و از خداوند تقاص خون آن مظلومان را درخواست می کرد. به من می گفت: خداوند تقاص خون این مظلومان را خواهد گرفت و قاتل ایشان را که همان پسر رضاخان قلدراست، به خاک مذلت خواهد رسانید.

عنايت حفظ شدن مرحوم کربلايي کاظم ساروقی منحصر به قرآن نبود، و از برکت توسلّاتی که داشت؛ در ادامه الطاف خداوندی؛ ادعیه و زیارات مفصله ای که يك مؤمن متعبد نیاز دارد در طول سال با آن مأنوس باشد را؛ نیز بعداً به او عنایت فرموده بودند، با اینکه در تجربه و تلاش مکرر؛ خودش به استعداد عادی شخصیش؛ حتی از یادگرفتن ادعیه مختصره (چند کلمه ای) روزهای ماه مبارك رمضان هم عاجز بود، ماجرای تلاش یکماهه یکی از علماء ملایر برای تعلیم این دعاها قبلاً نقل شد، (مصاحبه با حاج اسماعیل کریمی) خصوصیت عجیب دیگر ایشان، این بود که دعاهای زاد المعاد از قبیل: دعای افتتاح، جوشن کبیر، دعای سحر ماه رمضان، سمات، کمیل و دعاهای روزهای ماه رمضان را از حفظ می خواند. من می گفتم: پدر! اینها را چطور یاد گرفته ای؟ می گفت: کسی که قرآن را به طور خارق العاده در آن واحد به من یاد بدهد، که همانا به دست پر قدرت خدای متعال است، قادر است این دعاها را هم به من یاد دهد و برایش کاری ندارد.

وَ اذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ

KALEM
GUZELI

رحلت کربلای محمد کاظم کریمی ساروقی

❖ شرح ماجرای فوت و مدفن ایشان:

۱- کربلای کاظم در حالی که از نجف اشرف کفن خود را (از مرحوم آیت الله حکیم) گرفته بود، و همیشه در کمرش با مختصر پولی به همراه داشت، که هر وقت، هر کجا در ایران (دعوت حق برای سفر به) دار بقاء را لَبِیک گفتند، آنها را به همراه داشته باشند. پول تجهیز و دفن؛ و وصیت نامه خود را در جوف همان کفن گذاشته بود، و وصیت کرده بود که هر کجا مرگش فرا رسید، او را به قم ببرند و به خاک بسپارند.

۲- ایشان ۴۰ روز قبل از فوتش در ساروق درباره دفن خود در قم صحبت کرد. یک تابستانی بود که ایشان گفتند من می خواهم بروم قم زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها و دیدار آیت الله بروجردی. بعد اعلام می کنند که من همین روزها فوت خواهم کرد. اگر مُردَم جنازه ام را به قم منتقل کنید، و در آنجا به خاک بسپارید. بعد کمی درنگ می کنند و می گویند خب، و چون من وصیت کردم در قم دفنم کنید بهتر است که در همان جا مستقر باشم شاید مرگ من برسد. اگر من اینجا بمیرم شما برای انتقال جنازه ام به قم دچار مشکل می شوید، من می روم قم (تا همانجا فوت کنم). روز بعد کربلای محمد کاظم به قم می روند و ۴۰ روز بعد در آنجا به رحمت ایزدی می پیوندند.

۳- مرحوم ساروقی ۷۸ سالگی زندگانی کردند، و برای وفات به قم آمدند، برای ایام عید غدیر (سال ۱۳۷۷ هـ.ق) به زیارت حضرت معصومه علیها السلام مشرف شدند، و به دیدن آیه الله بروجردی قدس سره رفتند، و مراجع و علماء هم با او

دیدار داشتند، شرح برخی از آن جلسات قبلا در نقل مرحوم احمدی بروجردی ذکر شد.

۴- در این سفر در منزل دوست گرامی اش جناب آقای علوی یکی از اقوام آیت الله بروجردی (که آن سال ها در قم مشرف بودند) مقیم بوده است، شب را شب در منزل آقای علوی می خوابد. شب که می خواهد نماز شب بخواند برای خواندن نماز شب بلند می شود که وضو بگیرد، به خاطر تاریکی هوا و پله هایی که بود پایش عقب جلو می شود، از پله [های] اتاق که یکی دو متر (از حیاط) بیشتر ارتفاع نداشت، می افتد. و سرش می خورد به دیوار و سرش می شکند. مختصر خون ریزی می کند، او را به بیمارستان سراجیه قم منتقل می کنند.

۵- من توپسرکان بودم و خبری رسید که پدرم مریض است. و چند روزی در آنجا (بستری) مانده، و سپس در روز هفتم محرم ۱۳۷۸ هجری قمری (۲ مرداد سال ۱۳۳۷ هجری شمسی) مرحوم می شود.

۶- و او را در قبرستان (حاج شیخ معروف به قبرستان) نو قم، مقابل درب ورودی، در جانب غربی دفن می کنند .

۷- بعد از چند روز که برادرم آمد از قم گفت که پدر مرحوم شده است و آیت الله بروجردی هم مراسم با شکوهی برایش برگزار کرد.

یابانی است الباقی

خداوندی که عالم را خلق کرد
حافظت آن کعبه را می سپارد
موفق تو خجسته قادرتان
قرار گرفت و حافظ تمام
بسته آن گردیده و مورد
ازمایش علما و فضلا و شرح
حالش دریاخ ثبت شده
نامبرده دریاخ هفتم محرم
سال ۱۳۶۶ استمری در غم
برجست ایزدی پیوست

تحقیق تاریخ سال وفات: از قطعیاتی که توسط خود مرحوم ساروقی مکررا تاکید شده ولادتش در سال ۱۳۰۰ ه‍.ق است، و از مسلماتی که افراد مختلف (از جمله فرزندان مرحوم ساروقی مکررا تاکید کرده اند) اینکه مرحوم ساروقی ۷۸ سالگی زندگانی کردند، که می شود نهایت سال ۱۳۷۷ قمری، و از آنجا که ۲۰ روز قبل رحلت به قم آمدند، و رحلتشان در دهه اول محرم (و بنابر لوح قبر و نقل فرزندان ۷ محرم) بوده، بنابراین آمدنشان به قم می شود در ایام عید غدیر معادل ۱۶ یا ۱۷ ذیحجه (سال ۱۳۷۷ ه‍.ق)، فلذا وجه اینکه در نقلیات فرزند ارشد او سال وفات ۱۳۷۸ ه‍.ق ذکر شده معلوم می گردد، و نوشته فعلی لوح قبر دقیق نبوده و براساس محاسبه جمع مدت عمر از تاریخ ولادت بوده است، و بدیهی است که چند روزه آغاز محرم سال ۱۳۷۸ ه‍.ق یکسال در مدت عمر لحاظ نشده است بنابراین با توجه به صحت تاریخ تولد و مدت عمر ۷۸ ساله،

کربلای کاظم تا
آخر سال ۱۳۷۷
ه‍.ق حیات
داشته است، و
وفاتش در اوایل
محرم به معنی
وقوع وفات وی
در تاریخ محرم
۱۳۷۸ ه‍.ق بوده
است،



تحقیق تاریخ روز وفات: آنچه در بالا آوردیم (هفتم محرم) بر اساس لوح قبر مرحوم ساروقی است، ولی فرزند ارشدش حاجی اسماعیل در مصاحبه ای گفته است وفاتش در تاسوعا بوده است، از آنجا که وی در وقات وقات پدرش در قم حاضر نبوده و برادر دیگرش آنجا بوده، فلذا قاعدتا تاریخ لوح قبر به نقل از این فرزند دیگر که حاضر در صحنه بوده می باشد، و به جهت ترجیح داده می شود. مگر وجه رجحان دیگری بدست آید مثل تاکید همه فرزندان روی تاسوعا.



راز بروز این اعجاز الهی در آن زمان

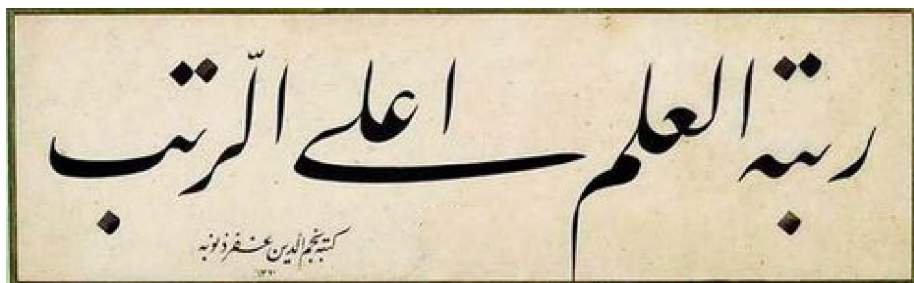
❖ کربلای کاظم ساروقی در دوران زندگی ۷۸ ساله خود حکومت شش پادشاه {ناصرالدین شاه مظفرالدین شاه محمدعلی شاه احمد شاه قاجار، و پهلوی اول و دوم را دیده است، در این مدت حوادث محلی و کشوری و جهانی و تاریخی مهمی رخ داده است، از ترور ناصرالدین شاه، تا قیام مردم ایران در نهضت مشروطه برای رفع استبداد حکومت سلطنتی، و نفوذ دول استعماری اروپائی در میان عناصر فعال نهضت و میدان داری بهائیان و ملحدان و انحراف مشروطه بسوی ایجاد حکومت و سلطه غربی و ضد دینی، جنگ جهانی اول و دوم، غارت نفت ایران برای تامین هزینه متفقین در جنگهای جهانی اول و دوم، اشغال نظامی ایران توسط متفقین (امریکا و انگلیس و روس) و ایجاد قحطی مصنوعی و مرگ ملیونی مردم ایران، و بعد از آن بازسازی انگلستان از خرابه های جنگی به کشور مدرن و پیشرفته صنعتی، نهضت ملی کردن نفت توسط رهبران و اقشار دینی و فعالان سیاسی برای رفع سلطه استعمار بریتانیا، جدایی سیاسیون از مذهبی ها و کودتای امریکایی و بازگشت مجدد سلطه استعمار، و....

🔷 در این حوادث بجز تلفات انسانی و آسیبهای مالی و ملی؛ هجمات بسیاری به دین و ایمان مردم متوجه گردید، بطوریکه از مصادیق بارز شبهای تار فتنه و گمراهی بود، تعالیم مکتب وحی در این مواقع اهل ایمان را به قرآن دلالت فرموده است، حضرت رسول الله ﷺ فرموده اند: {فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْفِتْنُ قَطَّعَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمُ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ} = پس هر گاه آشوبها شما را چون شب تار فرا گرفت، پس بر شما باد به قرآن؛ به آن رو آورید و بدان ملتزم شوید.

اظهار حضور حضرت مولا صاحب الأمر (منه السلام) با اعطای قرآن کریم (با احاطه عجیب و حفظ اعجازی با شرح و توضیح و علوم قرآنی) به شخص مؤمن و بیسواد در روستای کنار افتاده، در میان مردم بیسواد و عامی، و آزمایش و اعتراف و تایید علم الهی او بوسیله مراجع و فقهاء و علمای عراق و ایران و سایر بلاد (کویت حجاز مصر پاکستان) شیعیان و سنیان، سبب بصیرت عموم مسلمین بلکه هدایت منکرین می گردد، تا خداوند متعال را بشناسند، با کتاب الهی آشنا شوند، و قدرت اعجاز الهی و حضور حضرت وجه اللهی را بالعیان مشاهده و لمس کنند.

حضرت امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: هر کس به آنچه می داند عمل کند خداوند او را به آنچه نمی داند عالم می گرداند. کربلائی محمد کاظم ساروق نیز بدون تردید از آن کسان بود، خداوند چشمه معرفت را در درون او جوشاند و کتاب آسمانی (قرآن کریم) و علومش را که معجزه پیامبر و خاندان وحی (صلی الله علیه و آله) بود بر زبانش جاری گرداند.

همیشه این سخن امیرمومنان علی (علیه السلام) را به یاد داشته باشیم که فرمود: خداوند ولی و دولت خود را در میان مردم پنهان کرده، پس هیچ کس از بندگان خدا را کوچک بشمار، زیرا چه بسا همان شخصی را که کوچک می شماری ولی خدا باشد و توندانی.



نتایج واقعه ساروقیه و رویکردهای ناظران

۱- در این واقعه؛ صحت و اعجاز و انتسابش به مولای همه موالیان و شیعیان یعنی حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) بر همگان چنان ثابت و مسلم شد که این شعر معروف درباره "کربلایی کاظم ساروقی" مصداقیت پیدا کرد:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد ❁ دل رمیده ما را رفیق و مونس شد
نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت ❁ به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد
به بوی او دل بیمار عاشقان چو صبا ❁ فدای عارض نسرین و چشم نرگس شد
به صدر مصطبه ام می‌نشانند اکنون دوست ❁ گدای شهر نگه کن که میر مجلس شد
کرشمه تو شرابی به عاشقان پیمود ❁ که علم بی‌خبر افتاد و عقل بی‌حس شد

این ابیات دقیقاً بیان خلاصه واقعه است، که محمد کاظم ساروقی به مکتب نرفته و خط ننوشته، بوسیله غمزه (فشار انگشت ولی اعظم الهی)؛ چنان تحولی در او حاصل شد که آموزگار صد مدرس {مرجع تقلید و فقیه و عالم و فاضل و طلبه و دانشمند و دکتر و مهندس و استاد حوزه و دانشگاه} گردید. این اشعار آنچنان با مشخصات صاحب واقعه و این اعجاز الهی و احوال قبل و حوادث بعد آن مطابقت دارد که گویا حافظ شیرازی آنرا برای شخص "کربلایی کاظم ساروقی" سروده است. و چطور او که فقیر و بی بضاعت دیار خود بود را؛ حضرت دوست که امام عصر است او در صدر و جایگاه محترم نشانند و موقعیت امیران در مجالس مردم را پیدا کرد و همچون ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس مراجع و فقهاء و علماء گردید.

۲- و پیام علمی این واقعه توجه دادن به قرآن کریم از منبع خازنان وحی و حضرات معصومین علیهم السلام بود، چه الفاظ و حروف و کلماتش؛ چه سکون و حرکات و وقف و ابتدا؛ چه خواص و اسرارش.

اما بعد از این واقعه؛ آیا متصدیان امور دینی و علمی مردم؛ نهضت عمومی تعلیم و تصحیح و حفظ قرآن کریم در کشورها به راه انداختند؟ با اینکه نورافشانی این اعجاز الهی پنجاه سال استمرار یافت! اما هیچ گزارشی در این باره ثبت نشده!

با اینکه جزئیات بسیار دیگر رویکردهای خواص و عوام در این سالها ثبت و نقل شده است.

۳- این اعجاز و موهبت عظیم الهی (علمی دینی) به آن عبد مؤمن صالح که عطا شد، بسیار فراتر از کاربرد شخصی يك کشاورز فقیر بی سواد در دهکده ای دور (با ده فرسخ فاصله) از شهر بود،

او اصلاً دنبال یادگرفتن آن علوم در این سطوح نبوده، بلکه در تصورش هم نبود، و هیچ وقت برای بدست آوردن آن نه ظاهراً نه با توسلات؛ اقدامی نکرده بود، چیزی که به آن نیاز داشت توسعه معیشت حلال بود، و بی نیاز شدن از کار سخت برای لقمه حلال بخور و نمیر، و رها شدن از رنج سر و کار با کارفرمایان غیر ملتزم و کارگری در محیطهای آلوده و شبهه ناک، اگر به ملاحظه نیاز و مسیر سعی و تلاشش (کسب حلال و انفاق بر فقرا) بود؛ باید به او برکتی در اموال عطا می شد، که هم زندگیش را با وسعت و رفاه از حلال بدست آورد، هم نزدیکان و هموطنانش را از فقر نجات دهد، و يك سفر زیارتی عتبات و حج هم به آسانی و راحتی برایش میسر شود، این امور مناسب سابقه زندگی و تلاشهایش و شاید آرزویش بود، اما اینها به او عطا نشد (مگر سفر عتبات که برای اولین تشرفش با

سفر پیاده و تامین هزینه با کارگری بین راه شروع کرد)، و حتی اگر بنا بود به او در زمینه قرآن و توفیق تلاوت آن عنایتی بشود؛ چنان شخصی همین که سوادى و توان تلاوت معمولی پیدا کند برایش بس بود.

اما می بینیم که تدبیر مولا صاحب الزمان علیه السلام و تقدیر حضرت حق؛ بر خلاف درك و عقول؛ و فراتر از محدوده خواسته های مای باشد، و حکیمانه و فوق العاده است، ولذا می بینیم آنچه به وی عطا شده بود فراتر از مصرف و موقعیت شخصی او بود، که برای تحول در جهان تشیع بلکه اسلام بلکه کل بشریت بود (اگر استفاده و التزام بایسته و شایسته می شد)، همین که شخصی با آن شرایط که مستعد عنایات دیگر بود؛ به وی چنین عنایتی می شود، خودش پیام مستقلی است برای همه اهل ایمان و تعقل و بصیرت؛ که مقصود و هدف از این عطیه و اعجاز الهی اموری بس عظیم است:

🔗 از جمله مقاصد و اهداف الهی واقعه می تواند این امور باشد:

۱- امتحان عمومی برای سنجش مقدار ایمان و التزام و استفاده و تحول علمی و معنوی قرآنی.

۲- آزمونی برای منتظران ظهور؛ جهت محك میزان مصداقیت ادعای تسلیم و تبعیت؛ و آمادگی برای تغییر در خود و تحول در جامعه اسلامی و بشری.

۳- پیام اعلام نتیجه برای قبول نشدگان؛ و هشدار برای اصلاح و تغییر همگان؛ که بدون آن؛ ادعای ایمان و انتظار و درخواست ظهور نصرت و یاری حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف بتسلیمنا و إصلاحنا و ایماننا و التزامنا)؛ مصداقیت و واقعیت پیدا نمی کند.

هر که از آن اعجاز الهی مطلع شد؛ از موجبات این توفیق (که التزامات آن عبد صالح بوده است) هم آگاه شد، که وی شخصی بوده است با چنین التزاماتی:

۱- دنبال آشنایی و معرفت و عمل {به معارف الهی و احکام اسلامی} بودن.

۲- عمل و التزام به تعالیم مکتب وحی به هر قیمتی، علیرغم مشقت و محدودیت در زندگی و امور شخصی و روابط خانوادگی و اجتماعی؛ و مخالفت خانواده و انکار جامعه.

۳- التزام به فرایض و نوافل یومیه (بویژه نماز شب) و نمازهای مؤکده (نماز جعفر طیار علیه السلام) و عبادات دینی.

۴- لقمه و درآمد و شغل حلال ولو با تلاش و کار و شغل سخت؛ همراه با قناعت بر فقر شدید.

۵- پرهیز عملی از اختلاط و مصرف اموال اشخاص غیر ملتزم و آلوده.

۶- مواظبت بر اداء وظایف مالی دینی (زکات و خمس و صدقات) و سعی بر اینکه مردم هر محل متکفل ضروریات فقرای میان خود باشند ولو با قناعت و اکتفا و محدودیت در معیشت، و انفاق نیمی از درآمد محدود و با سختی خود به فقراء و نیازمندان، و مواسات با ایشان

۷- مقاومت در برابر حکومت فاسد و ظالم، و عدم همراهی و معاونت آنها، ولو به قیمت محرومیت از مدارك شناسایی و فرصتهای شغلی.

۸- اجتناب از مراکز ترویج فرهنگ الحادی غربی، و پرهیز از آلودگی القاءات مدارس غربزده به اسم تعلیم و آموزش، ولو به قیمت محرومیت از امکانات تحصیلی.

۹- اهتمام به مزارات و مشاهد الهی که محل تجلی عنایات عظیمه است و التزام به زیارت امامزادگان؛ خصوصاً آنها که غریب و بیرون روستا بوده است، و انجام نمازهایش در آن محل.

۱۰- توجه دادن به صاحب و سرور و امید مظلومان حضرت امام زمان علیه السلام و اینکه حضرتش همواره مراقب و دستگیر موالیان و مؤمنان بوده؛ بلکه آنها را به ملیونها برابر پاداش و عنایت اکرام می فرماید.

له شکی نیست که التزامات دهگانه فوق سبب توفیق کربلایی کاظم ساروقی به چنین عنایت الهی عظیم گردید، و این امور علنی و معروف بوده است، حالا سؤال این است که: آیا اطلاع مردم بر این التزامات موجب آن عنایت؛ سبب شد که این امور مهمه توسط مبلغین و مداحان و ذاکران و مؤمنان؛ معرفی و تبلیغ و تکرار و ترویج بشود؟ و مراجع و فقهاء و علماء چنان تدبیر و مدیریت و پیگیری و هدایتی نمایند که نهضتی عمومی راه بیافتد برای التزام به آنها و تحقق برکات و فراگیر شدن آنها؟

البته این تعالیم الهی همواره جزو آموزه های عمومی دینی بوده است، ولی ویژگی معرفی و ترویج آنها در دوران آشکاری آن اعجاز الهی و حضور زنده آن بزرگمرد نورانی؛ بُرد وسیع و تاثیر مضاعف تبلیغ درباره این حقایق بوده، که از حضور و همزمانی این واقعه عظیمه الهی (که معجزه آشکار و تجربه زنده بوده) برای مردم آن زمان؛ جهت توجه اذهان و قلوبشان؛ وظیفه همگان را چندچندان می نمود، اما متأسفانه در هیچ گزارش خبری یا نقل و حکایتی بلکه حرفی از چنان بوقت عمل کردنها نیامده است!

و رویکرد غالب شاهدان آن آیت عظیم الهی؛ همان مطلبی است که در توقیع ناحیه مقدسه از خط شریف مولا صاحب الأمر (منه السلام) صادر شده، و در منابع حدیث هم ثبت و نقل گردیده، و غالب مؤمنین هم مرتباً آنرا تکرار می کنند (به قصد توسل و ثواب) اما از معنیش بهره ای نبرده، و تنبهی نداشته، و تغییری در رویکردشان نمی دهند:

کلام حضرت امام زمان علیه السلام خطاب به شیعه دوازده امامی دیروز و امروز:

لَا لِأَمْرٍ أَلَّهِ تَعْقِلُونَ! وَلَا مِنْ أَوْلِيَاءِهِ تَقْبَلُونَ! حِكْمَةٌ بِالْغَةِ فَمَا تَغْنِي
الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ! (ترجمه) نه خودتان امر الهی را درک می کنید! و نه از اولیای خداوند می پذیرید!! با اینکه (آن امر الهی) حکمتی است رسا؛ اما نشانه های الهی و هشدارها برای مردمی که ایمان نمی آورند فایده و تأثیری ندارد!!!

در این واقعه و رویکرد غالب عامه و خاصه مردم بعد از آن تا به امروز؛ هیچ تغییری نمی بینیم! گویا که در این واقعه حضرت بقیة الله علیه السلام هیچ نشانه ای برای تعقل و ایمان و التزام مؤمنان و موالیان نفرستاده بودند!!
نمی دانم با این گونه رویکردها؛ چطور ابراز تسلیم و انقیاد و اطاعت و تبعیت و ادعای انتظار و درخواست ظهور داریم؟!

غفر الله لنا و لجميع المؤمنين و المؤمنات، و وفقنا الله بالتسليم و التصديق و الطاعة و الالتزام لحضرتہ، و تحقیق المعارف الإلهية و تدوینها و نشرها و تعلیمها؛
تهیئة لظهور مولانا الإمام المنتظر و تعجیل فرجه الشریف.

پژوهشگرده ها و آموزشگرده هاى بنىاد حىات اعلى

علوم معرفت الهى - علوم زبان وحى - علوم كلام وحى
علوم تلاوت كلام وحى - علوم كلام خازنان وحى - علوم فقه آئىن الهى
علوم تقوىم نجوم تخىم - علوم طب جامع - علوم پاكزىستى
آموزش برتر (اعلى) - علوم برتر (اعلى) - علوم توانمندى بانىروى الهى
علوم عمارت برتر - علوم انساب و تبارشاسى - رساله هاى حىات اعلى
طرح و برنامهرىزى پژوهشى و ملىريت و اشراف علمى
دامر المعارف الإلهية

۱۴۳۹

www.Aelaa.net
aelaa.net@gmail.com

والحمد لله رب العالمين